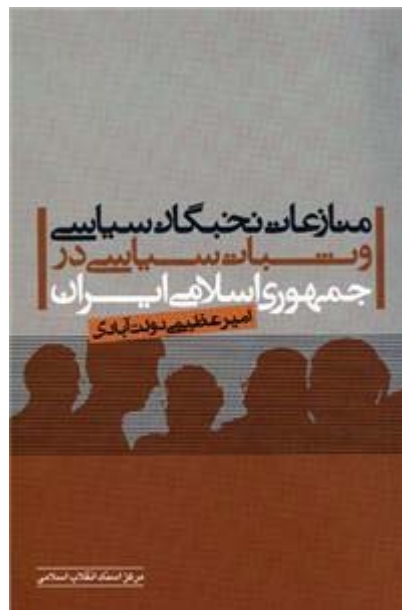


بسم الله الرحمن الرحيم

منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی

در جمهوری اسلامی ایران



امیر عظیمی دولت آبادی



تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷

توضیحاتی پیرامون این نسخه‌ی الکترونیکی

۱. این نسخه، از روی چاپ نخست این کتاب تهیه شده است:
منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، امیر عظیمی دولت‌آبادی
 (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷)
۲. در انتهای نسخه‌ی چاپی، فهرست منابع و نمایه‌ی اعلام موجود در کتاب، به همراه شماره‌ی صفحات مربوط به هر یک درج شده، که در این نسخه‌ی الکترونیکی حذف گشته است.
۳. گاهی برای به‌تر ساختن جلوه‌ی نسخه‌ی الکترونیکی، تغییراتی در سیاق نگارش نسخه‌ی چاپی و نگارش املائی آن‌ها، و یا فرم جداول ارائه‌شده صورت گرفته است. این تصرفات، جز در مواردی که ذکر شد، به‌هیچ‌وجه، شامل متن کتاب نمی‌شوند؛ مگر آن که در پاورقی همان صفحه، تصریح شده باشد.
۴. نسخه‌ی الکترونیکی، برای آن دسته از کتاب‌دوستانی فراهم شده که به هر دلیل، دسترسی آسان به این کتاب، برایشان فراهم نیست. خریداری نسخه‌ی چاپی کتاب از سوی سایر علاقه‌مندان، سبب حمایت از ناشر و نگارنده‌ی فرهیخته‌ی کتاب خواهد شد.
۵. در پایان، از دوستان و سروران خواهش‌مندیم ضمن مطالعه‌ی کتاب، خطاهای املائی و نگارشی نسخه‌ی الکترونیکی را به «کتابخانه‌ی مجازی گرداب» گزارش دهند تا در بهبود کیفیت آن، سهمیم گردند.
 با احترام، کتابخانه‌ی مجازی گرداب

<http://www.seapurse.ir>



فهرست مطالب

مقدمه

بخش اول - کلیات

بخش دوم - مباحث نظری

۱ - نخبگان سیاسی و منازعه‌ی میان آن‌ها

۲ - بی‌ثباتی سیاسی

۳ - مبانی و چارچوب نظری تحقیق

بخش سوم - منازعات نخبگان سیاسی در ایران

۱ - منازعات نخبگان سیاسی در ایران، بعد از انقلاب اسلامی، با تأکید بر دوره‌ی بعد از دوم خرداد ۷۶

۲ - شکل‌گیری منازعه‌ی بین نخبگان سیاسی

بخش چهارم - ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

۱ - ثبات سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی

۲ - ثبات سیاسی در دوران دولت هاشمی رفسنجانی

۳ - ثبات سیاسی در دوران دولت سید محمد خاتمی

۴ - وقایع مهم دوران دولت سید محمد خاتمی و وضعیت ثبات سیاسی در این دوران

نتیجه‌گیری



مقدمه

نظام سیاسی بیش از هر چیز نیازمند ثبات و آرامش سیاسی است تا به دور از هر گونه تهدید و در کمال اقتدار، به اهداف خود نایل آید. تحقق چنین وضعیتی تا حدی مستلزم یگانگی فکری و عقیدتی میان نخبگان سیاسی است. در اغلب نظام‌های سیاسی، مجموعه‌ی یکدستی از اندیشه‌ها و افکاری که همه‌ی نخبگان سیاسی به آن پایبند باشند، وجود ندارد. در عین حال، تضارب و اختلاف آرای نخبگان سیاسی امری محترم و در بسیاری از موارد، میمون و مبارک است. اما زمانی که این اختلاف آراء به صورت منازعه و دعوی سیاسی درآید، بی‌ثباتی سیاسی را در پی خواهد داشت که حتی در مواردی به عنوان تهدیدی جدی علیه نظام سیاسی محسوب می‌شود.

نظام سیاسی جمهوری اسلامی نیز همانند هر نظام سیاسی دیگر، شاهد منازعاتی بوده است. اما منازعات سیاسی نخبگان، در حدی نبوده که موجب بی‌ثباتی نظام گردد. بررسی مقاطع مختلف زمانی در این دوره، نشان می‌دهد هر زمانی که منازعه‌ی سیاسی میان نخبگان حکومتی افزایش یافته، به دنبال آن ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی سیاسی نیز شدت گرفته است. شکل‌گیری جریان دوم خرداد ۱۳۷۶ به عنوان یکی از این مقاطع حساس که منازعات سیاسی نخبگان بالا گرفت، هرچند گسترش تضارب آراء و عقاید و نیز مشارکت سیاسی بالا را به همراه داشت، اما نسبت به دوران پیش از خود به میزان بسیار زیادی بی‌ثباتی و ناآرامی سیاسی را به وجود آورد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی امیدوار است با افزایش هم‌فکری و همکاری بین نخبگان سیاسی کشور، منازعه‌ی سیاسی میان آن‌ها به نازل‌ترین سطح تقلیل یابد. در پایان، ضمن تشکر از محقق محترم، آقای امیر عظیمی دولت‌آبادی، از زحمات آقای دکتر منصور طبعی، معاون سابق پژوهشی، آقای علی کردی، مدیر محترم بخش تحقیق، آقایان جلیل دارا، مدیر محترم گروه کارشناسی جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد، احمد پرخیده، کارشناس محترم گروه، و نیز همکاران محترم در معاونت انتشارات قدردانی می‌شود.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بخش اول

کلیات

طرح مسأله

رهبران و مسؤولان سیاسی در همه‌ی کشورها، گرایش دارند نظام سیاسی‌شان را در گذر زمان جاودانه سازند. نظام سیاسی و حکومتی، زمانی می‌تواند پایدار باشد که با مخالفت‌های گسترده، شورش‌ها و بحران‌های سخت و خشونت‌بار روبه‌رو نباشد. از این رو «ثبات» یا پایداری، همواره یکی از اهداف مهم حاکمان سیاسی بوده و هست. اندیش‌مندان سیاسی نیز از ابتدا تاکنون، نخستین هدف سیاست و کارکرد نظام سیاسی را نظم و ثبات و به‌ویژه زاید و غیر ضروری جلوه دادن ارتکاب خشونت در رویارویی با اقتدار حکومت‌ها تلقی نموده‌اند.^۱

در واقع کشمکش‌ها و منازعات اجتماعی و سیاسی - که همواره ویژگی طبیعی و تاحدی اجتناب‌ناپذیر حیات اجتماعی بشر بوده است - سرشت و اشکال متفاوتی دارند. آن‌ها می‌توانند در قالب‌های نهادمند، به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و با نتایجی ثبات‌آفرین ظاهر شوند و یا به‌عکس، سرشتی تخاصمی، خشونت‌آمیز، غیر نهادی، و بی‌ثبات‌کننده به خود بگیرند. هرچه یک حکومت بتواند کشمکش‌های حاد اجتماعی و سیاسی را کنترل کند و یا در قالب کنش‌های متعارف و رسمی (نهادینه) جای دهد، به همان میزان به ثبات خود استحکام بخشیده و بقا و دوام خود را تضمین نموده است.

از سوی دیگر، با این که هر نظام سیاسی به ثبات و پایداری گرایش دارد، ولی هر نظام پویا در تعامل با محیط داخلی و خارجی خویش، درگیر تنش‌ها و بی‌ثباتی‌ها نیز می‌باشد.

مفهوم بی‌ثباتی را می‌توان در یک معنای کلی، به فقدان قاعده‌مندی و هماهنگی اجزای یک نظام تعبیر نمود.^۲ از نظر ریچارد سون، «بی‌ثباتی» عبارت از وضعیتی است که تا رسیدن به نقطه‌ی واژگونی نظام، مستمراً تغییر می‌کند. از نظر یانگ، بر حسب ایستایی‌شناسی، «ثبات» به معنای تداوم مؤلفه‌های اساسی یک نظام (بازیگران، ساختارها، و فرآیندها) است و بر اساس پویایی‌شناسی، «ثبات» تمایل نظام به حرکت در جهت رسیدن به تعادل پس از آشفتگی است. میدلارسگی نیز «بی‌ثباتی» را عبارت از تمایل به فروپاشی یک نظام می‌داند.^۳ بی‌ثباتی سیاسی ناظر به وجود عدم توازن میان تقاضاهای افراد و نیز کارکردهای حکومتی می‌باشد. رفتارهای اعتراض‌آمیز علیه حکومت، تجلی بیرونی بی‌ثباتی سیاسی است.^۴

بی‌ثباتی سیاسی به طور ضمنی، به تصمیمات و سیاست‌های حکومت‌گران و همچنین واکنش‌های اعتراض‌آمیز مردم، از قبیل تظاهرات خشونت‌بار، شورش، و دیگر کنش‌های خشونت‌آمیز اشاره دارد که ساختار نظام سیاسی موجود یا اقتدار حاکم را به چالش فرا می‌خوانند. در واقع بی‌ثباتی سیاسی یک عدم قطعیت و تردیدی را در نظام سیاسی و حکومت مستقر به وجود می‌آورد. همچنین بی‌ثباتی سیاسی

^۱ رجوع کنید به: عبدالحمید ابوالمحمد، مبانی سیاست [تهران، انتشارات قومس، ۱۳۶۸]؛ همچنین رجوع شود به: موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی ابوالفضل قاضی [تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹]؛ و نیز محمدرضا طالبان، تبیین جامعه‌شناختی بی‌ثباتی سیاسی (مطالعه‌ی بین‌کشوری)، رساله‌ی دکترای جامعه‌شناسی [دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده‌ی علوم انسانی، ۱۳۸۵، ص ۲].

^۲ Giuseppe Sobbrío and dariomainmone patti, "Political instability and public expenditure", 2002, availability: www.Polis.Unipmn.it

^۳ مایکل پروچر و جانانان ویکلفند، بحران، تعارض، و بی‌ثباتی، ترجمه‌ی علی صبحدل [تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ج اول، ۱۳۸۲]، ص ۵۰

^۴ اصغر افتخاری، رسانه‌ها و ثبات سیاسی [تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ج اول، ۱۳۸۰]، ص ۶۷

حالتی است که اوضاع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، حتی در افق‌های زمانی کوتاه‌مدت نیز روشن و پیش‌بینی‌ناپذیر به نظر نمی‌رسند.^۱ در علم سیاست، بی‌ثباتی را به تکرار وقایع و حوادث بی‌ثبات‌کننده و عدم تداوم و پایداری یک نظام تعریف کرده‌اند. در واقع، یک واحد سیاسی در طول یک دوره‌ی زمانی معین، هر قدر با تعداد کم‌تری از تظاهرات و اعتصابات سیاسی، تغییر مکرر کابینه‌ها، شورش‌ها، جنگ‌های چریکی و مرگ در اثر خشونت سیاسی روبه‌رو باشد و بتواند ساختار نهادی خاص خویش را حفظ کند، باثبات‌تر محسوب می‌شود. بررسی وضعیت ثبات و بی‌ثباتی سیاسی یک کشور، مستلزم آن است که دوره‌ی زمانی طولانی‌مدت، شامل چندین دهه، مورد مطالعه قرار گیرد. برخی از محققین، توجه خود را به وضعیت سیاسی موجود یک کشور معطوف داشته‌اند و بی‌ثباتی سیاسی را با عدم قطعیت و نامعلومی اوضاع در آن کشور همسان می‌پندارند. انتظار تحول در آینده‌ای نزدیک و نامطمئن در مورد جریان وقایع سیاسی، اساس این نوع برداشت از بی‌ثباتی است.^۲

اگر کنش‌های بی‌ثبات‌کننده بتوانند به طور موفقیت‌آمیزی حکومت را از کنش بازدارند، به احتمال زیاد، رژیم حاکم سرنگون خواهد شد. از این رو، حکومت‌ها معمولاً در پی طراحی و اجرای سیاست‌هایی هستند که در بلندمدت موجب پایداری و دوام آن‌ها گشته و بقای آن‌ها را مورد تهدید قرار ندهد. با این حال، تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که تلاش حکومت‌ها در تحقق این هدف، هیچ‌گاه کاملاً مقرون به توفیق نبوده است، به طوری که در هیچ دوره‌ای از تاریخ، حکومتی وجود نداشته که از خشونت سیاسی و ناآرامی اجتماعی (مؤلفه‌های اصلی بی‌ثباتی سیاسی) کاملاً مصون مانده باشد.^۳

بی‌ثباتی سیاسی از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد که یکی از این عوامل، منازعه‌ی نخبگان سیاسی است. منازعه‌ی سیاسی بر بی‌ثباتی سیاسی همان‌قدر تأثیر دارد که رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی؛ منتها در جهت معکوس آن.

رقابت سیاسی، مترادف با نزاع و خشونت سیاسی نیست. بلکه برای گریز از آن صورت گرفته و غایت آن، رسیدن به ثبات سیاسی است. برخی از اندیش‌مندان همانند شوارتزبرگ، رقابت سیاسی را حتی معیار تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی می‌دانند و آن‌ها را به دو دسته‌ی نظام‌های رقابتی و غیر رقابتی تقسیم می‌کنند. منازعه، به معنای رابطه‌ی اجتماعی که کنش درون آن عملاً در جهت پیشبرد خواست یک فرد علیه مقاومت دیگران باشد، امری طبیعی است. از طرف دیگر، اگر منازعه به معنای رقابت به کار برده شود، عملاً به منازعه‌ی صلح‌آمیزی گفته می‌شود که شامل تلاش صلح‌آمیز برای کنترل فرصت‌ها و امتیازات مورد تمایل دیگران است.^۴ بدین معنا، در عرصه‌ی سیاست نیز منازعه، امری طبیعی و حتی اجتناب‌ناپذیر است. چنین منازعه‌ای اهداف و ابزارش معطوف به یک نظام است و صور آشکار و پنهان آن در درون خود آن صورت می‌گیرد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز مانند هر نظام سیاسی دیگر، منازعه در عرصه‌ی سیاست همواره میان نخبگان وجود داشته، اما اشکال، دامنه، و شدت آن در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. در دوران حیات امام خمینی (ره)، با توجه به شرایط پس از پیروزی انقلاب و محوریت و حجیت شخصیت ایشان، نه تنها منازعه‌ی نخبگان چندان چشم‌گیر نبود، بلکه دولت در این دوره برای تأمین امنیت و ثبات سیاسی، در صدد محدود ساختن فعالیت‌های سیاسی و به حداقل رساندن منازعه‌ی بین نخبگان سیاسی بود. در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، دولت به منظور تأمین ثبات سیاسی تلاش می‌کرد دامنه و شدت منازعات سیاسی را ثابت نگاه دارد، تا بدین وسیله زمینه‌های رشد و توسعه‌ی اقتصادی را به نحوی فراهم نماید. با روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی، وضعیت منازعات

^۱ Kwabena Brempong and Thomas Traynor, "Political instability and saving in less developed countries", the journal of developed studies, 1996, 32 (5); 695-714

^۲ دیوید ساندرز، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی* [تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰]، ج اول، ص ۱۰۶ - ۱۰۷

^۳ رابرت گار، *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، ترجمه‌ی علی مرشدی‌راد [تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ج اول، ۱۳۷۹]

^۴ ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه‌ی عباس منوچهری و دیگران [تهران، انتشارات مولوی، ج اول، ۱۳۷۴]، ص ۳۵۶

نخبگان سیاسی نسبت به گذشته تفاوت عمده‌ای پیدا کرد. دولت جدید، با این فرض که توسعه‌ی سیاسی نیاز اساسی - و یا لاقبل یکی از نیازهای اساسی - جامعه‌ی ایران است و گسترش رقابت و حتی منازعه‌ی سیاسی نه‌تنها به تضعیف ثبات سیاسی منجر نمی‌گردد، بلکه به تثبیت و پایداری نظام نیز کمک می‌کند، کار خود را آغاز نمود.^۱

بر این اساس، در این دوره شاهد شکل‌گیری گروه‌ها و احزابی هستیم که برای کسب ارزش‌های مطلوب جامعه و مورد تمایل دیگران، با شدت و حدت خاصی در تمام عرصه‌های جامعه، خصوصاً سیاست، وارد رقابت و منازعه شدند. در این دوره، اوج منازعات نخبگان سیاسی را شاهد هستیم که ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران را در سطح حکومت، رژیم، و بعضی مواقع جامعه‌ی سیاسی، به چالش می‌کشاند. قتل‌های زنجیره‌ای، وقایع کوی دانشگاه تهران، برکناری اجباری چند وزیر، اعتصابات دانشجویان و معلمان و... به نحوی جلوه‌های بارز بی‌ثباتی سیاسی در این دوره هستند. حال سؤال این است که تأثیر منازعات نخبگان سیاسی بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، بر ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه بوده است. همچنین آیا بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به دوره‌های قبل افزایش یافته است یا خیر؟ و نیز بی‌ثباتی سیاسی در دوران بعد از دوم خرداد در چه سطحی از سطوح نظام سیاسی اتفاق افتاده است؟ آیا در سطح جامعه‌ی سیاسی بوده است، یا در سطح رژیم و یا در سطح حکومت؟

فرضیات تحقیق:

فرضیه‌ی اصلی تحقیق این است که:

- منازعات نخبگان سیاسی در ایران، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، به تقویت برخی مؤلفه‌های ثبات سیاسی (از جمله مشارکت) و تضعیف برخی دیگر (نظیر مشروعیت و وفاق عمومی) منجر گشته و این منازعات، عمدتاً خارج از چارچوب‌ها و ابزارهای تعیین‌شده برای رقابت در درون نظام اتفاق افتاده و بعضاً خود این اهداف و ابزارها را نیز شامل شده است. به عبارت دیگر، با توجه به افزایش منازعات نخبگان سیاسی در این دوره، نرخ بی‌ثباتی سیاسی به قبل افزایش یافته است.

فرضیه‌ی رقیب نیز عبارت است از:

- منازعات نخبگان سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نه‌تنها باعث تضعیف ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران نشده، بلکه به خاطر افزایش پتانسیل‌های منازعه در درون نظام، به نوعی باعث شکل دادن به هنجارها و تداعی جدید منازعه در درون نظام گردیده و نظام را از این طریق به ثبات رسانده است.

فرضیه‌ی فرعی تحقیق نیز عبارت است از:

- با توجه به این که در دوران دولت آقای خاتمی، منازعه‌ی نخبگان سیاسی در هر سه سطح نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده - اگرچه به صورت یکسان نبوده و عمدتاً در سطح رژیم بوده است - بی‌ثباتی سیاسی در کل، نسبت به دوره‌ی قبل (دولت آقای هاشمی) افزایش پیدا کرده است.

پیشینه‌ی تحقیق

موضوع «منازعه‌ی نخبگان سیاسی» و «بی‌ثباتی سیاسی»، هر کدام به طور جداگانه، مورد توجه نویسندگان و محققین زیادی بوده است. در این میان، تعداد محققینی که در خصوص منازعه‌ی نخبگان سیاسی به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند، بیش‌تر است. عمده‌ترین این

^۱ اصغر افتخاری، درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت سیاسی [تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۸]

تحقیقات (خصوصاً آن‌هایی که به دوران قبل از انقلاب مربوط می‌شوند)، توسط افرادی چون دکتر علیرضا ازغندی و خانم زهرا شجیعی انجام گرفته است. در دوران بعد از انقلاب اسلامی، در خصوص موضوع اول، کتاب‌ها و مقالات قابل توجهی (از نظر کمیت) به رشته‌ی تحریر درآمده است و بخش عمده‌ای از منازعات سیاسی اوایل انقلاب، دوران نخست‌وزیری مهندس بازرگان و ریاست‌جمهوری بنی‌صدر را تحت پوشش قرار داده‌اند. در خصوص دوره‌های بعد نیز به نوشته‌هایی می‌توان اشاره کرد که عمدتاً در خصوص احزاب و گروه‌های سیاسی به نگارش درآمده‌اند. این نوشته‌ها، با تعیین طیف و گرایش‌های عمده‌ی سیاسی در کشور و مشخص کردن رابطه‌ی هر حزب یا گروه و یا فرد با این طیف‌ها، تلاش نموده‌اند تا به منازعات بین آن‌ها در خصوص مسائل مختلف توجه نمایند. این نوشته‌ها، عمدتاً توصیف اختلافات بین گروه‌های سیاسی را مد نظر داشته و فاقد جنبه‌های نظری و روشی قابل توجهی هستند.

اگر بخواهیم تنها به ذکر اسامی تحقیقاتی که تاکنون رقابت و منازعه‌ی نخبگان سیاسی ایران و بی‌ثباتی سیاسی را مورد توجه قرار داده‌اند، اکتفا کنیم، فهرست ذیل به دست خواهد آمد:

۱. رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، غلامرضا خواجه سروری، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
۲. «چارچوبی برای تحلیل رقابت و ثبات سیاسی با نگاهی به تجربه‌ی جمهوری اسلامی ایران»، غلامرضا خواجه سروری، فصلنامه‌ی پژوهشی، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۴
۳. مشروعیت و ثبات سیاسی در ایران (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷)، علی گل‌بان، پایان‌نامه‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، ۱۳۷۸
۴. بررسی ریشه‌های خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در ایران، ابوالفضل یآوری، پایان‌نامه‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸
۵. نقش بی‌ثباتی داخلی در شکل‌گیری حکومت پهلوی اول، معصومه رضایی‌نژاد، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲
۶. بی‌ثباتی سیاسی و اجبار حکومتی در ایران (۱۳۴۲ - ۱۳۵۷)، حمزه نظیف، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲
۷. مجموعه مقالات همایش رسانه‌ها و ثبات سیاسی - اجتماعی، جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰
۸. ویژه‌نامه‌ی رقابت‌های سیاسی و امنیت داخلی، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸
۹. ویژه‌نامه‌ی وفاق اجتماعی و همبستگی ملی، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸
۱۰. مجموعه مقالات رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰
۱۱. رقابت‌های سیاسی در ایران (نظریه و عمل)، منصور انصاری، مجموعه مقالات اعضای هیأت علمی پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
۱۲. درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی ایران، اصغر افتخاری، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰

اکثر این تحقیقات، بعد از خرداد ۷۶ و با توجه به طرح موضوع بی‌ثباتی سیاسی در کشور به نگارش درآمده‌اند. و به استثنای یکی از تحقیقات (رقابت سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی در ج.ا.ا.)، هیچ‌کدام از تحقیقات مذکور، به طور مشخص به تأثیر منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر ثبات سیاسی در دوران بعد از انقلاب اسلامی توجهی نداشته‌اند.

ضرورت و اهمیت تحقیق

مسأله‌ی ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، از قدیم‌الایام برای هر نظام سیاسی دارای اهمیت محوری بوده است. امروزه نیز هر نظام سیاسی با هر نوع شکل حکومتی، به منظور برآوردن نیاز شهروندان خود، نیازمند حداقلی از ثبات سیاسی است. برای نظام جمهوری اسلامی ایران نیز مانند هر نظام سیاسی دیگر، ثبات سیاسی از اهمیت والایی برخوردار است. مخصوصاً با توجه به نوپا بودن آن و شرایط داخل و خارج خاص که بعد از استقرار آن پدید آمده است، اهمیت این مسأله بیش‌تر از سایر نظام‌هاست. بررسی این مسأله، خصوصاً آن‌جا که از منازعات نخبگان سیاسی تأثیر می‌پذیرد، برای نظام جمهوری اسلامی ایران که به دنبال تحقق اهداف متعالی خود و تحقق شعار نه شرقی و نه غربی است، بدون شک از ضروریات محسوب می‌گردد. بی‌ثباتی سیاسی که مشخصه‌ی بارز تاریخ یک‌صد ساله‌ی اخیر ایران بوده و همچنین، منازعه‌ی نخبگان سیاسی که آن نیز یکی از وجوه بارز عرصه‌ی سیاسی ایران می‌باشد، در سال‌های اخیر به یکی از مسائل اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران تبدیل گردیده و خود را به گونه‌ای جدید نمایان ساخته است. هدف تحقیق حاضر نیز بررسی این مسأله به شکلی عمده‌تاً تجربی است. این مسأله، تاکنون به صورت نظری و کیفی، تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است. ولی این تحقیق، با تمرکز بر یک دوره‌ی زمانی نسبتاً محدود، مسأله‌ی منازعه‌ی نخبگان سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی را مورد بررسی تجربی قرار خواهد داد. تاکنون تحقیق مستقلی در این ارتباط که معطوف به دوره‌ی زمانی ۱۳۷۶ - ۱۳۸۲ نیز باشد، صورت نگرفته است. از این رو، اهمیت و ضرورت آن بیش‌تر احساس می‌شود.

روش تحقیق و قلمرو زمانی و مکانی تحقیق

روش تحقیق حاضر، روش تحلیلی - مقایسه‌ای بر مبنای داده‌های آماری خواهد بود. بدین صورت که اطلاعات و داده‌های مربوط به شاخص‌های هر کدام از متغیرها، جمع‌آوری گردیده و سپس رابطه و همبستگی آن‌ها مورد سنجش و تحلیل قرار می‌گیرد و نهایتاً در مقایسه با اطلاعات و داده‌های مربوط به دوره‌ی قبل، ارزیابی خواهد شد.

تحقیق حاضر، از نظر مکانی، شامل کشور ایران و دوره‌ی زمانی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ را شامل خواهد شد. ضمن این که وضعیت منازعه‌ی نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی، در تاریخ اخیر ایران نیز به طور اجمالی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در مقطع زمانی تحقیق، انتخابات‌های ریاست‌جمهوری هفتم و هشتم، مجلس ششم و هفتم، و شوراهای اول و دوم، مورد بررسی قرار خواهند گرفت و نقش آن‌ها در ایجاد منازعه بین نخبگان و ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی بررسی خواهد گردید.

بخش دوم

مباحث نظری

فصل اول

نخبگان سیاسی و منازعه میان آنها

۱- نخبه (تعریف و تحدید مفهومی)

تاریخ اندیشه پیرامون جایگاه، عملکرد، و وظایف نخبگان در جامعه، تقریباً به قدمت تاریخ فلسفه‌ی سیاسی است. این تفکر که جوامع بشری از نیروها و طبقات اجتماعی گوناگون تشکیل شده و حکومت می‌بایست در اختیار گروه‌های اجتماعی برتر قرار گیرد، حتی در اندیشه‌های فلاسفه‌ی باستان و قرون وسطی نیز مطرح شده است. بنابراین می‌بینیم که مفهوم نخبه، به معنی «نمایندگان خالق بر روی زمین»، و یا گروه برتر اجتماعی و یا حکومت فضلا و یا طبقه‌ی حاکم، در نوشته‌های بسیاری از فیلسوفان، از جمله افلاطون، ماکیاولی، مارکس، و پاره‌تو... مشاهده می‌شود.

شاید بتوان «جمهور» افلاطون را قدیمی‌ترین متنی دانست که در آن مستقیماً بر وجود و نقش و کارکرد یک گروه ویژه‌ی اجتماعی به نام نخبه اشاره شده است: «شما که اهالی این شهر هستید، همه برادرید. اما از میان شما، آنان که لیاقت حکومت بر دیگران را دارند، خداوند نهاد آنها را از طلا سرشته است. بنابراین ارزش‌مندترین و لایق‌ترین افرادند. اما خداوند در سرشت نگهبانان نقره به کار برده و در طبیعت برزگران و پیشه‌وران، آهن و مس^۱».

بدین ترتیب در اولین و بدون شک یکی از مهم‌ترین متون فلسفه‌ی سیاسی، بحث تعیین نخبگان جامعه به منزله‌ی بحثی تمام‌عیار مطرح می‌شود: بحثی که فلسفه‌ی سیاسی را هیچ‌گونه رها نکرد؛ هرچند که تا قرن‌ها به منزله‌ی یکی از مباحث عمومی فلسفه و عمدتاً در ارتباط با حوزه‌ی اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گرفت. آنچه که در دهه‌های اخیر و با تحول در نقش و کارکرد نخبه‌ها و نحوه‌ی اقبال عمومی آنها، دستخوش تغییر و تحولات فراوان گردیده، با انتشار اولین نوشته در قلمرو فلسفه‌ی سیاسی مدرن، یعنی شاهزاده‌ی ماکیاولی، و برآمدن سیاست به منزله‌ی حوزه‌ی قائم به ذات، جایگاه مهم و اساسی خویش را در مباحث حکمت عملی پیدا کرد.

با وقوع انقلاب‌های ضد اشرافیت در اواخر قرن هیجدهم و سراسر قرن نوزدهم، که سیمای سیاسی اروپا و سپس جهان را دگرگون ساخت، مسأله‌ی نخبگان حاکم، منشأ اعتبار آنها، و راه‌های جایگزینی‌شان، صورتی امروزی به خود گرفت. علی‌رغم گذشت حدود دو قرن از تأسیس اولین حکومت دموکراتیک مدرن، مفاهیم و مقولات مهمی که در آنها به موضوع نخبگان و جامعه می‌پردازد، تغییر چندانی نکرده‌اند و همچنان مباحث مناقشه‌برانگیز جامعه‌ی علمی و سیاسی روز می‌باشد. چرا که به جرأت می‌توان گفت هیچ نظام سیاسی وجود ندارد که در آن، منابع سیاسی به طور برابر توزیع شده باشد. به طور کلی، گروه نخبه همیشه از قابلیت‌های خاصی در راهبرد جامعه برخوردار بوده و بستر جامعه نیز متمایل به ظهور و عملکرد آنان در جامعه می‌باشد. همواره بخش‌هایی از اجتماع نسبت به دیگران از منابع و نفوذ بیش‌تری برخوردار می‌باشند. منابع توزیع ارزش‌ها نیز در هر جامعه نسبت به دیگر جوامع متفاوت است. چرا که در یک جامعه، تنها ارزش‌ها و منابع سیاسی منبع ثروت و قدرت بوده و در دیگر جوامع نژاد و یا تخصص و تحصیلات، معیارهای تعیین‌کننده می‌باشند.

بر این اساس، نخبه‌گرایی تقریباً فرآیند اجتناب‌ناپذیر هر جامعه‌ی بشری به نظر می‌رسد. بدین معنی که کنترل منابع ارزشی در جامعه، نهایتاً در اختیار یک گروه واحد قرار می‌گیرد. با توجه به اهمیت نخبگان در جامعه، این موضوع در ادبیات سیاسی جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. بحث نخبه، تعریف و تحدید مفهومی، منشأ قدرت و قابلیت، راه‌های جایگزینی و جانشینی و... همگ مقوله‌ی

^۱ افلاطون، جمهور، ترجمه‌ی فؤاد روحانی [تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴]، ص ۲۰۲

مورد علاقه‌ی محققان این عرصه‌ی تحقیقاتی می‌باشد. سیر تطور و تحولات این مفهوم و همچنین نقش و جایگاهی که نخبگان در طول تاریخ جوامع داشته‌اند، نیز می‌تواند موضوع مهم این‌گونه تحقیقات قرار گیرد.

با توجه به اهمیت این بحث، پرسش‌های مهمی در ذهن پژوهش‌گران این حیطه نقش می‌بندد که پرداختن به آن‌ها بسیاری از مباحث ماهوی بحث نخبه و نخبه‌گرایی را در بر می‌گیرد. پرسش‌هایی نظیر «نخبه کیست؟»، «نخبه‌گرایی به چه معناست؟»، «اصول، مفروضات، و پی‌آمدهای این مکتب کدام است؟»، و این که «آیا برای یافتن گروه نخبه معیارها و شاخص‌های عام در سطح جوامع وجود دارد؟»، ضرورت پاسخ‌گویی به این سؤالات، چندین فرضیه‌ی اساسی و چارچوب نظری را در این زمینه فراهم آورده است.

نظریه‌ی نخبه‌گرایی از اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، در اروپا و آمریکا، در نوشته‌های سیاسی - اجتماعی محققان و گاه در آثار عده‌ای از فلاسفه مطرح شد و در سال‌های بین دو جنگ جهانی، متأثر از اندیشه‌های برخی متفکران ایتالیایی بسط و گسترش یافت. آنچه که در ابتدا برای بیان کیفیت کالاهایی به کار برده می‌شد که دارای مرغوبیت و برتری خاصی نسبت به کالاهای مشابه بوده‌اند، در این سده‌ها به گروه‌هایی از افراد جامعه اطلاق می‌شد که جایگاه یا مقام و منزلت سیاسی، اجتماعی، روحانی، و یا اقتصادی ویژه‌ای (و یا حتی نژادی) نسبت به دیگران داشتند. کشیشان و الامقام، مأموران عالی‌رتبه‌ی دولتی، اشراف‌زادگان و فرماندهان نظامی و... اقشار مختلف نخبه در صنف خود بودند. گروه نخبه، از نظر سلسله‌مراتب در جامعه از بالاترین موقعیت‌ها برخوردار بوده و هستند و رهبری صنف خود را در اختیار داشته و دارند. این نخبگان، از امتیازاتی نسبت به بقیه برخوردارند که ارزش نخبگی نام دارد.

به طور کلی، مفهوم نخبه به گروهی از اشخاص که در هر جامعه‌ای مواضع رفیع را در اختیار دارند، دلالت می‌کند و به بیان جزئی‌تر، این مفهوم به گروهی از اشخاص اشاره دارد که در رشته‌ای خاص برتری دارند؛ به‌خصوص اقلیت حاکم که این اقلیت از آن‌جا دست‌چین شده است.^۱ این اشخاص، کسانی هستند که بیش‌ترین دسترسی به ارزش‌ها و بیش‌ترین کنترل را بر آن‌ها دارند.

پاره‌تو، برای مفهوم نخبگان یا برگزیدگان، دو تعریف ارائه می‌دهد: در یکی، این مفهوم همه‌ی برگزیدگان اجتماعی را در بر می‌گیرد و در دیگری، معنای محدودتری دارد که فقط شامل برگزیدگان حکومت است. تعریف گسترده‌ی برگزیدگان، تعداد معدودی از افرادی را که هر یک در سپهر فعالیت خویش توفیق یافته و به مرتبه‌ی بالایی از سلسله‌مراتب حرفه‌ای نائل شده‌اند، نیز در بر می‌گیرد.^۲ به باور ریمون آرون، این نوع تعریف، طبق روش پاره‌تو، تعریفی عینی و بی‌طرفانه است. لذا نباید فکر کنیم که مفهوم برگزیدگان، دارای معنایی عمیق، مابعدالطبیعی یا اخلاقی است. بلکه برعکس، مسأله عبارت است از وجود یک گروه اجتماعی که ویژگی آن را می‌توان به نحوی عینی درک کرد. درستی یا نادرستی برگزیدگان و این که چه کسی حق دارد جزو برگزیدگان باشد، اصلاً مطرح نیست. این‌گونه پرسش‌ها همه پرسش‌هایی بیهوده‌اند. برگزیدگان مرکب است از کسانی که در مسابقه‌ی زندگی نمره‌های خوبی گرفته‌اند یا این که در «لاتاری» زندگی «اجتماعی»، شماره‌های برنده‌ای نصیبشان شده است.^۳

مفهوم «نخبه» را در کل می‌بایست از دو جنبه مورد توجه قرار داد.

۱. نخبه کسی است که در جامعه دارای شهرت است.
۲. نخبه کسی است که در جامعه، از نظر موقعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی، «بهترین» محسوب می‌شود.

^۱ جولیس گولد و ویلیام کلب، فرهنگ و علوم اجتماعی، ترجمه‌ی باقر پرهام [تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۷۶]، ج ۱ ص ۷۳۵

^۲ ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی باقر پرهام [تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷]، صص ۵۱۷ - ۵۱۸

^۳ همان، صص ۵۱۸ - ۵۱۹

مفهوم واژه‌ی «بهترین»، مفهومی ارزشی و نسبی است. (یعنی در جوامع و فرهنگ‌های مختلف، برداشت مختلفی از آن وجود دارد). نخبگان، الزاماً قوی‌ترین‌ها، باهوش‌ترین‌ها، حيله‌گرترین‌ها، و... نیستند. بلکه بهترین‌ها هستند. به اعتقاد موريس دورژه، بين اين دو مفهوم، اختلاف از حد جزئی فراتر است. نخستین مفهوم تنها بر نتیجه‌ی مادی تکیه می‌زند و مفهوم بعدی، مستلزم برداشتی اخلاقی و قضاوتی ارزشی نیز هست.^۱ نخبگان کسانی هستند که جامعه آن‌ها را بهترین‌ها می‌داند. از این رو فرهنگ‌های مختلف تعاریف متفاوتی از نخبه دارند.

مفهوم نخبه، می‌بایست از جنبه‌ی کارکردی نیز مورد توجه قرار گیرد؛ به این معنی که نخبگان کسانی هستند که معمولاً در جامعه، نقش‌های رفیع و کارکردهای ارزش‌مندی (از نظر اکثر مردم) دارند.

۲- نخبگان سیاسی

از دیدگاه پاره‌تو، برگزیدگان حاکم شامل دسته‌ای از افراد از بین اشخاص موفق هستند که از لحاظ سیاسی و اجتماعی واجد اختیارات حکومتی می‌باشند. به باور وی: «از لحاظ مطالعه‌ای که ما بدان مشغولیم، یعنی مطالعه‌ی تعادل اجتماعی، حتی خوب است این طبقه را به دو طبقه تقسیم کنیم. آن دسته را که مستقیم یا غیر مستقیم نقش ممتاز در حکومت دارند، کنار می‌گذاریم. در واقع این دسته کسانی هستند که برگزیدگان حکومتی را تشکیل می‌دهند. اما مابقی نخبگان کسانی‌اند که برگزیدگان غیر حکومتی نامیده می‌شوند. مثلاً یک بازیکن شطرنج بی‌شک جزو برگزیدگان است. اما بدیهی است که شایستگی او به عنوان شطرنج، موجب نمی‌شود که وی در اعمال حکومتی نقشی داشته باشد و چنانچه دیگر کیفیت شخصی‌اش کمک نکنند، وی نخواهد توانست جزو برگزیدگان حکومتی باشد. معشوقه‌های سلاطین مطلق‌العنان یا مردان سیاسی بسیار توانا، به دلیل زیبایی خود و یا به دلیل هوش خویش، غالباً جزو برگزیدگانند. اما تنها بخشی از آنان که واجد استعدادها و ویژه‌ی سیاست بودند، در امر حکومت نقش بازی کرده‌اند. پس ما در بین مردم، دو قشر می‌بینیم: ۱- قشر پایین، یعنی طبقه‌ی خارج از برگزیدگان؛ ۲- قشر بالا، یا قشر برگزیدگان که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) برگزیدگان حکومتی؛ ب) برگزیدگان غیر حکومتی.^۲ منظور پاره‌تو از برگزیدگان حکومتی یا نخبگان حاکم، افرادی هستند که مستقیم و یا غیر مستقیم، نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند. تأکید پاره‌تو بر تضاد موجود میان نخبگان حاکم و قشر پایین جامعه، یعنی توده‌های مردم - که هیچ قدرتی ندارند - تا حدودی از اندیشه‌های سیاسی گائتانو موسکا متأثر است که می‌گوید: جوامع بشری از ابتدا به دو گروه اقلیت قدرتمند و اکثریت فاقد قدرت تقسیم می‌شدند. موسکا می‌کوشد با تأکید بر برتری یکی از هیأت‌های سیاسی درون جامعه نسبت به سایر هیأت‌های سیاسی و متمایز نمودن اکثریت مردم و توده‌ها از اقلیت و طبقه‌ی سیاسی، اساس و شیوه‌ی مطالعاتی جدید را در زمینه‌ی مسائل سیاسی پی‌ریزی نماید. خلاصه‌ی کلام این که از دیدگاه موسکا، گروه نخبه شامل افراد و شخصیت‌هایی می‌شود که در یک جامعه، با برخورداری از امتیازات اکتسابی و فطری خود، در موقعیت برتری نسبت به سایرین قرار گرفته‌اند و قابلیت به فعل درآوردن این امتیازات را نیز دارا می‌باشند.^۳

^۱ موريس دورژه، پیشین، ص ۱۹۱

^۲ ریمون آرون، پیشین، ص ۵۱۹

^۳ علیرضا ازغندی، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب [تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶]، ج ۱ ص ۱۴

لاسول نیز در تعریف نخبگان سیاسی آورده است: «نخبگان سیاسی، همان صاحبان قدرت در یک جامعه‌ی سیاسی هستند. این قدرتمندان شامل رهبری و آن ترکیب‌بندی‌های اجتماعی می‌باشند که طی یک دوره‌ی مشخص، رهبران نوعاً از دل آن‌ها برمی‌خیزند و در برابر آن‌ها جواب‌گو هستند»^۱.

در یک تعریف ساده، نخبگان سیاسی کسانی هستند که بیش‌ترین دسترسی و کنترل را بر ارزش‌های سیاسی (به‌ویژه مهم‌ترین آن، یعنی قدرت) دارند. به عبارت دیگر، نخبگان سیاسی همان صاحبان قدرت در یک نظام سیاسی هستند. در این تحقیق، تعریف فوق‌مورد نظر خواهد بود.

۳- نظریه‌های نخبگان سیاسی

در یک تقسیم‌بندی کلی، تمامی نظریه‌های ارائه‌شده در حوزه‌ی نخبه‌گرایی، نظیر نظریات سازمانی، روان‌شناختی، اقتصادی، و نهادی را می‌توان بخشی از نظریه‌های محافظه‌کارانه قلمداد کرد که در مقابل نظریات رادیکال - خصوصاً مارکسیستی - مطرح شده‌اند. نظریه‌های محافظه‌کارانه بر این اندیشه استوارند که انسان‌ها طبیعتاً بدسرشتند و با غرایز پست خود به جنبش درمی‌آیند و تمایل دارند به توحش ابتدایی بازگردند و تنها تنی چند که دارای نیروی اخلاقی عمده‌ای هستند، می‌توانند بر گرایش‌های غریزی خود فایق آیند. مطابق این نظریه، سراسر تمدن بشری با وجوه مخالف و حسادت «توده‌ای» کور و خشن، توسط چنین «نخبگانی» ساخته شده است و تمدن، اساساً توسط زور حفظ می‌شود؛ آن هم زوری که به دست قدرت سیاسی است و این قدرت سیاسی خود در چنگ «نخبگان» است. بدون این زور، جوامع دچار هرج‌ومرج می‌شوند و به حالت توحش بازمی‌گردند. پیکار سیاسی مبارزه‌ی توده‌هایی است که موافق با اعمال زور به سود همه‌ی خلایق نیستند، بلکه مخالف با نخبگانی می‌باشند که چنین اعمال زوری را به سود همه‌ی اجتماع جایز می‌شمارند.^۲

در قرن نوزدهم، نخبه‌گرایی به عنوان یک مکتب فکری در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی با اندیشه‌های پاره‌تو و موسکا، مطرح و به تدریج رواج یافت. امروزه نخبه‌گرایی یکی از الگوهای رایج در جامعه‌شناسی سیاسی است که بر وجود نخبگان حاکم در جامعه تأکید دارد. مهم‌ترین مسأله برای نظریه‌پردازان نخبه‌گرا این بود که اساساً «چه کسانی حکومت می‌کنند» و یا «قدرت در دست چه کسانی متمرکز است». در پاسخ به این مسأله، مکتب نخبه‌گرایی بر تمرکز قدرت - و نه پراکندگی آن - در جامعه تأکید دارد و استدلال نخبه‌گرایان در ساده‌ترین شکل خود بیان می‌کند که در هر جامعه‌ای، قدرت سیاسی در دست گروهی نسبتاً کوچک - نخبگان - متمرکز است و بر این باورند که در سراسر تاریخ قدرت سیاسی مؤثر همواره در دست یک اقلیت خاص بوده است. از این منظر، تقسیم اصلی در جامعه‌ی سیاسی را تمایز میان صاحبان قدرت و توده‌های فاقد قدرت می‌بینند. نظریه‌پردازان نخبه‌گرا، جامعه را به دو قسمت نخبه و توده تقسیم می‌کنند و توده‌ها را جماعتی سازمان‌نیافته و بی‌نظم می‌شمارند که فرودست‌تر از نخبگان هستند. در حالی که نخبگان طبقه‌ای خودآگاه محسوب می‌شوند که در رفتار، منسجم و دارای احساس مشترکی هستند.

به اعتقاد مایکل راش، نظریه‌پردازان نخبگان تنها به توزیع قدرت در جامعه و به تمایز میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان توجه دارند. جان کلام نظریه‌ی نخبگان این است که در هر جامعه‌ای ممکن است اقلیتی وجود داشته باشد که تصمیمات عمده را در جامعه می‌گیرد. نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی، اساساً ضد مارکسیست هستند و گانتانو موسکا و ویلفرد دو پاره‌تو، که دو تن از نظریه‌پردازان کلاسیک می‌باشند، به‌ویژه قصدشان رد نظریه‌های جبرگرایی اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی مارکس بود. نظریه‌پردازان نخبگان، همچنین تا اندازه‌ی زیادی ضد دموکراتیک هستند. چون استدلال می‌کنند که نظریه‌ی دموکراتیک مغایر با واقعیت است و دموکراسی عملاً شکل ذاتاً ضعیفی از

^۱ تی.بی. باتامور، نخبگان و جامعه، ترجمه‌ی علیرضا طیب [تهران، نشر شیراز، ۱۳۷۷]، ج ۱ ص ۱۳

^۲ موریس دورژه، پیشین، ص ۱۹۱

حکومت است. موسکا در عباراتی که فراوان نقل گردیده است، اصل اساسی نظریه پردازان نخبگان را به روشنی بیان کرده است: «در همه‌ی جوامع، از جوامعی که بسیار کم توسعه یافته‌اند و تازه به سپیده‌دم تمدن رسیده‌اند گرفته تا پیشرفته‌ترین جوامع، دو طبقه از مردم به چشم می‌خورند؛ طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که تحت سلطه است.» نظریه‌ی نخبگان، به طور ضمنی، حاکی از آن است که گروه مسلط یا گروه نخبه از وجود خود آگاه است و در رفتارش منسجم و دارای احساس مشترکی از هدف است. مهم‌تر از همه، از نظر تاریخی و به طور عام کاربردپذیر در نظر گرفته می‌شود، مگر برای یک نظریه‌پرداز، یعنی سی رایت میلز، که توجه خود را بر توزیع قدرت در ایالات متحده‌ی آمریکا متمرکز کرده و می‌پذیرد که ساختار قدرت در جوامع دیگر ممکن است اساساً با الگوی آمریکایی متفاوت باشد.^۱ یکی از سنخ‌شناسی‌های ارائه‌شده از رهیافت‌های نظری مربوط به نخبگان، از آن پری G. Parry است. پری نظریه‌پردازان نخبگان را به چهار نوع تقسیم می‌کند که هر یک دارای رویکرد یا تأکید متفاوتی است.^۲

نظریه‌پردازان نخبگان	آثار اصلی	رویکرد
گائتانو موسکا (۱۸۹۵ - ۱۹۴۱)	طبقه‌ی حاکم (۱۸۹۶)، تجدید نظر (۱۹۲۳)، ترجمه (۱۹۳۹)	سازمانی
روبرت میشلز (۱۸۷۶ - ۱۹۳۶)	احزاب سیاسی: مطالعه‌ی جامعه‌شناختی از گرایش‌های الیگارشیکی دموکراسی مدرن (۱۹۱۱)، ترجمه (۱۹۳۵)	سازمانی
ویلفرد دوپارتو (۱۸۴۸ - ۱۹۲۷)	ذهن و جامعه (۱۹۱۶)، ترجمه (۱۹۳۵)	روان‌شناختی
جیمز برنهام (۱۸۰۵ - ۱۹۸۷)	انقلاب و مدیریت (۱۹۴۱)	اقتصادی
سی رایت میلز (۱۹۱۶ - ۱۹۶۲)	نخبگان قدرت (۱۹۵۶)	نهادی

۳ - ۱ رویکرد سازمانی

در این رویکرد، که به موسکا و میشلز تعلق دارد، چنین استدلال می‌شود که وجود نخبگان و سلطه‌ی آن‌ها بر جامعه، مبتنی بر موقعیت و توانایی‌های سازمانی آن‌ها است. همان‌گونه که پیش‌تر، در نقل قولی از موسکا ذکر شد، بر اساس این رویکرد در تمامی جوامع، دو طبقه از مردم مشاهده می‌شوند: طبقه‌ای که فرمان می‌راند و طبقه‌ای که فرمان می‌برد. «طبقه‌ی نخست که همیشه از تعداد افراد کم‌تری تشکیل یافته است، همه‌ی وظایف سیاسی را به اجرا می‌گذارد؛ قدرت را در انحصار خود دارد و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد بهره‌مند می‌گردد. در حالی که طبقه‌ی دوم که مرکب از تعداد افراد بیش‌تری است، توسط طبقه‌ی نخست به نحوی که گاهی کمابیش قانونی و زمانی استبدادی و خشونت‌بار است، اداره و کنترل می‌شود.»^۳ موسکا در تبیین حکومت اقلیت بر اکثریت، دیدگاه سازمانی خود را چنین بیان می‌کند:

^۱ مایکل راش، جامعه و سیاست، ترجمه‌ی منوچهر صبوری [تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۷۷]، ج ۱ ص ۶۵

^۲ همان، ص ۶۷

^۳ تی.بی. باتامور، پیشین، ص ۷

«سلطه‌ی یک اقلیت سازمان‌یافته که از انگیزه‌ی واحدی پیروی می‌کند، بر اکثریتی نامتشکل، اجتناب‌ناپذیر است. قدرت یک اقلیت بر هر فرد واحدی از اکثریت که در برابر کل آن اقلیت سازمان‌یافته، تنها ایستاده است، غیر قابل مقاومت می‌باشد. در عین حال، اقلیت دقیقاً به این دلیل که اقلیت است، سازمان‌یافته می‌باشد. اعضای یک اقلیت حاکم، دارای برخی صفات حقیقی یا ظاهری هستند که در جامعه محل زندگی‌شان بسیار محترم شمرده می‌شود و بسیار مؤثر می‌باشد.»^۱

اندیش‌مند دیگری که می‌توان افکار او را تحت رویکرد سازمانی دسته‌بندی کرد، روبرت میشلز است. وی اگرچه افکارش را در مورد احزاب سیاسی - در کتابی با همین عنوان و با عنوان فرعی «مطالعه‌ای در مورد گرایش الیگارش‌ی در دموکراسی‌ها» - ارائه نموده است. ولی بخش عمده‌ای از افکار وی، خصوصاً آن‌جا که سخن از «قانون آهنین الیگارش‌ی» به میان می‌آورد، به بحث نخبگی و نخبگان مربوط می‌شود. میشلز مقدمه‌ی کتابش را با این عنوان آغاز می‌کند: «وجود دموکراسی بدون سازمان متصور نیست.»^۲ این عبارت، افکار وی را به‌خوبی نمایان می‌سازد. میشلز در ملاحظات نهایی کتاب خود آورده است:

در بیان کوتاه، قانون جامعه‌شناختی که به طور اجتناب‌ناپذیر بر احزاب سیاسی حاکم است، (و با آن کلمه‌ی «سیاست» وسیع‌ترین معنی خود را می‌یابد)، می‌تواند در این جمله تنظیم شود: سازمان، چشمه‌ای است که از آن‌جا سلطه‌ی انتخاب‌شدگان بر انتخاب‌کنندگان و وکیلان بر موکلان و قیمان بر قیمومت‌شدگان تولد می‌یابد. سخن از سازمان، سخن از الیگارش‌ی است. به عقیده‌ی میشلز، «وجود رؤسا پدیده‌ای است که جزو لاینفک تمامی اشکال زندگی اجتماعی است. لذا علم هیچ‌گاه به دنبال این نبوده است که این پدیده خوب است یا بد... فرآیندی که با تخصص وظایف شروع شده است، به نفع مجموعه‌ی کیفیاتی که رؤسا در پرتو جدایی از توده‌ها حاصل کرده‌اند، به پایان می‌رسد. رؤسایی که در آغاز به طور خودبه‌خودی ظهور کرده و صرفاً تحت عنوان موقتی و مجانی به وظیفه‌ی ریاست پرداخته‌اند، به صورت رؤسای حرفه‌ای درمی‌آیند. اولین گام، به‌زودی دومین گام را به دنبال دارد و رؤسای حرفه‌ای هم به‌زودی به رؤسای ثابت و غیر قابل تغییر تبدیل می‌شوند. پدیده‌ی الیگارش‌ی که بدین‌سان به وجود می‌آید، تا حدی علت روانی دارد. بدین معنا که از تغییرات روانی که در طول زندگی شخصیت‌های جزیی حاصل می‌شود، پدید می‌آید. ولی در درجه‌ی اول اهمیت دیگری هم دارد و آن چیزی است که می‌توان تحت عنوان «روانشناسی خودسازمان»، یعنی ضرورت نظم تاکتیک و فنی ناشی از استحکام هر اجتماع سیاسی سازمان‌یافته از آن یاد کرد.^۳

میشلز، با مطرح کردن ایده‌هایی همچون «لزوم سازمان»، «عدم امکان فنی و عملی حکومت مستقیم مردم»، «نیاز توده‌ها به داشتن رئیس»، «احتیاج توده‌ها به احترام گذاشتن و تحسین کردن»، «نخبگی سیاسی توده‌ها»، و «سازمان‌نیافتگی توده‌ها»، به این نتیجه می‌رسد که حکومت رهبران، یا به عبارتی نخبگان، امری اجتناب‌ناپذیر است.

۳-۲ رویکرد روان‌شناختی

پارتو، مهم‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد است. او معاصر موسکا، و رقیب وی محسوب می‌گردد. این دو نظریه‌پرداز در تبیین مسأله‌ی نخبگان اختلاف‌های اساسی با یکدیگر داشتند. پاره‌تو، آشکارا این مفهوم مارکسیستی را که گروه مسلط در جامعه محصول نیروهای اقتصادی، یا در واقع نیروهای اجتماعی است، رد می‌کند و می‌گوید: گروه نخبه از ویژگی‌های انسانی، توانایی‌ها، و غریزه‌های فردی ناشی می‌شود. به نظر پاره‌تو، انسان‌ها به طور منطقی رفتار نمی‌کنند. بلکه می‌کوشند کنش‌های خود را به طور منطقی از طریق ایدئولوژی‌ها یا ارزش‌ها که پاره‌تو آن‌ها را «اشتقاق‌ها» می‌نامد، توجیه کنند. این ارزش‌ها، یا اشتقاق‌ها، غرایز یا حالات ذهنی‌ای ایجاد می‌کنند که پاره‌تو آن‌ها را «باقی‌مانده‌ها» می‌نامد و همین‌ها اساس فعالیت انسانی را تشکیل می‌دهند. پاره‌تو، باقی‌مانده‌ها را به دو نوع یا دو طبقه‌ی «غرایز

^۱ همان، صص ۷-۸

^۲ رابرت میشلز، جامعه‌شناسی احزاب، ترجمه‌ی احمد نقیب‌زاده [تهران، انتشارات قومس، ۱۳۶۹]، ج ۱ صص ۲۳

^۳ همان، صص ۲۳۲-۲۳۴

ترکیب» و «ماندگاری انبوه‌ها» تقسیم می‌کند. اوئی مشتمل بر کاربرد اندیشه و تخیل است و پاره‌تو به کسانی که بر این اساس عمل می‌کنند، عنوان «روباه» می‌دهد و دومی بر دوام، ثبات، و نظم تأکید می‌ورزد که پاره‌تو آن‌ها را «شیر» می‌نامد.

پاره‌تو تصدیق می‌کند که گروه نخبه‌ی آرمانی «روباه‌ها» و «شیرها»ی او، به‌ندرت تحقق یافته و توازن میان این دو تغییر می‌کند؛ به طوری که یک «گردش نخبگان» همواره وجود دارد. بنابراین «روباه‌ها» جانشین شیرها و بالعکس می‌شوند. در صورتی که شیرها ناگهان جای روباه‌ها را می‌گیرند. بنابراین گزینش یا تجدید حیات، می‌تواند از طریق انقلاب یا تکامل باشد. اما در هر صورت، سقوط یک گروه نخبه، در نتیجه‌ی معایب ذاتی خودش به وقوع می‌پیوندد. برای مثال، «روباه‌ها» بیش از حد فریبکار می‌شوند یا زیاد سازش می‌کنند، «شیرها» بسیار خودستا و به گونه‌ای غیر قابل قبول بی‌رحم می‌شوند. پاره‌تو با موسکا و دیگر نظریه‌پردازان نخبگان، از این جهت نیز متفاوت است که انجام عمل گروهی و هدف مشترک در میان نخبگان را نمی‌پذیرد. بلکه معتقد است افراد به صورت فردی عمل می‌کنند و به این دلیل، اغلب می‌توانند نتایج اعمال خود و نیز کنش‌های دیگر را پیش‌بینی کنند.^۱

انواع نخبگان و ویژگی‌های آن‌ها از دیدگاه پاره‌تو به گونه‌ی ذیل است:

نوع باقی‌مانده	طبقه‌ی ۱: غریزه‌های ترکیب روباه‌ها	طبقه‌ی ۲: دوان انبوه‌ها شیرها
ویژگی‌ها	باهوش تخیلی فریبکار باپشتکار اهل توافق سازش‌گر شکیبا	صاحب عزم قابل اطمینان درستکار بی‌رحم رویاری‌گر انعطاف‌ناپذیر ناشکیبا
نوع آرمانی	کارچاق‌کن سیاسی معامله‌گر	رهبر مصمم رهبر کاریزمایی

منبع: مایکل راش، پیشینه، ص ۷۱

۳-۳ رویکرد اقتصادی

از نظریه‌پردازانی که می‌توان مباحث وی را در این رویکرد جای داد، جیمز برنهام است که از نظریه‌پردازان متأخر محسوب می‌گردد. وی دو کتاب تحت عناوین «انقلاب مدیران» و «ماکیاولیست‌ها» را با توجه به تجارب نظام‌های فاشیستی و متأثر از تحولات تکنولوژیک پس از جنگ دوم جهانی نوشته و به نحوی تلاش نموده است تا افکار و اندیشه‌های نخبه‌گرایانه‌ی پاره‌تو و موسکا را زنده نماید.

جیمز برنهام، با مارکس در این مسأله توافق دارد که قدرت در دست کسانی است که وسایل تولید را کنترل می‌کنند و تصدیق می‌نماید که هرچند این افراد به دنبال انقلاب صنعتی صاحبان سرمایه بودند، در جوامع صنعتی پیشرفته کنترل وسایل تولید به کسانی از جمله اعضای برجسته‌ی بوروکراسی انتقال یافته که دارای تخصص اداری و فنی هستند. به نظر برنهام، این‌ها گروه نخبگان جدید را تشکیل می‌دهند. دولت تابع نیازهای نخبگان اداری می‌گردد و جوامع صنعتی بیش از پیش متمرکز و تابع کنترل بوروکراتیک می‌شوند. برنهام بین

^۱ مایکل راش، پیشینه، ص ۷۱

جامعه‌ی شوروی که قبلاً تحت سلطه‌ی دولت درآمده بود و جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، گونه‌ای هم‌گرایی مشاهده می‌کرد و به یک معنا، چیزی را مطرح می‌کند که بعضی از صاحب‌نظران بعدها برای توصیف نظام‌های کمونیستی به عنوان جوامع اداره‌شده به کار می‌بردند.^۱ برنامه در کتاب «انقلاب مدیران»، فرآیند جدایی مالکیت و کنترل وسایل تولید را مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی نوین توصیف کرده است. بنابراین قدرت واقعی در جوامع سرمایه‌داری در دست مدیران است، نه مالکان و سهام‌داران. جایگاه، نقش، و کارکرد گروه مدیران به هیچ‌وجه وابسته به حفظ مالکیت و روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه نیست. برعکس، آن‌ها بر ماهیت فنی فرآیند تولید مدرن متکی می‌باشند. بنابراین برنامه بر این عقیده است که سلطه‌ی اداری، به تدریج جانشین قدرت پارلمانی خواهد شد و همراه با آن دموکراسی به معنای سنتی از میان خواهد رفت. در جامعه‌ی صنعتی، قدرت به نحو فزاینده‌ای به دست مدیران، فن‌سالاران، متخصصان، و دیوان‌سالاران می‌افتد. بنابراین قدرت در دست نخبگان جدیدی که به دانش و تخصص فنی مجهز هستند، متمرکز خواهد شد.^۲

با توجه به آن‌چه گفته شد، شاید بهتر باشد نظریات برنامه را تحت عنوان رویکردی دیگر دسته‌بندی نمود؛ رویکردی که بعضاً از آن، با عنوان رویکرد بوروکراتیک یاد شده است. چرا که با توجه به تفاوت‌های بنیادین نظریات نخبگان با دیدگاه‌های اقتصاد و مارکسیستی، بیان نظریات اندیش‌مندان نخبه‌گرا، در ذیل عنوان رویکرد اقتصادی، پرسش‌آفرین است.

۳ - ۴ رویکرد نهادی

افکاری سی‌رایت میلز را می‌توان در این رویکرد جای داد. رایت میلز استدلال می‌کند که گروه نخبه در آمریکا، در ساختار جامعه جای گرفته، و بنابراین قدرت، نهادی گردیده است. او نتیجه می‌گیرد که یک مجتمع صنعتی - نظامی - سیاسی، مرگب از گروه‌های نخبه‌ای که در هم تداخل و از یک گروه نخبه به گروه دیگر حرکت می‌کنند، بر ایالات متحده مسلط است و اعضای اصلی این مجتمع، یک گروه نخبه را تشکیل می‌دهند. یعنی کسانی که در موقعیت‌هایی قرار دارند که تصمیماتی را اتخاذ کرده و این تصمیمات نتایج عمده‌ای در فرماندهی سلسله‌مراتب و سازمان‌های اصلی جامعه‌ی مدرن دارند. گروه نخبه ممکن است بر توطئه‌ی آگاهانه یا صرفاً بر ارزش‌های مشترک مبتنی باشد. اما قدرتش از موقعیتش ناشی می‌شود و نه از پایگاه، ثروت، طبقه، یا توانایی آن.^۳

میلز در کتاب *نخبگان قدرت*، به بررسی تجربی ساخت قدرت سیاسی جامعه‌ی آمریکا پرداخته و تمایز آشکار بین اقلیت قدرتمند و اکثریت فاقد قدرت را نشان داده و نظریه‌ی خود را تحت عنوان برگزیدگان سیاسی ارائه می‌نماید. او مدعی است نظام سیاسی آمریکا، علی‌رغم تصور عمومی، فاقد خصلت دموکراتیک است. زیرا به جای حکومت مردم بر مردم، اقلیت قدرتمند بر اکثریت ناتوان حکم فرماست. میلز، بیش از پیش متقاعد شده بود که دموکراسی در آمریکا به علت تمرکز فزاینده‌ی قدرت سیاسی در دست یک گروه نخبه‌ی سه‌گانه، مرکب از مقامات بلندپایه‌ی حکومت فدرال، سرآمدان شرکت‌های بزرگ، و افسران بلندپایه‌ی ارتش، تضعیف می‌شود. به نظر میلز، تصمیم‌گیرندگان این سه حوزه‌ی نهادی، هم قدرت بسیار چشم‌گیری یافتند و هم بیش از پیش با یکدیگر همکاری کردند. نتیجه، ظهور یک گروه نخبه‌ی قدرتمند بسیار هماهنگ و متحد بود.^۴

^۱ مایکل راش، پیشین، صص ۷۱ - ۷۲

^۲ ایزدی اوودلو، ص ۷

^۳ مایکل راش، پیشین، ص ۷۳

^۴ ایزدی اوودلو، ص ۷

۴ - منازعه‌ی نخبگان سیاسی

موریس دورژه، سیاست را همچون ژانوس می‌داند که یک رویه‌ی آن منازعه، رقابت، پیکار، ستیز، کشمکش، تضاد، خشونت، و مبارزه است. وی نخستین هدف سیاست را از میان برداشتن خشونت و جایگزین کردن صور مبارزه‌ی ملایم‌تر به جای تعارض‌های خون‌بار و ریشه‌کن کردن جنگ‌های داخلی و بین‌المللی می‌داند. به عقیده‌ی وی، سیاست هم پیکار است و هم محدودیتی برای پیکار، و لذا آغازی برای همگونی^۱. بنابراین عرصه‌ی سیاست، عرصه‌ی میدان رقابت افراد، گروه‌ها، و کشورها برای یافتن سهم بیش‌تر از منابع کم‌یاب کشور و جهان است و هنر سیاستمداران باید آن باشد که با نهادینه کردن رقابت، گروه‌ها و طرف‌های رقیب را وادارند که از اصول موضوعه، مبانی و پایه‌های رژیم سیاسی یا بین‌المللی فراتر نرفته و قاعده‌های بازی سیاسی را مراعات نمایند^۲.

مفهوم «منازعه»، یکی از مفاهیم اساسی تحقیق حاضر است و همان‌گونه که در عبارات فوق ارائه شده، با مفاهیمی نظیر مبارزه، رقابت، کشمکش، و... شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد که در این تحقیق، می‌بایست ابعاد آن بازگو گردد. از آن‌جا که در اکثر تحقیقات موجود، این مفاهیم عمدتاً مترادف با یکدیگر به کار برده شده‌اند، به منظور روشن شدن ابعاد مفهوم «منازعه»، لازم است به تعاریف ارائه‌شده در خصوص هر کدام از مفاهیم فوق‌الذکر توجه نماییم.

یکی از نویسندگان در مورد مفهوم «مناقشه» آورده است: «یک واقعیت، که در آن دو یا چند حریف، نیروی خود را بر علیه یکدیگر برای دستیابی به اهداف خاص به کار می‌برند و برد یا غلبه‌ی یکی مستلزم باخت و شکست دیگری است^۳».

در مورد مفهوم «کشمکش»، تعاریف متعددی ارائه شده است. کشمکش، به معنای عام، عبارت است از رویارویی کم‌وبیش خشونت‌آمیز افراد و گروه‌های اجتماعی بر سر ارزش‌ها، منابع، و امتیازات^۴. همچنین، کشمکش عبارت است از تعارض آشکار و عدم توافق آمیخته با خشونت. وضعیت کشمکش نیز وضعیتی است که در آن، هر یک از رقبا از وسایل گوناگون در جهت مجبور ساختن دیگری به تسلیم و ترک دعوا استفاده می‌کنند^۵. لوئیس کوزر، کشمکش را نوعی مبارزه بر سر ارزش‌ها یا ادعاهای مربوط به شأن، قدرت، و منابع کم‌یاب می‌داند که در آن گروه‌های درگیر فقط در پی دستیابی به ارزش‌های دلخواه خودشان نیستند، بلکه همچنین به دنبال ختنی کردن، آسیب رساندن به رقبای، و یا حذف آن‌ها هستند. جاناتان ترنر نیز کشمکش را فراگردی از رویدادها می‌داند که به درجاتی از خشونت متقابل آشکار، دست‌کم میان دو گروه می‌انجامد. جرج زیمل، کشمکش را شکلی از زندگی اجتماعی و جزئی از تعامل اجتماعی می‌داند که همواره در اشکال گوناگون خود وجود دارد. رالف دارندرف نیز کشمکش را صف‌آرایی نقش‌های اجتماعی در مقابل یکدیگر تعریف می‌کند. آنتونی ابرشال در خصوص این مفهوم می‌نویسد:

نظریه و مفهوم کشمکش نباید فقط به رویارویی‌های خشونت‌آمیز بر سر منابع و ارزش‌ها محدود بماند. بلکه باید شامل آن موقعیت‌هایی هم باشد که در آن‌ها، منافع ناهم‌گرا و ارزش‌ها ناسازگار به صورتی غیر خشونت‌آمیز و بدون این که لزوماً با حذف یا آسیب دیدن یک طرف دعوا همراه باشد، به رویارویی با یکدیگر می‌پردازد. همچنین مفهوم کشمکش می‌تواند به موقعیت‌هایی

^۱ موریس دورژه، پیشین، ص ۲۹۴

^۲ علی کریمی مله، «پتانسیل‌های تبدیل رقابت به منازعه‌ی سیاسی در ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۹، پاییز ۸۰، ص ۷۵

^۳ علی اصغر کاظمی، مدیریت بحران‌های بین‌المللی [تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸]، ص ۱۱۵

^۴ ابوالفضل دلاوری، بررسی ریشه‌های خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در ایران، رساله‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تهران، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی،

۱۳۷۸

^۵ آلن بیرو، فرهنگ و علوم اجتماعی، ترجمه‌ی باقر ساروخانی [تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۵]، ص ۶۲

هم اطلاق شود که در آن‌ها طرفین درگیر بر سر نحوه‌ی تخصیص منابع، ارزش‌ها، شئون‌ها، و ارزش‌های کم‌یاب به توافق می‌رسند.^۱

تعاریف کشمکش، عمدتاً به تعاریفی که از منازعه ارائه می‌شود، بسیار نزدیک است. این واژه در میان سایر واژه‌های ذکر شده در بیش‌تر منابع، مترادف با منازعه به کار رفته است. از این رو، تعاریف کشمکش را می‌توان در مورد «منازعه» نیز پذیرفت. یکی از این تعاریف، متعلق به دلاوری است. وی کشمکش سیاسی را چنین تعریف می‌کند:

کشمکش سیاسی، عبارت است از هر نوع رویارویی آشکار، عمومی، و نسبتاً بادوام - خواه خشونت‌آمیز، خواه مسالمت‌آمیز، خواه منظم (نهادینه) و خواه نامنظم - بین افراد و گروه‌ها بر سر منابع، قلمرو، و نحوه‌ی اعمال قدرت سیاسی است که این رویارویی‌ها از حد عدم توافق‌ها و مجادلات معمولی و موقتی میان کارگزاران سیاسی فراتر می‌روند و به صورت جبهه‌بندی‌ها و رویارویی‌های پایدارتری که حفظ یا تغییر وضع موجود را هدف قرار می‌دهند، ظاهر می‌شوند.^۲

این تعریف را می‌توان به عنوان تعریفی علمی و قابل قبول از منازعه‌ی سیاسی به حساب آورد. اما از آنجایی که یکی از اشکال پیکار سیاسی، پیکار به صورت پنهان می‌باشد، درباره‌ی رویارویی‌ها نیز تنها نباید صورت آشکار آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. لذا یک بررسی کامل و دقیق از منازعه و کشمکش سیاسی باید هر دو جنبه‌ی آن را مورد توجه قرار دارد. نکته‌ای که بیان آن لازم به نظر می‌رسد، این است که به منظور بررسی تجربی منازعه‌ی سیاسی، جنبه‌ی آشکار آن کفایت می‌کند. چرا که صورت‌ها و جنبه‌های پنهان آن، به سادگی برای محقق قابل دسترسی و استفاده نخواهد بود.

مفهوم دیگری که ارائه و بیان تعاریف مربوط به آن در این جا لازم به نظر می‌رسد، مفهوم «رقابت» است؛ مفهومی که بیش‌تر از سایر مفاهیم ذکر شده، مورد توجه محققین داخلی قرار گرفته است. همان‌گونه که خواجه سروری عقیده دارد، نگاهی به مفاهیم عمده‌ی علوم سیاسی نشان می‌دهد که این مفهوم، بر خلاف بسیاری از مفاهیم جدید یا خلق‌الساعه‌ی این دانش، از قدمتی دیرینه برخوردار بوده و از پدیده‌های کهن و تاریخی است که قرن‌ها پیش راه خود را به درون فرهنگ‌های مختلف باز کرده است. به زعم وی، چنین قدمتی را می‌توان معلول چند علت دانست:

اول، به قول ارسطو، به مدنی‌الطبع بودن انسان برمی‌گردد که انسان‌ها نمی‌توانند جدا از یکدیگر و به طور منزوی زندگی کنند و لاجرم از تشکیل اجتماع و زندگی اجتماعی‌اند... خصومت، رقابت، کشمکش، مسالمت، و حتی ترکیبی از این الگوها، می‌تواند مبنای روابط انسان‌ها با یکدیگر قرار گیرد و بدان صبغه‌ای خشن یا مسالمت‌آمیز بدهد. دوم، که رنگ و بوی اقتصادی دارد و از منظر نیازهای انسان عرضه شده، به منابع در دسترس آن‌ها در اجتماع مربوط است. ویژگی مهم و بارز جهان‌زیست، ندرت و کم‌یابی منابع است... تقاطع تلاش‌ها، خواست‌ها، و مسابقه‌ی دستیابی به منابع کم‌یاب، همواره موجب پیکار و ایجاد رقابت شده است. سوم، بنا به قولی رقابت مقتضای سیاست است.^۳

اگرچه رقابت سیاسی ریشه در تاریخ جوامع دارد، ولی در جریان مدرنیته، این پدیده نیز دستخوش دگرگونی شده و شیوه‌های نو (مدرن) جای رقابت‌های کهنه و قدیمی را گرفت. در جریان مدرنیسم، در جوامع غربی رابطه‌ی جدیدی میان فرد و دولت شکل گرفت و پیکارهای سیاسی، دستخوش تحول و دگرگونی شد.^۴

^۱ ابوالفضل دلاوری، پیشین، صص ۲۴ - ۲۵

^۲ همان، ص ۲۶

^۳ غلامرضا خواجه سروری، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی [تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲]، ج ۱ صص ۴۸ - ۴۹

^۴ حجت‌الله ایوبی، «رقابت و ثبات سیاسی» در کتاب رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران، ج ۱ [تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰]، ص ۱۲۶

رقابت‌های سیاسی در جامعه‌ی مدرن، ویژگی‌هایی دارد که آن را بسیار متمایزتر از رقابت سیاسی در دوران گذشته ساخته است. این ویژگی‌ها را در جدول ذیل می‌توان مشاهده نمود.

ویژگی	ماقبل مدرن	مدرن
رقابت سیاسی	خشن	مسالمت‌آمیز
رقابت سیاسی	گریز از مرکز	متمايل به مرکز
رقابت سیاسی	بیرون‌سیستمی	درون‌سیستمی
رقابت سیاسی	جمعی و توده‌ای	قانون‌مندی و نهادی
رقابت سیاسی	هویتی	اقتصادی و اجتماعی
رقابت سیاسی	هدف: کسب صرف منابع	هدف: تحقق شایسته‌سالاری

منبع: خواجه سروری، غلامرضا، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰

اگر «رقابت سیاسی» و «منازعه‌ی سیاسی» را در شکل آرمانی (Ideal Type) در نظر بگیریم، این دو با یکدیگر مترادف نبوده و نمی‌بایست به جای دیگری به کار بروند. چرا که اصولاً رقابت سیاسی برای گریز از منازعه‌ی سیاسی شکل گرفته و غایت آن نیز رسیدن به ثبات سیاسی است. اما همان‌گونه که در برخی منابع و نوشته‌های موجود نیز می‌توان ملاحظه کرد، با اندکی تسامح، این دو مفهوم را شاید بتوان به جای یکدیگر به کار گرفت.

به بیان دلاپورتا و دیانی:

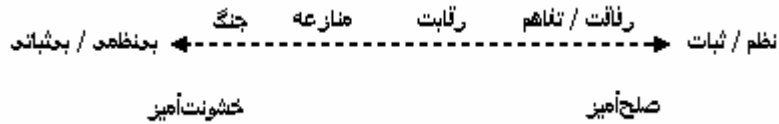
منازعه، رابطه‌ای مخالف‌آمیز میان بازیگرانی است که در صدد کنترل یک چیز مشابه هستند. برای این که یک منازعه‌ی اجتماعی رخ دهد، ابتدا ضروری است که این منازعه به عنوان حوزه‌ی مشترک و برخوردار از بازیگرانی تعریف شود که یکدیگر را به صورت غیر و متفاوت درک می‌کنند. اما در همان حال به وسیله‌ی منابع و ارزش‌هایی که برای هر دو طرف مهم هستند، به هم پیوند می‌خورند. به علاوه برای رخ دادن منازعه، ضروری است که در طی تعامل هر یک از بازیگران درگیر، دعاوی سلبی یا تقاضاهایی مطرح شود که اگر تحقق یابند، منابع بازیگران دیگر را از بین خواهند برد.^۱

بر اساس این تعریف، منازعه باید دارای ویژگی‌های زیر باشد تا بتوان آن را از اشکال دیگر روابط اجتماعی بازشناخت:

۱. رابطه‌ای مخالف‌آمیز و تعارضی میان تعدادی از بازیگران باشد؛
۲. بازیگران باید در صدد کنترل یک یا چند چیز مشابه باشند. به عبارتی آنچه مورد علاقه‌ی بازیگر یا بازیگران است، مورد تمایل و خواست دیگران نیز باشد؛
۳. بازیگران همدیگر را به صورت غیر و متفاوت درک کنند، اما در عین حال به واسطه‌ی منافع و ارزش‌هایی به یکدیگر پیوند می‌خورند؛
۴. آنچه مورد ادعا و علاقه‌ی بازیگر یا بازیگران است، اگر تحقق یابد، منافع بازیگران دیگر را از بین خواهد برد.

اگر اشکال روابط اجتماعی را به چهار صورت تفاهم، رقابت، منازعه، و جنگ تقسیم‌بندی کنیم، می‌توان نتیجه گرفت که منازعه، بین رقابت و جنگ قرار دارد.

^۱ دوناتلا دلاپورتا، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز [تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۳]، ج ۱



به عبارت دیگر، صورت شدید رقابت، منازعه و صورت شدید منازعه، جنگ است. با توجه به آنچه آمد، منازعه را می‌توان به این صورت تعریف کرد: رابطه‌ی مخالفت‌آمیز و تعارضی میان بازیگرانی است که در صدد کنترل ارزش‌ها، فرصت‌ها، و امتیازات مورد تمایل یکدیگرند که در صورت تحقق، همدیگر را از رسیدن به آن فرصت‌ها و امتیازات باز خواهند داشت. حال باید این تعریف از منازعه را به بحث نخبگان سیاسی مربوط سازیم. چرا که این تعریف کلی است و منحصر به نخبگان سیاسی نمی‌شود. قبلاً تعاریف چندی از نخبگان سیاسی ارائه شد. در این‌جا نیز پس از ارائه‌ی چند تعریف دیگر از نخبگان سیاسی، تعریف خود را از منازعه‌ی نخبگان سیاسی خواهیم آورد. تعاریف اساسی نخبگان سیاسی تا حدودی همان تعریفی بود که پیش‌تر به آن اشاره شد. تعاریف مذکور، هنگام کاربرد در مورد جامعه‌ی ایران دچار مشکلات خاصی می‌شود. اگر در مورد تعریف نخبگان سیاسی به این نتیجه رسیده باشیم که آن‌ها صاحبان قدرت رسمی هستند که به طور قانونی برگزیده شده‌اند، این تعریف در مورد نخبگان جامعه‌ی ایران، کاربرد کاملی نخواهد داشت. چرا که در ایران، همواره در کنار صاحبان قدرت رسمی، دارندگان قدرت اصلی که معمولاً فاقد مناصب سیاسی نیز هستند، مطرح بوده‌اند.

در حقیقت، نخبگان سیاسی به عنوان بخش اصلی قدرت حاکمند که رفتار سیاسی آنان حوزه‌ی وسیعی از جامعه‌ی ایران را تحت سلطه‌ی خویش درمی‌آورد. بنابراین قدرت سیاسی نخبگان قدرتی است که در درون نظام سیاسی اعمال می‌شود. با توجه به وجود اختلاف بین توزیع قدرت بر حسب نهادها و ساختارهای رسمی حکومت با توزیع واقعی آن در نظام سیاسی ایران، تعیین دقیق این که چه کسی واقعاً نخبگان سیاسی است و چه کسی نه، بسیار مشکل است. تحقیقات اولیه نشان می‌دهد که ایران نمونه‌ی بارز آن دسته از جوامعی است که ضریب متغیر بین توزیع واقعی و رسمی قدرت در آن‌ها بسیار زیاد است. نادیده گرفتن اختلاف توزیع رسمی و حقیقی قدرت برای اهداف شناسایی نخبه‌ی سیاسی، می‌تواند به یک تحریف فاحش در سیاست ایران منجر شود.^۱

با توجه به همین مشکل، محققانی که در مورد نخبگان سیاسی ایران بررسی و پژوهش کرده‌اند، معمولاً سعی نموده‌اند با اتخاذ روش‌های علمی، نخبگان سیاسی واقعی ایران را شناسایی کنند. از جمله‌ی این محققین، ماروین زونیس است که با استفاده از روش تلفیق شهرت - تصمیم‌گیری و داوری چهل اندیش‌مند مجرب در حوزه‌ی مطالعاتی ایران، به شناسایی نخبگان سیاسی دوران پهلوی دوم پرداخته است. تعریف او از نخبگان سیاسی نشان می‌دهد که در شناسایی نخبگان سیاسی ایران، به نخبگان سیاسی رسمی بسنده نکرده است.

نخبگان سیاسی ایران، شامل کسانی است که قدرت کم و بیش پایداری بر رفتار سایر مردم دارند و می‌توانند در خصوص تخصیص ارزش‌های سیاسی و ملی مؤثر باشند.^۲

تعریف دیگر بر اساس رویکرد مذکور، مربوط به علیرضا ازغندی است. وی معتقد است:

نخبگان سیاسی را افرادی تشکیل می‌دهند که به منزله‌ی اعضای جامعه‌ی ایرانی، قدرت سیاسی را تصاحب کرده، توان کاربرد آن را در سطح وسیع‌تری به نسبت سایر اعضای جامعه، دارا هستند.^۳

بر اساس آنچه گفته شد، در شناسایی نخبگان سیاسی ایران می‌بایست موضوع شکاف بین نخبگان رسمی و واقعی را همواره مد نظر داشت. در این تحقیق، توجه ما عمدتاً معطوف به نخبگان رسمی خواهد بود. چون فرض بر این است آن‌هایی که نخبه‌ی رسمی هستند و دارای منصب رسمی می‌باشند، در جامعه‌ی کنونی ایران دارای بیش‌ترین قدرت بوده و تأثیرگذارترین نخبه در جامعه محسوب می‌شوند.

^۱ علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۱۹

^۲ منصور انصاری، «نخبگان سیاسی ایران»، فرهنگ اندیشه، ش ۱۰، تابستان ۸۳، ص ۱۸۹

^۳ علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۱۹

اگرچه در کنار آن‌ها، نخبه‌هایی نیز هستند که علی‌رغم نداشتن منصب رسمی در جامعه‌ی کنونی ایران، دارای نفوذ و قدرت می‌باشند. بر این اساس، در عرصه‌ی سیاست، نخبگان مورد نظر این تحقیق، در دوره‌ی زمانی مورد نظر، عبارت خواهند بود از رئیس‌جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس، و اعضای شورای نگهبان. ضمن این که در کنار این نخبگان، اعضای احزاب بانفوذ و فعال کشور و اعضای شورای اسلامی شهرهای بزرگ نیز در این تحقیق بیش‌تر مد نظر خواهند بود. منازعه‌ی بین این نخبگان سیاسی حاکم و صاحب‌منصب رسمی، موضوع بررسی است. به دلیل محدودیت‌های تحقیق، رهبری انقلاب اسلامی، رئیس قوه‌ی قضائیه، رئیس و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، خبرگان رهبری، و... در این تحقیق مد نظر نخواهند بود. به عبارت دیگر، این تحقیق عمدتاً به منازعه‌ی نخبگان درون دولت و مجلس محدود خواهد شد.

در زیر، با ارائه‌ی تعریف منازعه‌ی نخبگان سیاسی و شاخص‌سازی آن، مباحث این گفتار را به پایان می‌رسانیم.

منازعه‌ی نخبگان سیاسی عبارت است از رابطه‌ی مخالفت‌آمیز و تعارضی میان صاحبان قدرت حاکم و دارندگان مناصب رسمی است که در صدد کنترل ارزش‌ها، فرصت‌ها، و امتیازات مورد تمایل و علاقه‌ی یکدیگر می‌باشند و دستیابی هر کدام از آن‌ها به امتیازات و فرصت‌ها، سایرین را از رسیدن به آن‌ها بازداشته و منافع آنان را به خطر خواهد انداخت.

اما شاخص‌هایی که ما برای منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر اساس تعریف فوق در نظر گرفته‌ایم، عبارتند از:

۱. استیضاح
۲. رد صلاحیت
۳. رأی عدم اعتماد
۴. توقیف نشریات (جناحی)
۵. سؤالات ارجاعی به کمیسیون‌های مجلس (سؤالات قانع‌نشده)
۶. پرخاش‌گری غیر معمول

فصل دوم

بی‌ثباتی سیاسی

مروری بر ادبیات بی‌ثباتی سیاسی نشان می‌دهد که مفهوم «بی‌ثباتی سیاسی» مفهومی قابل مناقشه بوده و از آن، تعبیر مختلفی ارائه شده است. از این رو برخی از محققان، هنگام ارائه‌ی تعریف بی‌ثباتی سیاسی، بدون ورود به بحث‌های مناقشه‌انگیز در مورد آن و با آگاهی از ابعاد گوناگون این مفهوم، تعریف و برداشت خود را از آن ارائه می‌دهند. به عنوان نمونه، ایو فایراند و روزالیند فایراند، در مقاله‌ای که پیرامون خشونت سیاسی و ثبات سیاسی نوشته‌اند، با آگاهی از معانی دیگر مفهوم «بی‌ثباتی سیاسی» می‌نویسند:

در این نوشتار معنای آن محدود است و به اتخاذ رفتارهای تهاجمی از سوی افراد اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، بی‌ثباتی با توجه به میزان تهاجم بروز داده شده از سوی فرد یا گروه در داخل سیستم سیاسی علیه دیگر افراد، گروه‌ها، نهادهای رسمی و یا نیمه‌رسمی وابسته به دولت سنجیده می‌شود.^۱

آنچه ادبیات بی‌ثباتی سیاسی نشان می‌دهد، این است که هنوز محققان - چه آنهایی که در زمینه‌ی مسائل سیاسی کار کرده‌اند و چه کسانی که در حوزه‌ی مسائل اقتصادی به تحقیق می‌پردازند، به تعریفی که مورد پذیرش نسبی قرار گرفته باشد، دست نیافته‌اند. اگرچه تلاش محققان اقتصادی در خصوص بی‌ثباتی سیاسی و شیوه‌های سنجش آن، از تلاش علمای سیاسی قابل ملاحظه‌تر است. آنچه خواهد آمد، نشان می‌دهد که آنان قدم‌های اساسی‌تری در این زمینه برداشته‌اند.

۱ - «ثبات و بی‌ثباتی»

اگر از مفهوم «بی‌ثباتی» و یا «ثبات» شروع کنیم، اساسی‌ترین مشکلی که در تعریف آن پیش خواهد آمد، نسبی بودن و یا هنجاری بودن آن است. همان‌گونه که اسمیت عقیده دارد، ثبات مفهومی بسیار هنجاری است. چیزی که برای یک شخص بی‌ثباتی تلقی می‌شود، ممکن است دیگری آن را سرنگونی یک رژیم نامطلوب دانسته و از آن استقبال کند. هر آنچه که یک نفر ثبات می‌داند، ممکن است برای دیگری سرکوب محسوب شود. خارج از سنت مارکسیستی، بی‌ثباتی نوعی انحراف از مسیر یا لغزش در راه رسیدن به ترقی تلقی می‌گردد. اما سنت مارکسیستی، بی‌ثباتی را امری اجتناب‌ناپذیر در مسیر پیشرفت تاریخ می‌داند. بنابراین گروهی مفهوم بی‌ثباتی را به طور کلی قابل بررسی علمی نمی‌دانند. دل‌مشغولی تحلیل مبحث بی‌ثباتی، صرفاً نشان‌دهنده‌ی این است که شخص به رژیمی که مورد تهدید قرار گرفته، گرایش قلبی دارد.^۲

غیر از هنجاری بودن، مسأله‌ی دیگر در مورد مفهوم ثبات و بی‌ثباتی، آن است که این مفاهیم هنگامی معنای اصلی خود را باز می‌یابند که به صورت مقایسه‌ای مورد توجه قرار بگیرند. به عبارت دقیق‌تر، هنگامی که مثلاً بی‌ثباتی یک نظام سیاسی خاص مورد بررسی قرار می‌گیرد، شایسته است که پرسیده شود این نظام سیاسی نسبت به چه نظام یا نظام‌های سیاسی دیگر بی‌ثبات است؟ از این رو باید گفت: «ثبات سیاسی پدیده‌ای نسبی و در حقیقت مقایسه‌ای است و می‌توان یک نظام سیاسی را نسبت به دیگری باثبات‌تر یا بی‌ثبات‌تر قلمداد نمود.^۳» بر همین اساس، بسیاری از محققان در بررسی بی‌ثباتی سیاسی عمدتاً تمایل دارند تحقیقات خود را به صورت بین‌کشوری انجام

^۱ ایو فایراند و روزالیند فایراند، «خشونت سیاسی و ثبات سیاسی»، ترجمه‌ی اصغر افتخاری، در کتاب *خشونت و جامعه* [تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۹]، ص ۷۷

^۲ برایان اسمیت، «ثبات، دموکراسی، و توسعه»، ترجمه‌ی امیرمحمد حاجی یوسفی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۶۹ - ۱۷۰، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶

^۳ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۱۰۶

دهند. به عنوان نمونه، می‌توان به دهان وزیمرمن (۱۳۷۶)، فایرابندها (۱۳۷۹)، ساندرز (۱۳۸۰)، هیبز (۱۹۷۳)، و گار (۱۹۶۸) اشاره کرد. علاوه بر آنچه گفته شد، در مورد ثبات و بی‌ثباتی مسائل دیگری نیز مطرح هستند. یک نظام باید از چه چیزهایی دوری کند و یا باید چه چیزهایی را دارا باشد تا بتوان آن را باثبات خواند (جنبه‌ی سلبی و ایجابی ثبات). همچنین، یک نظام را باید طی چه مدت زمانی مورد بررسی قرار داده و در مورد باثبات یا بی‌ثبات بودن آن نظر داد (عامل زمان).

تعریف مفهوم ثبات، آن‌گونه که در ابتدا به نظر می‌رسد، ساده نیست. ثبات، در عین آن که منافاتی با تحول ندارد، باید متضمن بقا باشد. لذا این سؤال مطرح است که چه تحولاتی موجودیت یک پدیده را تهدید می‌کند و چه تغییراتی تهدید به شمار نمی‌رود. احتمالاً برخی از تحولات، موجب تقویت امکانات بقا و بعضی دیگر سبب تضعیف آن می‌گردد. پاره‌ای نیز هیچ‌گونه اثری در پی ندارد. پاسخ سؤال فوق باید این باشد که تحولاتی که بر هویت ذاتی یک پدیده اثر می‌گذارد، موجودیت آن را تهدید می‌نماید و آن دسته از دگرگونی‌ها که تأثیری در این زمینه ندارند، خطرناک نیستند. برخی از اجزای یک پدیده برای بقای آن لازم و بعضی دیگر فاقد چنین ضرورتی است.^۱ شاید اگر در بررسی ثبات یا بی‌ثباتی، دیدگاه سیستمی اتخاذ شود - که اغلب چنین است - موضوع کمی ساده‌تر شود. بر اساس این دیدگاه، یک نظام زمانی دارای ثبات است که کارویزه‌های خود را به‌خوبی انجام دهد و با سایر سیستم‌های فرعی جامعه تبادل و روابط متقابلی داشته و همچنین میان حوزه‌های اصلی نظام اجتماعی، ناهماهنگی و عدم تعادل شدید پدید نیاید.^۲ در این دیدگاه، هنگامی موضوع بی‌ثباتی مطرح می‌شود که بحث بقا، تداوم، و هویت نظام مطرح می‌شود. عوامل لازم برای تداوم، صرفاً عواملی است که تشخیص هویت پدیده‌ی مورد بررسی را میسر می‌سازد. پایداری عوامل مزبور، موجب بقا می‌شود و تغییر سایر عناصر اثری در بقا ندارد. بنابراین در بررسی یک نظام، باید بین «دگرگونی سیستم» و «دگرگونی در سیستم»، تفاوت قائل شد.^۳

در نظر ریچارد سون، بی‌ثباتی عبارت است از هر وضعیتی که تا رسیدن به یک حد یا نقطه‌ی واژگونی نظام، مستمراً تغییر کند. کاپلان معتقد است که بی‌ثباتی یک نظام را از وضع تعادل خارج کرده و آن را به یک نظام دیگر تبدیل می‌کند. هافمن میان نظام باثبات و نظام انقلابی (بی‌ثبات) تمایز می‌نهد. او نظام باثبات را نظامی می‌داند که در آن تعارض‌ها محدود است و بازیگران اصلی بر سر قواعد رقابت با یکدیگر توافق دارند و نظام بی‌ثبات نظامی است که ناسازگاری اهداف، مانع رسیدن به چنین توافقی می‌شود.^۴ به طور کلی، مفهوم بی‌ثباتی به فقدان هماهنگی و توازن صحیح و کامل بین هر بخش از نظام اشاره دارد. پرواضح است که منابع این فقدان هماهنگی ممکن است بی‌شمار باشد. چرا که این واقعیت می‌تواند هم در زمینه‌ی مادی و عینی و هم در زمینه‌ی انسانی به کار گرفته شود. در زمینه‌ی انسانی، مفهوم بی‌ثباتی به تخریب روابط بین افراد در جامعه و بین آن‌ها و نهادهایی که بر همان جامعه حکومت می‌کنند، مربوط می‌شود. در همین زمینه، می‌توان به دو منبع متفاوت بی‌ثباتی، یعنی اجتماعی و سیاسی، اشاره نمود. البته منابع سیاسی بی‌ثباتی شامل فراگردهای متنوعی می‌شود که در بخش‌های تقنینی و اجرایی اتفاق می‌افتد.^۵

۲- بی‌ثباتی سیاسی؛ تعاریف و رهیافت‌های موجود

حال که تا حدودی مفهوم «ثبات» و «بی‌ثباتی» روشن گردید، به مفهوم «بی‌ثباتی سیاسی» می‌پردازیم. منظور از واژه‌ی «سیاسی» در این تحقیق، همان «نظام سیاسی» است. لذا هنگامی که سخن از ثبات و بی‌ثباتی سیاسی به میان آورده می‌شود، همانند ساندرز، منظور تغییرات و

^۱ فرانک بیلی، «ثبات و بحران: نگرانی‌هایی درباره‌ی دموکراسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۸، اسفند ۱۳۶۶، ص ۴

^۲ محمد عادل پناهی، «درآمدی بر ثبات سیاسی»، فصلنامه‌ی راهبرد، ش ۱۰۶ - ۱۰۷، بهار ۱۳۸۳، ص ۳۵

^۳ فرانک بیلی، پیشین، ص ۴

^۴ مایکل برچر و جاناتان ویکلفند، پیشین، ص ۹۵

^۵ Giuseppe Sobrio and Patti Dariomaimono, op cit, p90

چالش‌هایی است که در ابعاد مختلف نظام سیاسی (حکومت، رژیم، و جامعه‌ی سیاسی) اتفاق می‌افتد. همان‌گونه که خواهیم دید، این نوع برداشت از مفهوم بی‌ثباتی سیاسی، نکات مثبت دو رهیافت اساسی را که در حوزه‌ی بی‌ثباتی سیاسی مطرح است، در بر خواهد داشت. رهیافت اول که بی‌ثباتی سیاسی را عمدتاً در بعد حکومت مورد بررسی قرار داده و آن را تغییرات نهادی و غیر نهادی در حکومت (قوه‌ی مجریه) می‌داند و دومین، رهیافتی که بی‌ثباتی سیاسی را با ناآرامی اجتماعی معادل می‌شمارد.

به طور کلی، اکثر تعاریف ارائه‌شده در خصوص بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان در درون این رهیافت جای داد. در زیر، به برخی از این تعاریف اشاره می‌شود:

سابریو بی‌ثباتی سیاسی را وضعیت و حالتی می‌داند که یک حکومت مورد چالش قرار گرفته و تهدید به سقوط می‌شود. به‌علاوه بی‌ثباتی مترادف است با عدم قطعیت، بلا تکلیفی، و نااطمینانی؛ یعنی حالتی که اوضاع اجتماعی - سیاسی در کوتاه‌مدت روشن نیست.^۱ برمیونگ و تراینور، بی‌ثباتی سیاسی را به عنوان وضعیت‌ها (موقعیت‌ها)، فعالیت‌ها، یا الگوهای از رفتار سیاسی تعریف می‌کنند که یک حکومت یا نظام سیاسی را به شکل غیر متعارف و غیر رسمی، تهدید به تغییر می‌کند یا واقعاً تغییر می‌دهد.^۲ وی معتقد است بی‌ثباتی سیاسی یک عدم قطعیت (نامعلومی یا تردید) را در تداوم نظام و یا حکومت مستقر به وجود می‌آورد که بر روی اقتدار و کارایی نظام و یا حکومت مستقر تأثیر می‌گذارد. بدین لحاظ، بی‌ثباتی سیاسی ضرورتاً مستلزم تغییر در حکومت نیست. برای مثال، فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه می‌تواند بی‌ثباتی سیاسی به بار آورد، بدون این که تغییری در حکومت به وجود آمده باشد. از سوی دیگر، ممکن است تغییری در حکومت به وجود آید (به عنوان مثال از طریق انتخابات متعارف قانونی)، بی آن که بی‌ثباتی سیاسی پدیدار شود.^۳ بلتینی بر این باور است که بی‌ثباتی سیاسی که ممکن است مترادف با کشمکش سیاسی، ناآرامی اجتماعی، و خشونت سیاسی در نظر گرفته شود، وضعیتی است که عدم قطعیت و تردیدی را نسبت به آینده‌ی سیاسی یک کشور باز نمود می‌دهد.^۴ در همین راستا، دلاوری معتقد است «بی‌ثباتی»، در ساده‌ترین و فراگیرترین معنای آن، عبارت از ناپایداری قدرت سیاسی مستقر، تزلزل و جابه‌جایی سریع موقعیت و مناصب بازیگران سیاسی و ناپیگیری و دگرگونی پیپای سیاست‌ها است. این وضعیت هنگامی روی می‌دهد که قدرت مستقر، گروه‌ها و بازیگران حاکم و سیاست‌های جاری، دائماً در معرض فشار و حمله‌ی شدید نیروهای متعارض و رقیب قرار گیرند.^۵

وی بی‌ثباتی سیاسی را جلوه‌ای از کشمکش‌های سیاسی دانسته و می‌نویسد:

بی‌ثباتی سیاسی بیان‌گر موقعیتی است که در آن، سازوکارها و شیوه‌های حل کشمکش‌ها و منازعات سیاسی - از جمله اعمال خشونت سیاسی و یا حصول توافق سیاسی - یا کم‌اثر می‌شوند و یا کاملاً از کار می‌افتند.^۶

میدلارسکی نیز بی‌ثباتی سیاسی را عبارت از تمایل به فروپاشی یک نظام سیاسی می‌داند و معتقد است:

اگر کشمکش‌ها و منازعات سیاسی موجب زوال تعادل اجتماعی شود و نظام سیاسی را که کارکرد اصلی‌اش رفع و مدیریت کشمکش‌های اجتماعی است، مورد تهدید و چالش قرار دهد، این وضعیت را باید بی‌ثباتی سیاسی نامید.^۷

¹ Ibid, p91

² Kwabena Brempong and Thomas trayntr, op cit, p695

³ Ibid

⁴ Giorgio Belletini, "aggregate uncertainly, political instability and income redistribution", European journal of political economy, 1998, p19

⁵ ابوالفضل دلاوری، پیشین، ص ۱۵

⁶ همان

⁷ مایکل برچر و جانانان ویکلفند، پیشین، ص ۶۸

تعاریفی را که تاکنون از بی‌ثباتی سیاسی ارائه شد، می‌توان در دو رهیافت مذکور جای داده و دسته‌بندی نمود. یکی از دسته‌بندی‌های ارزش‌مند در خصوص بی‌ثباتی سیاسی و محققان مربوط به آن، متعلق به ساندرز است. به عقیده وی، سه نوع تعریف اصلی یا نحوه بیان بی‌ثباتی سیاسی وجود دارد.^۱

۱. تعریف تداوم / عدم تداوم نظام از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی؛

۲. تعریف فراوانی توسط تجربه‌گرایان؛

۳. تعریف عدم قطعیت از منظر روزنامه‌نگاری.

تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، ثبات سیاسی را اصولاً استمرار انواع خاصی از نظام سیاسی یا تداوم آن تعریف می‌کردند. لیست در کتاب «انسان سیاسی»، نظام‌هایی را که دارای حکومت دموکراتیک مستمر بوده‌اند یا در طول سال‌های معینی حکومت (توتالیتار) پایداری داشته‌اند، باثبات انگاشته و آن‌هایی را که بین این دو حالت در نوسان بوده‌اند، «بی‌ثبات» معرفی می‌کند. این‌گونه تعاریف در رویکرد پایایی / عدم پایایی ارائه می‌شوند. رویکرد دوم به بی‌ثباتی سیاسی (رویکرد تجربی)، فرض بر این است که بی‌ثباتی در مفهوم استمرار و نه انشعاب به طور مستقیم یا تغییر نسبت فراوانی وقوع انواع خاصی از حوادث سیاسی، تغییر می‌کند. از نظر تجربه‌گرایان، بی‌ثباتی دارای چارچوبی بسیار وسیع‌تر از نوسانات بین نظام‌های حکومت دموکراتیک و غیر دموکراتیک است. در هر دوره‌ی زمانی، هر قدر که تعداد کودتا، تغییرات حکومت، تظاهرات، شورش، جنگ چریکی، و مرگ در اثر خشونت سیاسی در یک کشور بیش‌تر باشد، آن کشور بی‌ثبات‌تر محسوب می‌شود. بنابراین ثبات عبارت از عدم وقوع رفتارها یا حوادث بی‌ثبات‌کننده‌ای از این قبیل موارد است. رویکرد سوم، رویکرد ژورنالیستی است. این رویکرد، بر پایه‌ی تعریف رسمی از بی‌ثباتی نیست. بلکه مبتنی بر دو ایده است. نخست این که تأکید بر وضعیت‌های سیاسی نسبتاً کوتاه‌مدت است و بر خلاف دو رویکرد پیشین، دوره‌ی بسیار کوتاهی مثل چند روز، چند هفته، یا حداکثر چند ماه را در بر می‌گیرد. بنابراین در این رویکرد، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی موجود در کشورهای خاصی و در زمان خاص مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوم آن که بی‌ثباتی با عدم قطعیت همسان انگاشته می‌شود.^۲

ساندرز با اخذ چند ویژگی از تعاریف مربوط به رویکردهای سه‌گانه‌ی مذکور، بر این باور است که هنگام ارائه‌ی تعریف قانع‌کننده از بی‌ثباتی سیاسی، «باید ثبات / بی‌ثباتی را یک مفهوم مستمر و اصولاً نسبی بدانیم و بپذیریم که اصطلاح ثبات و اصطلاح بی‌ثباتی گویای دو انتهای یک نمودار پیوسته‌اند، نه دو انتهای یک نمودار ناپیوسته. دوم آن که تعریف مناسب از ثبات و بی‌ثباتی حداقل در ابتدا باید در وضعیت‌های سیاسی کوتاه‌مدت متمرکز باشد. و سوم آن که باید جایی برای اطلاق عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری به وضعیت بی‌ثباتی، در نظر گرفت. و چهارم آن که باید وجود انواع مختلف بی‌ثباتی را پذیرفت... مناسب‌ترین گونه‌شناسی قابل بررسی، ناظر به تغییرات و چالش‌ها در حکومت، رژیم، و جامعه است. یک تعریف خوب باید اثرات بی‌ثبات‌کنندگی هر واقعه، تغییر یا چالش را با توجه به شرایط کشور مربوط و مقطع زمانی وقوع آن، بررسی کند.^۳» بر همین اساس، تعریفی که ساندرز از بی‌ثباتی سیاسی ارائه می‌دهد، چنین است:

معیاری که بتوان به وسیله‌ی آن یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان «بی‌ثبات» خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم، یا جامعه‌ای نسبت مستقیم دارد. یعنی آن که تا چه حد این تغییرها و چالش‌ها، الگوی مصرف معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه‌ای را تغییر داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آن‌ها شده‌اند. مسلم است که این الگو، خود با گذشت زمان دستخوش تغییر می‌شود.^۴

^۱ دیوید ساندرز، پیشین، صص ۱۲۷ - ۱۲۸

^۲ همان، صص ۱۰۶ - ۱۰۷

^۳ همان، ص ۱۲۸

^۴ همان، ص ۱۳۴

تعریف ساندرز، نقاط قوت سایر تعاریف را در خود دارد و همچنین از آنجا که بر اساس نکات مثبت رهیافت‌های نظری موجود در زمینه بی‌ثباتی سیاسی بنا شده است، می‌تواند تعریفی قابل اتکا برای تحلیل بی‌ثباتی سیاسی باشد. در این تحقیق نیز همین تعریف به عنوان تعریفی مبنایی، برای تحلیل بی‌ثباتی سیاسی در ایران بعد از خرداد ۱۳۷۶ پذیرفته شده است.

۳- سنجش و اندازه‌گیری بی‌ثباتی سیاسی؛ ابعاد و شاخص‌ها

بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی، از جمله متغیرهایی هستند که به سختی تعریف و سنجیده می‌شوند. السینا Alesina با توجه به این نکته، معتقد است بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند بر اساس دو رویکرد مورد ملاحظه قرار گیرد: رویکرد اول بر بی‌ثباتی اجرایی (قوهی مجریه) تأکید دارد و رویکرد دوم مبتنی بر معرف‌هایی از خشونت سیاسی و ناآرامی اجتماعی است. در رویکرد اول، بی‌ثباتی سیاسی به عنوان گرایش به پی بردن (مشاهده) تغییرات حکومت تعریف می‌شود. این تغییرات می‌تواند نهادی (همچون تغییر در قوانین) و غیر نهادی (مثل کودتا) باشد. ایده‌ی اساسی عبارت است از این که گرایش (تمایل) به تغییرات اجرایی (قوهی مجریه) با بلا تکلیفی سیاسی (خط مشی) و در برخی موارد با تهدید حق مالکیت مرتبط است. باید توجه داشت که گرایش به تغییرات اجرایی، از فراوانی (تعداد) واقعی تغییرات متمایز است و می‌توان آن را به وسیله‌ی رگرسیون پروبیت اندازه‌گیری نمود که در آن، احتمال یک تغییر و تحول غیر متعارف در قوهی مجریه با تبیینی اقتصادی، اجتماعی - سیاسی و نهادی مختلف مرتبط است. دومین رویکرد در اندازه‌گیری بی‌ثباتی سیاسی، مستقیماً متوجه تغییرات قوهی مجریه نیست. بی‌ثباتی اجتماعی - سیاسی به وسیله‌ی ساختن شاخصی که در بر دارنده‌ی متغیرهای مختلف تشکیل‌دهنده‌ی پدیده‌ی ناآرامی اجتماعی است، سنجیده می‌شود. یک مرجع مهم در این دیدگاه، کارهیبز (۱۹۷۳) می‌باشد که از روش «مؤلفه‌های اصلی» برای ساختن چنین شاخصی استفاده نموده است.^۱

به باور السینا، هیچ‌یک از دو رویکرد مذکور، در سنجش بی‌ثباتی سیاسی به صورت پیشینی بر دیگری ترجیح ندارد. بلکه مبتنی بر مسأله‌ی معینی است که تحت بررسی قرار دارد. السینا خود در بررسی بی‌ثباتی سیاسی، در مقاله‌ای که تحت عنوان «توزیع درآمد، بی‌ثباتی سیاسی و سرمایه‌گذاری» نوشته است، رویکرد دوم را اتخاذ نموده و با به‌کارگیری روش «مؤلفه‌های اصلی»، شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را به صورت زیر تعیین نموده است:

۱. تعداد ترورهای با انگیزه‌ی سیاسی
۲. تعداد افراد کشته‌شده در خشونت‌های جمعی نسبت به کل جمعیت
۳. تعداد کودتاهای موفقیت‌آمیز
۴. تعداد کودتاهای نافرجام
۵. یک متغیر مصنوعی و مربوط به نوع رژیم با ارزش‌های ۱ برای رژیم دموکراتیک؛ ۰/۵ برای نیمه‌دموکراتیک، و صفر، برای اقتدارگرا.

در توزیع متغیر پنجم، السینا می‌نویسد: رژیم دموکراتیک به عنوان کشوری که واجد انتخابات رقابتی آزاد است، تعریف می‌گردد. رژیم نیمه‌دموکراتیک کشوری است که برخی شکل‌های انتخابات را دارد، ولی محدودیت‌های رسمی در حقوق سیاسی برای آن وضع گردیده است (مانند مکزیک). و رژیم اقتدارگرا کشوری است که فاقد انتخابات رقابتی است. السینا کلیه‌ی متغیرها را به وسیله‌ی میانگین (متوسط) ارزش‌های سالیانه‌شان در طول دوره‌ی زمانی انتخاب‌شده در نظر گرفته و معتقد است که با انتخاب این متغیرهای دخیل در بی‌ثباتی سیاسی

^۱ Alberto Alesina & Roberto Perotti, "Income Distributions, Political Instability And investment" European economic Review, 1996T 36(2), p125

– اجتماعی، ایده‌ای از بی‌ثباتی سیاسی را مد نظر قرار داده است که برای حقوق مالکیت تهدید به حساب می‌آید. بنابراین وی دو متغیر اول و دوم را در نظر می‌گیرد؛ متغیرهایی که پدیده‌ی خشونت جمعی را به همان خوبی شورش‌ها و اشکال غیر قانونی تظاهرات‌ها نشان می‌دهند. به عقیده‌ی وی، به لحاظ مفهومی خیلی روشن نیست که کدام سنجه از تناسب بیش‌تری برخوردار است. فردی می‌تواند به طور معقول استدلال نماید که یک حادثه‌ی نسبتاً نادر، همچون ترور یک سیاستمدار سرشناس (مانند وزیر) می‌تواند جو سیاسی و اجتماعی یک کشور کوچک را مختل کند. پس این متغیر باید به صورت مطلق سنجه‌ی شود، نه به صورت نسبت آن به کل جمعیت. به عکس، اهمیت متغیر تعداد کشته‌شدگان در یک آشوب یا جنگ داخلی، کاملاً مبتنی بر اندازه‌ی جمعیت یک کشور است. بنابراین تعداد کشته‌شدگان باید به نسبت کل جمعیت سنجه‌ی شود، نه به صورت مطلق. بر همین اساس است که السینا در تحقیق خود، ترورهای سیاسی را به صورت مطلق، و تعداد کشته‌شدگان را نسبت به هر میلیون نفر سنجه‌ی است.^۱

نگاهی به ادبیات بی‌ثباتی سیاسی، کاملاً آشکار می‌سازد که سنجه‌ی این مفهوم، امری دشوار است. هیچ شاخصی به‌تنهایی نمی‌تواند به صورت کامل، تفاوت میان کشورهای باثبات و قوی و یا ضعیف و ناپایدار را مشخص سازد. فهرست زیر، انواع شرایطی را که ثبات و قدرت کشورها را زیر سؤال می‌برد، مشخص می‌سازد:

۱. میزان زیاد خشونت‌های سیاسی (کامبوج، الجزایر)؛
۲. تحولات عمده‌ی جاری در ساختار نهادهای سیاسی (ایران، اسپانیا، و پرتغال)؛
۳. استفاده‌ی آشکار از زور توسط حکومت در حیات سیاسی داخل (کره‌ی جنوبی، ترکیه)؛
۴. نقش آشکار پلیس در زندگی روزمره‌ی شهروندان (شوروی سابق و رومانی)؛
۵. درگیری‌های عمده‌ی سیاسی بر سر نوع ایدئولوژی که کشور باید بر اساس آن سازمان‌دهی شود (پرو، سالوادور، یونان)؛
۶. فقدان هویت ملی منسجم، با حضور هویت‌های ملی رقیب در یک کشور واحد (سودان، یوگسلاوی سابق، ترکیه)؛
۷. فقدان سلسله‌مراتب روشن و قابل رؤیت قدرت سیاسی (لبنان، چاد، و اوگاندا)؛
۸. میزان زیاد کنترل حکومت‌ها بر رسانه‌ها (چین، شوروی سابق، و ایران قبل از انقلاب)؛
۹. طبقه‌ی متوسط شهری نسبتاً اندک (بنگلادش، زئیر).

عکس همه‌ی این شرایط، نشان‌دهنده‌ی وجود یک کشور قدرتمند و باثبات است.^۲

با توجه به رهیافت‌های نظری و تعاریفی که از بی‌ثباتی سیاسی ارائه می‌شود، سنجه‌ی بی‌ثباتی سیاسی و شاخص‌های آن نیز متنوع و بعضاً متفاوت خواهد بود. برای مثال، بارو (Barro) (۱۹۹۱) از داده‌های مربوط به ترورهای سیاسی و کودتاها به عنوان متغیرهای بیان‌گر بی‌ثباتی سیاسی بهره گرفته است. به عقیده‌ی وی، هرچند خشونت سیاسی می‌تواند با راه‌های مختلفی اندازه‌گیری شود (اما اگر خشونت سیاسی را به عنوان مؤلفه‌ی بی‌ثباتی سیاسی محسوب کنیم)، ادبیات موجود درباره‌ی خشونت سیاسی نشان می‌دهد که خشونت سیاسی شامل دو بعد است. پایین‌ترین جنبه‌ی خشونت سیاسی شامل راهپیمایی‌های مختلف سیاسی، اعتصاب‌های سیاسی و شورش‌ها می‌شود که

^۱ Ibid, pp1207-1208

^۲ علی گلبن، مشروعیت و ثبات سیاسی در ایران (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷)، پایان‌نامه‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده‌ی علوم انسانی، ۱۳۷۸

نوعاً «خشونت نابهنجارانه»، «اعتراض‌های سیاسی»، یا «تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز» نامیده می‌شود. از طرف دیگر، جنبه‌های بالای خشونت، بیان‌گر خشم جمعی است که «جنگ داخلی» نامیده می‌شود. این بعد، شامل ترورها، اعدام‌های سیاسی، و کودتاهاست.^۱

یکی از جالب‌توجه‌ترین شاخص‌سازی‌های مربوط به بی‌ثباتی سیاسی، از آن فایراندها است. آنان در بررسی رویکردهای مختلف درباره‌ی رابطه‌ی رفتارهای خشن و ثبات سیاسی، در یکی از رویکردها، کشورها را بر اساس نوع و تعداد حوادث مشابه (موقعیت) از نظر میزان ثبات و بی‌ثباتی تقسیم‌بندی کرده‌اند. این هفت موقعیت که می‌تواند به عنوان شاخص‌های قابل توجه در زمینه‌ی بی‌ثباتی سیاسی در نظر گرفته شود، چنین است:

موقعیت	شرح موقعیت
۰	وضعیتی که انتخابات عمومی حاکم است و جریان کلی کشور تحت تأثیر کامل آن است.
۱	پدیده‌ی استعفا از کابینه‌ی دولتی
۲	ترور اعضای شاخص سیاسی
۳	ترور اعضای شاخص سیاسی
۴	اعتراض‌های گسترده در سطح شهر
۵	کودتا
۶	جنگ داخلی

فایراندها، تقسیم‌بندی فوق را بر اساس ارزیابی کارشناسان از میزان ثبات کشورهای مختلف، با توجه به نوع و تعداد حوادث مشابه انجام داده‌اند و بر اساس آن نیز کشورها را در طیف باثبات و بی‌ثبات تقسیم‌بندی کرده‌اند.^۲

شاخص‌بندی دیگری را نیز فایراندها ارائه نموده‌اند. در رویکرد طبقه‌بندی کشورها از نظر ثبات سیاسی و میزان رخدادهای خشن بر اساس تواتر حوادث، آنان متغیرها و شاخص‌های هول را در ارزیابی وضعیت ثبات سیاسی کشورها طی دوره‌ی ۱۹۴۸ - ۱۹۶۲ اساس یکی از تحقیق‌های خود قرار داده‌اند. هول (۱۹۶۴) توانسته است پنج گونه‌ی اصلی و پنج گونه‌ی فرعی را در این زمینه تشخیص دهد. الگوهای اصلی مورد نظر او عبارتند از: تظاهرات، تغییر مسئولان بلندمرتبه، شورش، جنگ‌های چریکی و اعتصاب. فایراند و لیتل بر همین اساس، سی متغیر و نه شاخص را در ارزیابی وضعیت ثبات سیاسی کشورها به کار گرفته‌اند که متغیرها به قرار زیر است:

۱. انتخابات
۲. تعطیلات ادارات رسمی
۳. تغییرات چشم‌گیر قوانین
۴. تصاحب پست‌ها
۵. بحران در سازمان‌های غیر دولتی

^۱ Dipak Gupta; Madavan, M.C; Blee, Andrew "Democracy, economic growth and Political instability", Journ. Of Socio - Economics 1998, 21(5), p593

^۲ ایو فایراند و روزالیند فایراند، همان

۶. تشکیلات وابسته به احزاب
۷. اعمال فشار علیه گروه‌های خاص
۸. اعتصابات فردی
۹. اعتصابات عمومی
۱۰. اعتصابات کلان
۱۱. تظاهرات کوچک
۱۲. تظاهرات سریع
۱۳. شورش‌های کوچک
۱۴. شورش‌های وسیع
۱۵. شورش‌های وسیع متعدد
۱۶. دستگیری افراد برجسته
۱۷. بازداشت افراد برجسته
۱۸. دستگیری جمع محدودی از افراد برجسته
۱۹. دستگیری وسیع افراد غیر برجسته
۲۰. بازداشت افراد غیر برجسته
۲۱. قتل
۲۲. وضع قوانین خشن
۲۳. اعدام افراد برجسته
۲۴. اعدام افراد غیر برجسته
۲۵. ترور و تخریب
۲۶. جنگ‌های چریکی
۲۷. جنگ‌های داخلی
۲۸. کودتا
۲۹. شورش و طغیان
۳۰. تبعید

شاخص‌های مورد نظر نیز عبارتند از:

۱. شورش با حضور گسترده‌ی توده‌ی مردم

۲. انقلاب و شورش‌های گسترده

۳. نزاع بر سر قدرت

۴. شورش

۵. انتخابات

۶. تظاهرات

۷. بازداشت

۸. جنگ‌های داخلی

۹. جنگ‌های چریکی

بارو نیز دو متغیر را در این زمینه لحاظ کرده است؛ یکی تعداد انقلاب‌ها و کودتاها در سال و دیگری تعداد قتل‌های سیاسی سالیانه به ازای هر میلیون نفر می‌باشد. زیمرمن نیز تعداد کل تغییرات دولت را معیار قرار داده است.^۱

شاخص‌سازی دیگری که از مفهوم بی‌ثباتی سیاسی انجام شده و این تحقیق نیز بر اساس آن انجام خواهد گرفت، شاخص‌هایی می‌باشد که ساندرز در کتاب «الگوهای بی‌ثباتی سیاسی» ذکر نموده است. بر پایه‌ی تعریفی که از ساندرز در مورد بی‌ثباتی سیاسی ارائه شد، شاخص‌هایی که وی در مورد تغییرها و چالش‌ها پیشنهاد می‌کند، به شرح جدول زیر است:^۲

شاخص‌های پیشنهادی تغییرها و چالش‌ها	
تغییر رژیم	- تغییر در هنجارهای رژیم
	- تغییر در نوع نظام حزبی
	- تغییر در وضعیت نظامی - غیر نظامی
تغییر حکومت	- تغییر در قدرت اجرایی مؤثر
	- تغییرات کابینه
تغییر جامعه	- اقدامات تجزیه‌طلبی موفق
چالش‌های خشونت‌آمیز	- ترور، اقدامات جنگ تروریستی و تروریسم سیاسی
	- مرگ ناشی از خشونت سیاسی
	- شورش
	- تلاش برای کودتا
چالش‌های مسالمت‌آمیز	- اعتصاب سیاسی یا تهدید به اعتصاب
	- تظاهرات اعتراض‌آمیز
	- حرکت انتقادی مخالفین
	- سخنرانی‌های ضد حکومتی توسط رهبران فکری

^۱ دهان وزیرمن، پیشین، ص ۱۵۳

^۲ دیوید ساندرز، پیشین، ص ۱۲۶

ساندرز هنگام عملیاتی کردن مفهوم ثبات سیاسی، شاخص‌هایی را پیشنهاد می‌کند که دقیقاً همان شاخص‌های مذکور است؛ منتها با اندکی تعدیل. تعدیل‌هایی که وی در شاخص‌های فوق انجام داده، عبارت است از حذف مفهوم «تغییر جامعه» و شاخص «اقدامات تجزیه‌طلبی موفق» و حذف دو شاخص «حرکت انتقادی مخالفین» و «سخنرانی‌های ضد حکومتی توسط رهبران فکری». این تعدیل‌ها عمدتاً به دلایلی که مربوط به تحقیق وی می‌باشد، صورت گرفته است.

فصل سوم مبانی و چارچوب نظری تحقیق

در خصوص هر کدام از مفاهیم اصلی تحقیق حاضر، می‌توان به مجموعه‌ی وسیعی از نظریه‌های موجود اشاره نمود. ولی اگر بخواهیم به دنبال رویکردهای نظری باشیم که این دو مفهوم (منازعه‌ی نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی) را در ارتباط با یکدیگر به بحث گذاشته باشند، نتیجه‌ی چندانی حاصل نخواهد شد. بر این اساس، مبنای نظری این تحقیق بدین‌گونه بنا شده است که ابتدا نظریات موجود در مورد هر کدام از مفاهیم اصلی تحقیق مورد بحث و بررسی قرار گرفته و سپس با تلفیق برخی از آن‌ها در صدد تأسیس چارچوب نظری‌ای خواهیم شد که بتواند در تبیین تأثیر منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر ثبات سیاسی مؤثر واقع شود.

قبل از ورود به بحث، باید به این موضوع توجه داشت که تعیین رابطه‌ی علی - معلولی مفاهیمی که معمولاً با ثبات و بی‌ثباتی سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرند، دشوار هستند. در مورد این تحقیق نیز این موضوع، اگرچه در سطحی پایین‌تر، به نحوی قابل طرح است. آیا منازعه‌ی نخبگان سیاسی علت بی‌ثباتی سیاسی است یا منازعه‌ی نخبگان سیاسی خود عملاً از بی‌ثباتی سیاسی تأثیر می‌پذیرد و شاخصی است از شاخص‌های آن؟ کدام‌یک در وقوع دیگری تأثیر تعیین‌کننده دارد؟ شاید همان‌گونه که برخی از محققین اشاره کرده‌اند، جواب دادن به این‌گونه سؤالات کمی دشوار باشد. به عنوان نمونه، اسمیت در بیان تبیین‌های اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی، این مشکل را در مورد رابطه‌ی ثبات سیاسی و اقتصادی، مورد توجه قرار داده است.^۱ و همچنین السینا به این موضوع در مورد رابطه‌ی رشد، پس‌انداز، و سرمایه‌گذاری با شاخص‌های مختلف بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی اشاره کرده است.^۲

در مورد علل ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، تاکنون محققان به موارد متعددی اشاره کرده‌اند. در تبیین‌های اقتصادی ثبات / بی‌ثباتی سیاسی، عمدتاً به رشد اقتصادی، سرعت آن (نرخ رشد)، افزایش انتظارات، وابستگی، و غیره تأکید شده است. در تبیین‌های سیاسی ثبات / بی‌ثباتی سیاسی بر عواملی نظیر فرهنگ سیاسی، نابرابری، منازعه‌ی طبقاتی و غیره به عنوان عوامل اصلی انگشت گذاشته می‌شود و در تبیین‌های جامعه‌شناختی نیز بر عواملی نظیر شهرنشینی، تحرک اجتماعی، قومیت، نهادینه شدن سیاسی و غیره تأکید می‌گردد.^۳ نکته‌ی قابل ذکر آن است که همانند اکثر موضوعات مطرح در علوم انسانی، در خصوص بی‌ثباتی سیاسی و عوامل موجد آن و یا متأثر از آن نیز هنوز اتفاق نظر نسبی حاصل نگردیده است. به عنوان نمونه، اگر به ادبیات مربوط به بی‌ثباتی سیاسی و رشد اقتصادی نگاهی بیاندازیم، ملاحظه خواهیم کرد که در مورد این دو مفهوم و رابطه‌ی آن‌ها، مباحث و نظریات ضد و نقیضی ارائه شده است.

بدین صورت که «دو فرضیه‌ی مورد اختلاف در زمینه‌ی ارتباط میان رشد اقتصادی و آزادی سیاسی مطرح شده است. برخی اقتصاددانان ادعا می‌کنند که آزادی، عملکرد اقتصاد، و به تبع آن، رشد اقتصاد را رونق می‌بخشد، دیگران مدعی هستند که دستیابی به نرخ‌های رشد بالا مستلزم برقراری کنترل‌های اقتصادی و محدود شدن آزادی است».^۴

در تحقیق حاضر، تنها سه رویکرد نظری مهم در خصوص بی‌ثباتی سیاسی مطرح خواهد شد و در ارتباط با منازعه‌ی نخبگان نیز به طرح نظریات مهم، اکتفا خواهیم نمود و در نهایت نیز با تلفیق برخی از نظریات، چارچوب نظری تحقیق تدوین خواهد شد.

^۱ برایان اسمیت، پیشین، ص ۱۲۲

^۲ Alesina, p126

^۳ برایان اسمیت، پیشین، صص ۱۲۹ - ۱۳۴

^۴ زاکوب دوهان و کلمنس زیمومن، پیشین، ص ۱۵۲

بسیاری از مطالعات مربوط به بی‌ثباتی سیاسی معطوف به بررسی الگوهای خشونت سیاسی در میان جوامع است، تا جایی که به نظر می‌رسد بسیاری از دانش‌پژوهان به طور مستقیم یا غیر مستقیم، خشونت سیاسی را با بی‌ثباتی سیاسی مترادف دانسته‌اند. البته منظور این نیست که خشونت، تنها شکل و جلوه‌ی ممکن بی‌ثباتی سیاسی است؛ چنان‌که برخی از آنان، تغییر رژیم از بالا و حتی تغییرات مکرر کابینه‌ها را مصداق بی‌ثباتی سیاسی دانسته‌اند. در این مطالعه نیز نظر رایج محققان معاصر را می‌پذیریم که خشونت سیاسی، یکی از مؤلفه‌های اصلی بی‌ثباتی سیاسی است.

به طور کلی، در ارتباط با تعیین عوامل مؤثر بر خشونت و بی‌ثباتی سیاسی می‌توان سه رویکرد نظری را استخراج نمود: نارضایتی اقتصادی - اجتماعی (محرومیت نسبی)، فرصت سیاسی (بسیج منابع)، و وابستگی / نظام جهانی.^۱

فرض اساسی تمام تئوری‌های معطوف به نارضایتی در ظهور خشونت و بی‌ثباتی سیاسی این است که برخی شکل‌های نارضایتی که توسط انواع عدم تعادل‌های ساختاری و کارکردی در جامعه ایجاد می‌شوند، خود را به صورت خشونت سیاسی بروز می‌دهند. در مقابل، تئوری‌های بسیج منابع که تأکیدشان روی عوامل سیاسی است، معتقدند که نارضایتی‌ها عنصر اصلی و تعیین‌کننده‌ی اعتراضات سیاسی خشونت‌آمیز نیستند. بلکه منابع سیاسی و ساختار فرصت‌ها، دامنه و شدت تضاد سیاسی خشونت‌بار درون یک کشور را تعیین می‌کنند.^۲ سنت نظری وابستگی نظام جهانی بر خلاف دو رویکرد قبلی، تأکید خود را در تبیین خشونت و بی‌ثباتی سیاسی روی عوامل خارجی گذاشته است. حامیان این تئوری‌ها بر اهمیت روابط بین کشورها در هر گونه بررسی جهت توصیف و تبیین وقایع سیاسی پافشاری می‌کنند.

قبل از تفوق تئوری‌های بسیج منابع و وابستگی نظام جهانی، رویکرد عمومی برای تبیین رفتارهای جمعی سیاسی، به‌ویژه در سطح ملی، تئوری محرومیت نسبی بود. این نظریه به سنت دورکیمی وابسته است و تیلی (۱۹۸۷) رد پای آن را در کارهای جانسون (۱۹۶۹)، هانتینگتون (۱۹۶۸)، گار (۱۹۶۹)، و گارودوال (۱۹۷۳) نشان داده است.

در این رویکرد، تغییر اجتماعی به‌خصوص تغییر سریع و شتابان، بی‌ثبات‌کننده تلقی شده و از طریق مکانیسم‌های روان‌شناسی اجتماعی معینی که «محرومیت نسبی» یا «سرخوردگی» نامیده می‌شوند، موجب جنبش‌های اعتراضی می‌گردد. در واقع رفتار سیاسی خشونت‌آمیز مردم، نتیجه‌ی نارضایتی، و نارضایتی محصول محرومیت نسبی آنان است که به معنی وجود شکاف و اختلاف میان آنچه می‌خواهند و آنچه فکر می‌کنند، می‌توانند به دست آورند، می‌باشد.^۳

فایربرد نیز با استفاده از مفهوم بسیار مشابهی، معتقد است که سرخوردگی اجتماعی (یعنی نسبت شکل‌گیری خواست‌ها به اقتناع خواست‌ها) منبع عمده‌ی همه‌ی رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز و بی‌ثبات‌کننده است.^۴

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نظریه‌های محرومیت نسبی و سرخوردگی اجتماعی بر پایه‌ی اصل «ناکامی - پرخاش‌گری» که در سطح خرد (فرد) قرار دارد، بنا شده است. با این حال، دلالت‌های کلان این تئوری‌ها بر عوامل سیستمی‌ای تأکید دارد که موجب تکوین و رشد نارضایتی‌ها در میان جامعه می‌شود. در سطح کلان، «محرومیت نسبی» نوعاً به عنوان امری طولی درک شده و هنگامی رخ می‌دهد که استاندارد زندگی در طول زمان شدیداً تنزل یابد و معمولاً به وسیله‌ی کاهش سریع در نرخ‌های رشد اقتصادی کشورها سنجیده می‌شود. البته در برخی مطالعات بین‌کشوری، محرومیت نسبی به عنوان امری عرضی معادل «نابرابری اقتصادی» تلقی و توسط شاخص توزیع

^۱ محمدرضا طالبان، پیشین، ص ۲۲

^۲ Ranvieg Gissinger And Nils Petter Gleditsch, "Globalization And Conflict", Journal Of World Systems Research, 1992, 2: 327-365

^۳ تد رابرت گار، پیشین، صص ۳۰ - ۴۰

^۴ دیوید ساندرز، پیشین، ص ۴۰

درآمده سنجیده شده است.^۱ گار (۱۳۷۹) نیز معتقد است چون در سطحی کلان (جمعی) شدت نارضایتی از حیث عملیاتی بنا به سطح رکود یا تورم اقتصادی تفاوت می‌کند، پس محرومیت نسبی را می‌توان از آمارهای جمعی همچون تورم، کاهش نرخ رشد اقتصادی، و سنجه‌های نابرابری اقتصادی استنتاج نمود.^۲

در برخی مطالعات دیگر، تأثیر عوامل اقتصادی بر سیاست، از طریق مکانیسم محرومیت نسبی به دلایل جامعه‌شناختی مهم شمرده شده است. در انتقال از یک اقتصاد کشاورزی به یک اقتصاد صنعتی، مهاجرت شدید جمعیت روستاها به طرف شهرها اتفاق افتاده و شهرنشینی به سرعت رشد فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. مناطق شهری این‌گونه کشورها محلی برای افراط‌گری و اقدام‌گرایی هستند. در این مناطق، نرخ بی‌کاری بسیار بالا بوده و فعالیت سیاسی آشوب‌گرایانه در شهرها برای این گروه‌های محروم و گم‌نام فاقد امتیاز، جذابیت بیش‌تری می‌یابد. بنابراین عوامل اقتصادی (مثل نرخ رشد) را نمی‌توان از عوامل اجتماعی جدا نمود. به همین دلیل، هرچند نوسان نرخ رشد اقتصادی در کشورهای صنعتی به بی‌ثباتی عمده‌ای نمی‌انجامد، ولی در کشورهای در حال صنعتی شدن، همین عوامل اجتماعی، به‌ویژه فرآیند شهرنشینی، موجب بروز بی‌ثباتی می‌شود.^۳

بر این اساس، برخی پژوهش‌گران، میزان شهرنشینی و صنعتی شدن و عوامل بی‌ثبات‌کننده‌ای همچون تورم و بی‌کاری شهری را دلالت‌های سطح کلان تئوری محرومیت نسبی تلقی نموده‌اند. با فرمول‌بندی این تئوری در سطح کلان، به نظر می‌رسد که مدعای تئوری محرومیت نسبی چندان تفاوتی با تئوری مدرنیزاسیون هانتینگتون ندارد. هانتینگتون مدعی است که مدرنیزاسیون ارتباط سهمی شکل (۸) با برقراری ثبات سیاسی دارد. هر قدر سرعت نوسازی بیش‌تر باشد، حفظ ثبات دشوارتر خواهد بود. رشد سریع اقتصادی به ایجاد گروه‌های اجتماعی‌ای می‌انجامد که خود را در پیشرفت به وجود آمده عقب‌مانده دیده و احساس محرومیت می‌کنند، که این احساس محرومیت، منبع عمده‌ای برای نارضایتی‌ها می‌گردد. کشورهایی که به طور شتابان نوسازی می‌شوند، مستعدترین کشورها برای خشونت و ناآرامی‌های سیاسی هستند و همین که به آستانه‌ی خاصی از نوسازی رسیدند، احتمالاً خشونت و بی‌ثباتی سیاسی کاهش می‌یابد. چون دولت واجد منابع معتدله‌ای می‌شود که می‌تواند آن‌ها را برای خرید سطح نارضایتی به کار برده و از لحاظ سیاسی نیز نارضایتی‌ها را به حوزه‌های نهادینه‌سازی شده و غیر مخرب هدایت نماید. پس کشورهای با سطح بالای توسعه‌یافتگی / توسعه‌نیافتگی با ثبات سیاسی بیش‌تری روبه‌رو بوده و شورهای در حال توسعه که درگیر نوسازی شتابان هستند، بیش‌ترین سطح خشونت و بی‌ثباتی را تجربه می‌کنند.^۴

پس در سطح کلان، می‌توان از این رویکرد نظری متغیرهای «توسعه»، «نرخ رشد اقتصادی»، «نابرابری اقتصادی»، و عوامل تشدید نارضایتی همچون «نرخ تورم» و «نرخ بی‌کاری» را برای تبیین سطوح بی‌ثباتی سیاسی کشورها در نظر گرفت.

از دیدگاه نظریه‌ی بسیج منابع، از آن‌جا که نارضایتی همواره در جوامع وجود دارد، اما صرف وجود آن نمی‌تواند مشارکت در کنش جمعی شورشی را توضیح دهد. بلکه باید روی منابع لازم برای ستیزه که در وجود سازمان و ساختار فرصت‌ها نهفته است، تمرکز نمود. اعتراض سیاسی در هر کشوری، ارتباط نظام‌مندی با قشر تهی‌دستان و کسانی که دچار محرومیت نسبی شده‌اند و یا تغییرات شتابان اقتصادی، ندارد. نارضایتی مداوم، احتمالاً هنگامی شکل سیاسی به خود می‌گیرد که:

۱. نزاع بر سر قدرت در درون حاکمیت، فضای بازی (=فرصت) را برای گروه‌های تحت ستم و ناراضی فراهم آورد.

۲. هزینه‌های رفتار جمعی اعتراض‌آمیز پایین به نظر برسد.

^۱ Terry Boswell and William Dixon, "Dependency and Rebellion", ASR. 1990, 55(4): 540-559

^۲ تد رابرت گار، پیشین، ص ۱۳۶

^۳ رجوع کنید به: برایان اسمیت، پیشین

^۴ رجوع کنید به: محمدرضا طالبان، پیشین

۳. اجتماعات گوناگون ناراضی برای دفاع از منافعشان سازمان یابند.

۴. اقتدار حاکم شروع به تجزیه کند و از انسجام بیافتد.^۱

در تئوری بسیج منابع، گرچه عوامل بیرون از حوزه‌ی سیاست مهم شمرده می‌شوند، ولی تمامی آن‌ها از طریق دولت یا حکومت در رفتارهای جمعی خشونت‌آمیز تأثیر می‌گذارند. تغییرات ساختاری - عملکردی در حکومت‌ها، فرصت‌ها، و انگیزه‌هایی را برای بسیج سیاسی و اعتراض خشونت‌آمیز به وجود می‌آورد.^۲ بنابراین مهم‌ترین ملاحظه در تحلیل اعتراضات جمعی خشونت‌آمیز عبارت است از توانایی و قدرت سرکوب حکومت‌ها. تساهل و یا سرکوب دولت، دامنه‌ی فرصت را برای گروه‌های مخالف تغییر می‌دهد. سرکوب حکومتی، هزینه‌ی رفتار جمعی سیاسی را افزایش داده و در نتیجه، فرصت عمل مخالفان و معترضان را تنگ می‌کند. برعکس، تساهل حکومت یا تسهیل ساختاری برای بسیج منابع گروه‌های مخالف و ناراضی توسط خود حکومت، هزینه‌های عمل جمعی سیاسی را کاهش می‌دهد.

نظریه‌ی بسیج منابع، شورش‌گران را به مثابه‌ی کنش‌گران عقلانی تلقی می‌نماید که با تراز هزینه - مزایا، در صدد ایجاد تغییر در ساختارهای اقتصادی - اجتماعی هستند. در حکومت‌های با سرکوب پایین، گستره‌ی فضای باز سیاسی امکان و فرصت اعتراضات جمعی را بیش‌تر فراهم ساخته و ممکن است به تدریج اشکال معینی از اعتراضات جمعی (اعتصابات، تظاهرات، و...) بخشی از الگوی هنجاری بیان مخالفت‌ها در نظام سیاسی درآیند. در مقابل حکومت‌های با سرکوب بالا، ممکن است قادر باشند که رفتارهای جمعی سیاسی را کنترل کنند، ولی احتمال بروز اعتراضات انفجاری را نیز افزایش می‌دهند. چون اجتماعات مختلف کانال‌های نهادینه‌شده‌ای برای بیان نارضایتی‌های خود ندارند.^۳

بنابراین در حالی که انتظار می‌رود سیاست درهای باز یا سرکوب پایین حکومت‌ها، نرخ رفتارهای جمعی سیاسی را افزایش دهد، هنوز ارتباط میان سرکوب / تسهیل حکومت و خشونت و بی‌ثباتی سیاسی، نیازمند آزمون‌های دقیق و مناسب است.

از سوی دیگر، چون در نظریه‌ی بسیج منابع «دولت» یا «حکومت» محور بحث قرار می‌گیرد، جدا از «سرکوب رژیم»، باید به «نوع رژیم» نیز توجه نمود. نظام‌های حکومتی دموکراتیک، به دلیل آن که کانال‌های رسمی را برای بیان و انتقال خواسته‌ها و نارضایتی‌ها تعبیه کرده‌اند، به نظر می‌رسد با خشونت و بی‌ثباتی سیاسی کم‌تری روبه‌رو باشند و کنش‌های اعتراض‌آمیز، غالباً به شکل چالش علیه رژیم سیاسی بروز و تجلی نمی‌یابد. رژیم‌های اقتدارگرا و سوسیالیستی نیز با خشونت و بی‌ثباتی کم‌تری روبه‌رو هستند. چون میزان سرکوب بالا و هزینه‌ی عمل اعتراض‌آمیز زیاد است. بالاترین سطح خشونت و بی‌ثباتی سیاسی متعلق به کشورهایی است که دارای دولت‌های فاقد اقتدار لازم یا درگیر فرآیند دموکراتیزاسیون هستند. به عنوان مثال، پس از فروپاشی شوروی، کشورهای اروپای شرقی (که جهان‌سومی محسوب نمی‌شوند)، وارد یک رژیم گذار به دموکراسی ابتدایی شدند که منجر به سطوح بالاتری از کشمکش نسبت به رژیم‌های اقتدارگرای قبلی گردید. برخی مطالعات نیز نشان داده است که کشورهای نیمه‌دموکراتیک که فرآیند دموکراتیزاسیون را طی می‌کنند، به سمت مخاطرات افزون‌تر در بروز خشونت‌های داخلی گام برمی‌دارند.^۴

در نظریه‌ی بسیج منابع، ویژگی‌های گروه‌های مخالف حکومت یا نیروهایی که درگیر چالش‌های مختلف علیه رژیم هستند، نیز مهم و مورد توجه است. اگر گروه‌های مخالف خواهان استقلال از نظام سیاسی دولت - ملت بوده (تجزیه‌طلب‌ها) و تعدادشان کم ولی قدرتمند و

^۱ رجوع کنید به: چارلز تیلی، *از بسیج تا انقلاب* [تهران، پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵]

^۲ رجوع کنید به: ندا اسکاچپول، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی سید مجتبی روئین‌تن [تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶]

^۳ Gissinger and Gleditsch, op. cit, p332

^۴ Ibid, p335

بزرگ باشد، احتمال بروز بی‌ثباتی بیش‌تر می‌شود. جدا از تاثیر مستقیم این‌گونه گروه‌ها، تجزیه‌طلبی به‌طور غیر مستقیم نیز از طریق افزایش سرکوب رژیم بر روی خشونت و بی‌ثباتی سیاسی تأثیر می‌گذارد. پس اگر شکاف‌های اجتماعی یا افتراق‌های سیاسی مهمی در جامعه وجود داشته باشد، یکی از عواقب کلی سیاسی آن، خشونت و بی‌ثباتی سیاسی است.^۱

رویکرد دیگری که می‌توان برای تبیین بی‌ثباتی سیاسی به کار گرفت، وابستگی و نظام جهانی است. وابستگی و نظام جهانی، دو سنت نظری مشابهند که هر دو مدعی هستند ساختارهای اجتماعی کشورهای جهان‌سوم به وسیله‌ی تجربیات تاریخی استعماری، از هنگامی که به طریقی در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند، شکل گرفته و پیوندهای منجر به وابستگی آن‌ها به وسیله‌ی مبادله‌های نابرابر، سلطه‌ی سیاسی و شرکت‌های فراملیتی دائمی شده است. الگوی کلی در کشورهای وابسته (پیرامونی) عبارت از نابرابری درآمد، تضاد طبقاتی، بی‌کاری زیاد، و مازاد جمعیت در یک اقتصاد بازار شهری است.

نتایج سیاسی «وابستگی»، پیچیده و متعدد هستند و تاکنون در تحقیقات تطبیقی بین‌کشوری، به‌طور مناسبی تأیید نشده‌اند. یک فرضیه این است که «وابستگی دولت‌ها» موجب افول مشروعیت آن‌ها می‌شود و دولت‌هایی که مشروعیت آن‌ها زیر سؤال رفته، به احتمال زیاد شاهد صحنه‌ی اعتراضات و شورش‌ها علیه خود می‌باشند.

فرضیه‌ی دیگر آن است که «وابستگی» منجر به اتخاذ سیاست‌های گشایش اقتصادی (بازار آزاد) جهت نقل و انتقال سرمایه‌ی جهانی می‌شود که درجه‌ی بالای گشایش اقتصادی موجب افزایش نابرابری درآمد شده که آن هم باعث رشد تضادهای سیاسی و خشونت و بی‌ثباتی می‌گردد.

برخی نویسندگان، حتی ادعا نموده‌اند که نابرابری درآمد داخلی به صورت مستقل و بدون وجود وابستگی خارجی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی بروز شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی ندارد. آن‌ها استدلال نموده‌اند که این وابستگی اقتصادی، از سویی نابرابری درآمدی داخلی را افزایش داده و از سوی دیگر، کشورهایی که در نظام جهانی دارای موقعیت محوری هستند، از طریق انباشت مازاد و منافع و منابع بی‌شمار حاصل از مبادلات نابرابر، توانسته‌اند تا حدودی نابرابری اقتصادی داخلی را کاهش داده و از این طریق، مانع تشدید شورش‌های خشونت‌آمیز شوند.^۲

پس در مجموع می‌توان اظهار نمود که «وابستگی» و جایگاه پیرامونی در «نظام جهانی»، از طریق افزایش نابرابری و به تعویق انداختن (کند نمودن) رشد اقتصادی روی شورش‌ها و دیگر مظاهر بی‌ثباتی سیاسی اثر می‌گذارد. بر اساس پیش‌بینی محوری تئوری‌های وابستگی / نظام جهانی، «وابستگی» در کشورهای پیرامونی، منبع عمده‌ی بی‌ثباتی سیاسی بیش‌تر آنان است. به عبارت دیگر، هر قدر که وابستگی یک کشور بیش‌تر باشد، باید در انتظار سطوح بالاتری از بی‌ثباتی سیاسی بود. یعنی این فرضیه که «وابستگی اثر مستقیم و مثبت روی کشمکش سیاسی خشونت‌بار یا بی‌ثباتی سیاسی دارد»^۳.

جدا از رویکردهای نظری، باید به برخی عوامل اشاره نمود که گاهی اوقات از طریق اعطای انگیزه، توسل به خشونت را تسهیل کرده و به این سبب، به متغیر تسهیل‌کننده Facilitation شهرت دارند. مثلاً وجود پیشینه‌ی تاریخی برای منازعات جمعی خشونت‌بار به افراد آن جامعه کمک می‌کند تا در موارد مشابه، به خشونت متوسل شوند. سنت‌های فرهنگی خشونت سیاسی در یک جامعه، تسهیل‌کننده‌ی خشونت در نسل‌های بعدی است. در واقع خشونت موفقیت‌آمیز، احتمال وقوع مجدد آن را افزایش داده و تکرار این پدیده، به تدریج این

^۱ محمدرضا طالبان، پیشین، صص ۳۶ - ۳۷

^۲ Boswell, op. cit, p551

^۳ محمدرضا طالبان، پیشین، ص ۴۷

شیوه را به عنوان راه‌حل مؤثر و هنجاری برای تغییر اجتماعی درمی‌آورد. هر قدر که میزان خشونت تاریخی در یک کشور بیش‌تر باشد، احتمال بیش‌تری دارد که برخی از گروه‌های مخالف آن را مؤثر قلمداد کنند.

به طور مشخص، اگر بخواهیم به مباحث نظری که تاکنون در مورد رابطه‌ی مفاهیم اصلی این تحقیق ارائه شده بپردازیم، باید به چارچوب تبیینی که در کتاب «رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» ارائه شده است، اشاره نماییم. این چارچوب که مدل تحلیل آن به شکل ذیل است، بررسی و تبیین تأثیر رقابت سیاسی بر ارتقاء یا کاهش شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی را در سطوح رژیم و حکومت میسر می‌سازد.^۱

چارچوب تبیینی تأثیر رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی



این چارچوب تبیینی، برای بررسی تأثیر منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر بی‌ثباتی سیاسی در مقطع زمانی ۱۳۷۶ - ۱۳۸۱، می‌تواند الگوی مناسبی باشد. بر اساس این الگو، با توجه به منازعه‌ای که بین نخبگان سیاسی در سطوح حکومت، رژیم، و جامعه‌ی سیاسی رخ می‌دهد، می‌توان تأثیرات آن را بر ثبات و بی‌ثباتی سیاسی مورد بررسی قرار داد. اگرچه در این الگو، مفهوم رقابت سیاسی تعریف عملیاتی و شاخص‌سازی نشده و ما دقیقاً نمی‌دانیم که منظور از آن چیست.

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۸۶

بخش سوم

منازعات نخبگان سیاسی در ایران

موضوع منازعه‌ی نخبگان سیاسی و تأثیر آن بر بی‌ثباتی سیاسی را به نحوی می‌توان در بیش‌تر دوره‌های تاریخ ایران سراغ گرفت.

یکی از جلوه‌های برجسته‌ی تاریخ سیاسی معاصر ایران (و مشخصاً تاریخ یک سده‌ی اخیر)، بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سلیسی و کشمکش‌های گسترده، شدید، و غالباً خشونت‌آمیز سیاسی است. از قتل ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۵ شمسی، که سرآغاز تشدید بحران‌های سیاسی و اقتصادی و تضعیف حکومت استبدادی قاجار بود و سرانجام به وقوع انقلاب مشروطه انجامید، تا تشدید جناح‌بندی‌ها و کشمکش‌های سیاسی در درون نظام جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۷ش که منجر به رویارویی شدید محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان در صحنه‌ی سیاسی ایران شد و موج جدیدی از خشونت سیاسی داخلی را نیز به دنبال داشت، ایران یک سده‌ی پر از کشمکش و خشونت سیاسی را پشت سر گذاشت. جامعه‌ی ایران، نیمی از یک سده را به طور متناوب، درگیر شورش‌ها، جنبش‌ها، انقلاب‌ها، و بی‌ثباتی‌ها و هرج‌ومرج‌های سیاسی برآمده از آن‌ها و نیم دیگر را نیز به تناوب، در زیر سایه‌ی حکومت‌های اقتدارگرا و غالباً سرکوب‌گر به سر برده است. اما عمر این نوع حکومت‌ها نیز غالباً کم بوده و هیچ‌گاه از حدود پانزده سال فراتر نرفته است و معمولاً از طریق یک جنبش سیاسی یا انقلاب یا عوامل دیگری نظیر مداخله‌ی نظامی خارجی، به شدت تضعیف شده یا کاملاً فروپاشیده‌اند.^۱

اگر شاخص‌های مورد نظر ساندرز را برای دوره‌ی قبل از انقلاب نیز لحاظ کنیم، با نگاهی گذرا و کلی به آنچه در تاریخ معاصر ایران روی داده است، مشخص می‌شود که در سطوح حکومت، رژیم، و جامعه‌ی سیاسی، نظام سیاسی ایران چالش‌ها و تغییرات خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز فراوانی را به خود دیده است. وقوع دو انقلاب بزرگ سیاسی، سه کودتای موفقیت‌آمیز، تغییرات عمده در نظام حزبی کشور، تغییرات متعدد در کابینه‌ها و تعویض و سرنگونی نخست‌وزیران^۲، اقدامات تجزیه‌طلبانه (هرچند ناموفق در آذربایجان و کردستان)، چندین جنبش، شورش، و اعتراض وسیع و سراسری، ترورها و قتل‌های سیاسی (از پادشاهان و نخست‌وزیران تا شاعران و نویسندگان)، حملات چریکی متعدد (به‌ویژه در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰) و اعتصابات و تظاهرات بزرگ، همگی نشان‌گر دوره‌ای از بی‌ثباتی در جامعه‌ی ایران می‌باشد.

بی‌ثباتی سیاسی سیاسی و خشونت سیاسی به عنوان دو مشخصه‌ی پایدار - و در هم آمیخته - در حیات سیاسی یک سده‌ی اخیر ایران، خودنمایی می‌کند. این در حالی است که اتفاقاً یکی از اهداف بسیاری از تلاش‌های سیاسی، از جمله انقلاب‌ها و جنبش‌های صلح‌طلبانه، پایان دادن به یک یا هر دوی این خصیصه‌ها بوده است. اما این تلاش‌ها نیز به نوبه‌ی خود، به تداوم و بازتولید همان خصایص منتهی شده است. در این سده، از جمله در چند انقلاب سیاسی و جنبش سرتاسری که کم و بیش ایده‌های قانون‌مندی، دموکراسی، آزادی و... را نیز با خود حمل می‌کردند، همواره به دنبال تضعیف یا فروپاشی رژیم‌های

^۱ ابوالفضل دلاوری، پیشین، ص ۲۵۰

^۲ در طول تاریخ مشروطه، جمعاً ۳۹ کابینه تشکیل گردیده و دوران صدارت نخست‌وزیران در تاریخ مشروطه، به استثنای چند نفر، اندک بوده است. در طول تاریخ مشروطیت، بیش از نیمی از نخست‌وزیران، کم‌تر از یک سال بر مسند سیاسی مستقر بوده‌اند و حتی در میان این گروه، نسبت ۳۰/۸ درصد کسانی که کم‌تر از شش ماه زمام‌دار بوده‌اند، در برابر آنانی که بیش از شش ماه بر سر کار بوده‌اند (با نسبت ۲۰/۶ درصد) مورد توجه است. اگر ارقام مربوط به دو تن از نخست‌وزیران عصر مشروطه (مخبرالسلطنه‌ی هدایت و امیرعباس هویدا) را استثنا کنیم، ۴۳/۶ درصد مجموعه نخست‌وزیران، بین یک تا چهار سال اداری امور دولت‌ها را عهده‌دار بوده‌اند و از میان این گروه، بالاترین نسبت از آن رؤسای دولتی است که بین دو تا سه سال، به صورت متوالی بر سر کار بوده‌اند (با نسبت ۱۸ درصد) و پس از آن، اکثریت از آن رجالی است که بین یک تا دو سال (با نسبت ۱۵/۴ درصد) به طور متوالی عهده‌دار حکومت بوده‌اند. اگر توزیع این پدیده را در عصر مشروطیت محفوظ بداریم، خواهیم دید که اکثریت نخست‌وزیران دوران مشروطه، حکومتشان کم‌تر از یک سال می‌باشد (با نسبت ۸۵/۳ درصد) و حال آن که نسبت آنانی که بیش از یک سال بر سر کار بوده‌اند، بسیار اندک می‌باشد (با نسبت ۱۴/۷ درصد). (به نقل از شجیعی، ۱۳۷۲، ۷۶ - ۷۸)

اقتدارگرایی پیشین، موج جدیدی از درگیری‌ها و خشونت‌های سیاسی میان نیروهای متعدد رقیب رخ داده است که در نهایت، با عملیات قهرآمیز به سود یکی از نیروهای مدعی و بازسازی مجدد حکومت اقتدارگرا و سرکوب‌گر پایان یافته است.^۱

بخش بزرگی از این بی‌ثباتی، تحت تأثیر منازعه‌ی بین نخبگان سیاسی جامعه‌ی ایران روی داده است. به عبارت دیگر، منازعه‌ی نخبگان سیاسی ایران (قبل از انقلاب) می‌تواند بخشی از وجوه بی‌ثباتی جامعه‌ی ایران را تبیین نماید. اگرچه در این میان، عوامل دیگری نیز دخیل بوده‌اند.

وزن و میزان و تأثیر این عوامل را باید در یک بررسی جامع عملی، مورد بررسی قرار داد.

^۱ همان، ص ۲۵۱

فصل اول

منازعات نخبگان سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی

با تأکید بر دوره‌ی بعد از دوم خرداد ۷۶

پس از خرداد ۷۶ و روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی، تحول چشم‌گیری در روند شکل‌گیری احزاب و تشکل‌های سیاسی پدید آمد. بررسی‌های به‌عمل‌آمده نشان می‌دهد که از این تاریخ به بعد، تقاضا جهت تأسیس احزاب و گروه‌های سیاسی و نیز تشکیل سازمان‌های غیر دولتی، افزایش بسیار زیادی یافته است. تا قبل از تشکیل دولت خاتمی، تنها ۳۸ حزب، گروه، و تشکل سیاسی در کشور دارای مجوز فعالیت بودند.^۱ اما پس از دوم خرداد ۷۶، احزاب و گروه‌های سیاسی با سلیقه‌های مختلف و با دیدگاه‌های گوناگون، ظهور یافت. آمارها نشان می‌دهد که از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۷۶ تا نیمه‌ی اول سال ۸۳ - حدود هفت سال - ۱۸۲ حزب، گروه، و تشکل سیاسی از کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب، مجوز فعالیت گرفتند. در نیمه‌ی دوم سال ۷۶ و ۷۷ که مدیریت وزارت کشور بر عهده‌ی عبدالله نوری بود، به ترتیب ۸ و ۴۲ مجوز فعالیت سیاسی صادر شد. در سال‌های ۷۸، ۷۹، و ۸۰ که دولت اول سید محمد خاتمی پایان یافت، به ترتیب ۱۹، ۲۱، ۴۵ پروانه‌ی فعالیت سیاسی صادر گردید. در دولت دوم خاتمی تا آذر ماه ۸۳ نیز حدود ۹۰ مجوز فعالیت به احزاب و تشکل‌های سیاسی اعطا شده است.^۲

در مقطع مذکور از سال ۷۶ - ۸۳، ۲۳۲ پروانه‌ی فعالیت برای دفاتر استانی و شهرستانی احزاب و تشکل‌های سیاسی صادر شد. در حالی که در مقطع قبل از دوم خرداد ۷۶، تنها دو مورد مجوز فعالیت برای احزاب در شهرستان‌ها صادر شده است.

تعداد تشکل‌های سیاسی و صنفی قبل و بعد از دوم خرداد ۷۶

ردیف	نوع مجوز	قبل از دولت خاتمی (قبل از شهریور ۷۶)	بعد از دولت خاتمی (از شهریور ۷۶ تا شهریور ۸۳)
۱	پروانه‌ی فعالیت تشکل‌های حزبی و سیاسی	۳۸	۱۸۳
۲	پروانه‌ی فعالیت به دفاتر استانی و شهرستانی احزاب و تشکل‌ها	۲	۲۳۲
۳	پروانه‌ی فعالیت به تشکل‌های صنفی و تخصصی	۹۰	۱۸۳
۴	پروانه‌ی فعالیت به دفاتر استانی و شهرستانی تشکل‌های صنفی و تخصصی	-	۸۰
۵	پروانه‌ی فعالیت به تشکل‌های اقلیت‌های دینی	۲۲	۲۵
۶	پروانه‌ی فعالیت به تشکل‌های زنان	۳	۱۰
۷	مجوز برپایی راهپیمایی سیاسی و تجمع	-	۱۰۱

^۱ بر اساس گزارشی که کمیسیون ماده‌ی ۱۰ قانون فعالیت احزاب و جمعیت‌ها تهیه و تدوین نموده است، از تعداد فوق، تنها ۳۳ حزب و گروه سیاسی به ثبت رسیده‌اند و دارای پروانه‌ی فعالیت می‌باشند. بر اساس گزارش مذکور، اولین تشکلی که به ثبت رسیده است، جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که با دبیرکلی خانم زهرا مصطفوی در تاریخ ۶۸/۴/۱۲ رسماً فعالیت خود را آغاز نموده است و آخرین آن‌ها، جامعه‌ی اسلامی ناصحین قم می‌باشد که در تاریخ ۷۶/۱/۲۵ با دبیرکلی آقای عبداللهی به ثبت رسیده است.

^۲ مجموعه‌ی خبرنامه‌ی نمایشگاه دستاوردهای وزارت کشور و سازمان‌های تابعه (۷۶ - ۸۳)، روابط عمومی وزارت کشور، آذر ماه ۸۳

همان‌گونه که آمارهای فوق نشان می‌دهد، از نظر کمی، احزاب و تشکل‌های سیاسی از خرداد ۷۶ به بعد، نسبت به دوره‌های قبل رشد قابل توجهی داشته‌اند. از نظر کیفی و میزان فعالیت نیز در دوران مذکور، نسبت به قبل چنین وضعی را می‌توان شاهد بود. گروه‌های سیاسی فعال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا انحلال حزب جمهوری اسلامی (۵۷ - ۶۶) عمدتاً به حزب جمهوری اسلامی، جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحصر می‌شد. این سه گروه سیاسی در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی و در مجلس اول، به شکل هم‌سو و متحد فعالیت داشته و مهم‌ترین عرصه‌ها برای فعالیت نیروهای معتقد به انقلاب بودند. ولی با اتفاقاتی که بعدها رخ داد، زمینه‌های اختلاف در آن‌ها به وجود آمد که طی آن، حزب جمهوری اسلامی و جامعه‌ی روحانیت در یک سو، و سازمان مجاهدین در سوی دیگر قرار گرفتند. پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی تا خرداد ۷۶، از میان احزاب و گروه‌های موجود در جامعه، تنها چهار گروه به صورت فعال در مسائل جامعه مشارکت داشتند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

۱. جامعه‌ی روحانیت مبارز و تشکل‌های هم‌سو با آنان (نظیر جمعیت مؤتلفه‌ی اسلامی و جامعه‌ی اسلامی مهندسين و...)
۲. مجمع روحانیون مبارز تهران
۳. حزب کارگزاران سازندگی
۴. جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی

اما بعد از خرداد ۷۶، هم‌زمان با افزایش کمی احزاب و گروه‌های سیاسی، فعالیت آن‌ها نیز در عرصه‌ی جامعه گسترش یافت. پس از دوم خرداد ۷۶، گروه‌ها و احزاب سیاسی کشور در قالب دو طیف چپ و راست، و یا به عبارتی اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، به فعالیت‌های سیاسی خود سرعت بخشیدند. طیف اول که به جبهه‌ی دوم خرداد نیز معروف است، از هیجده گروه و تشکل سیاسی تشکیل می‌شد. این گروه‌ها، علی‌رغم اختلاف‌نظرهای فراوان در سطوح و مسائل مختلف، در دو چیز اشتراک نظر داشتند: حمایت از خاتمی و مقابله با رقیب سیاسی (جناح راست).

مهم‌ترین این گروه‌ها عبارت بودند از: مجمع روحانیون مبارز تهران، انجمن اسلامی معلمان، خانه‌ی کارگر، حزب همبستگی ایران اسلامی، جبهه‌ی ملی مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، مجمع اسلامی بانوان، جمعیت زنان جمهوری اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، شورای هماهنگی گروه‌های خط امام (ره)، انجمن اسلامی مهندسان ایران، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها، انجمن اسلامی جامعه‌ی پزشکی ایران، مجمع مدرسان و محققان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مجمع ادواری نمایندگان مجلس شورای اسلامی و حزب کارگزاران سازندگی ایران^۱.

طیف راست، دومین طیف قدرتمند و فعال عرصه‌ی سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی ایران در این دوره محسوب می‌گردد. این طیف که در رأس آن، جامعه‌ی روحانیت مبارز قرار دارد، خود نیز از گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی مختلفی تشکیل شده که در دوره‌ی مذکور، در تعامل و منازعه با طیف چپ قرار داشته است. مهمترین تشکل‌ها و گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی این طیف، به صورت زیر بوده است^۲:

۱. جمعیت مؤتلفه‌ی اسلامی که عسکراولادی و بادامچیان از چهره‌های برجسته‌ی آن هستند
۲. جامعه‌ی اسلامی مهندسين که مرتضی نبوی، باهنر، و غفوری‌فرد از چهره‌های شاخص آن هستند
۳. جامعه‌ی زینب

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۳۷۵

^۲ حجت مرتجی، مقدمه‌ای بر شناخت جناح‌بندی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، مندرج در مجموعه‌ی مقالات رویارویی اندیشه‌ها، ج ۱ [تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹]، ص ۴۳۱

۴. انجمن اسلامی پزشکان
۵. جامعه‌ی اسلامی کارگران
۶. انجمن اسلامی اصناف بازار تهران
۷. جامعه‌ی اسلامی دانشگاهیان که عباس پور، جاسبی، و هاشمی گلپایگانی از افراد برجسته‌ی آن بودند
۸. جامعه‌ی اسلامی دانشجویان
۹. جامعه‌ی اسلامی فرهنگیان
۱۰. جامعه‌ی وعاظ تهران
۱۱. کانون اسلامی فارغ‌التحصیلان شبه‌قاره‌ی هند

فصل دوم

شکل‌گیری منازعه‌ی بین نخبگان سیاسی

به اعتقاد صاحب‌نظران، انتخابات مجلس پنجم (۱۳۷۴)، بعد از انتخابات دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی، نخستین انتخاباتی بود که با رقابت جدی میان نیروهای سیاسی رقیب و همچنین حساسیت‌های قابل ملاحظه از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی همراه بود. بارزتر شدن مرزبندی‌ها - دست‌کم از لحاظ مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی در میان نیروهای سیاسی درگیر - وجود یک فضای نسبتاً باز مطبوعاتی و برخورداری هر یک از نیروهای درگیر از نشریات متعدد، از جمله عواملی بودند که به این انتخابات گرمای قابل ملاحظه‌ای بخشیدند. در این رقابت انتخاباتی، جناح راست در تبلیغات انتخاباتی خود، بر مسائلی نظیر مقابله با تهاجم فرهنگی و جلوگیری از نفوذ دوباره‌ی «لیبرال‌ها» و «نامحرمان» به درون نظام و مجلس سخن می‌گفت که این مفاهیم، غالباً متوجه جناح رقیب بود. جناح مقابل (ائتلاف کارگزاران و گروه‌های خط امام)، روزنامه‌های پرنفوذی نظیر سلام و همشهری را در دست داشتند و در تبلیغات خود، جناح رقیب را به «انحصارطلبی»، «سوءاستفاده از نهادهای قانونی برای اهداف گروهی»، «احتمال دست زدن به تقلب‌های انتخاباتی»، و... متهم می‌نمودند. کاندیداهای این جناح، به‌ویژه کاندیداهای زن که تعداد آن‌ها نسبت به دوره‌های پیش افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته بود، در تبلیغات خود معمولاً بر «احقاق حقوق زنان»، «کاهش محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی» و... تأکید می‌کردند. به هر حال، رقابت نزدیک جناح‌های درگیر، انتخابات را در بیش‌تر حوزه‌های انتخاباتی به دوره‌ی دوم کشاند.^۱ نتیجه‌ی این انتخابات، سرانجام با حضور اکثریت نمایندگان جناح راست در مجلس، به نفع این جناح تمام شد. می‌توان گفت این انتخابات، مقدمه‌ای بود بر آغاز منازعه‌ی بین طیف جدیدی از نخبگان سیاسی که با برگزاری انتخابات هفتمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری به اوج خود رسید.

در انتخابات مجلس پنجم، علاوه بر جناح راست، کارگزاران سازندگی و جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی، که در بهمن ماه ۱۳۷۴ اعلام موجودیت کرده بود، از جناح چپ نیز ائتلافی موسوم به نیروهای خط امام متشکل از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها، برای شرکت در انتخابات نامزد معرفی کردند. ولی مجمع روحانیون مبارز در انتخابات به طور رسمی شرکت نکرد. به‌علاوه نهضت آزادی نیز ده نفر نامزد معرفی کرد که تنها چهار نفر از آن‌ها - ابوالفضل بازرگان، حسین فرید اعلم، عزت‌الله سحابی، و محمد بسته‌نگار - تأیید صلاحیت شدند. اگرچه آن‌ها به دلیل اعتراض به رد صلاحیت شش نفر نامزد دیگرشان، از شرکت در انتخابات انصراف دادند. در انتخابات مجلس پنجم، جناح چپ همچنان بر ضد نظارت استصوابی شورای نگهبان موضع تبلیغاتی گرفت. جناح راست، کارگزاران را متهم به استفاده‌ی حزبی از امکانات شهرداری تهران و پیروی از لیبرالیسم نمود و کارگزاران رقبای خود را به انحصارطلبی متهم کردند و نهضت آزادی نیز با چپ و کارگزاران هم‌صدا گردید. این وضعیت رقابتی، موجب گردید که طی دو مرحله‌ی انتخابات مجلس پنجم، سه گروه شرکت‌کننده بتوانند تعدادی از نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. حضور نمایندگان راست با تعدادی بالغ بر ۱۰۵ تا ۱۴۰ نماینده، کارگزاران و گروه‌های خط امام و تشکل‌های کارگری بر روی هم با حدود ۱۱۰ نماینده، و مستقل‌ها با حدود ۳۰ تا ۴۰ نماینده، حاکی از آن است که شرکت‌کنندگان، نمایندگان خود را از فهرست‌های مختلف انتخاب کرده بودند. در نتیجه‌ی حضور نمایندگان مختلف، رقبای سیاسی در مجلس پنجم سه فراکسیون تشکیل دادند؛ فراکسیون جناح راست که دارای اکثریت بود و فراکسیون حزب‌الله نامیده شد؛ فراکسیون کارگزاران، گروه‌های خط امام و تشکل‌های کارگری که فراکسیون مجمع

^۱ ابوالفضل دل‌آوری، پیشین، ص ۴۵۱

حزب‌الله نامیده شدند، و نمایندگان غیر وابسته به هر دو فراکسیون که مستقل نام گرفتند. به این ترتیب، جناح راست در مجلس پنجم، به اکثریت نسبی دست یافت.^۱

انتخابات مجلس پنجم پیش‌درآمدی بود بر آنچه یک سال بعد در انتخابات هفتم ریاست‌جمهوری اتفاق افتاد. گروه‌های سیاسی کشور هر کدام با حمایت از چهار کاندیدای موجود - ناطق‌نوری، خاتمی، ری‌شهری، و زواره‌ای - با شدت تمام وارد کارزار انتخاباتی شدند. مهم‌ترین آن‌ها سید محمد خاتمی و علی‌اکبر ناطق‌نوری، به ترتیب از حمایت دو طیف چپ و راست برخوردار بوده و عملاً دو کاندیدای دیگر را به حاشیه راندند. طیف چپ که بعد از انتخابات مجلس پنج تا حدی از انزوای خارج شده بود، نخست کوشیدند میرحسین موسوی را به عنوان کاندیدا وارد صحنه کنند که ایشان از این کار سر باز زدند. کاندیدای بعدی جناح چپ، سید محمد خاتمی بود. خاتمی با توجه به سوابق، ویژگی‌ها، و گرایش‌هایی که داشت، به‌سرعت مورد حمایت دانشگاهیان، هنرمندان، و روشنفکران قرار گرفت. گروه کارگزاران هم که در ابتدا طرح تغییر قانون اساسی و ریاست‌جمهوری مجدد هاشمی رفسنجانی را مطرح کرده بود، به صف حامیان خاتمی پیوست به این ترتیب، ائتلاف قدرتمندی میان نیروهای میانه‌رو و چپ اسلامی ایجاد شد.

خاتمی با حمایت از جانب گروه‌های مختلف سیاسی، تبلیغات خود را بر روی توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی متمرکز ساخت و بر ضرورت تقویت «جامعه‌ی مدنی»، «قانون‌گرایی»، «حقوق زنان»، و «جوانان» و سرانجام، تنش‌زدایی در روابط خارجی تأکید کرد. این شعارها این بار نه تنها از سوی روزنامه‌های پرنفوذ متعلق به کارگزاران و چپ اسلامی، بلکه بیش از آن از طریق مباحث عمومی و به‌ویژه از سوی محافل دانشگاهی و روشنفکری، دانشجویان و دانش‌آموزان و مردم کوچه و بازار، فضای عمومی را در بر گرفت. شخص خاتمی نیز در جریان فعالیت‌ها و سخنرانی‌های انتخاباتی خود، به صورتی شخصیتی متین جلوه کرد و از محبوبیت سریع و وسیعی برخوردار شد. در مجموع، گروه‌های مختلفی از مردم با دریافت‌ها و انگیزه‌های گوناگون، به جانبداری از خاتمی برخاستند. حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم که در طول سال‌های گذشته به تدریج انگیزه‌ی مشارکت در امور سیاسی و انتخابات را از دست داده بودند، در میان این گروه‌ها دیده می‌شوند. صرف‌نظر از امیدواری‌هایی که شعارها و نویدهای خاتمی برای این گروه‌ها، به‌ویژه زنان، جوانان، و روشنفکران ایجاد کرده بود، یک موضوع دیگر نیز نقش مهمی در گرایش گروه‌های مختلف مردم، به‌ویژه گروه اخیر به خاتمی ایفا کرد و آن، بازتاب ویژگی‌های آرامش سیاسی در این انتخابات و همچنین شیوه‌های تبلیغاتی رقبای خاتمی بود. خاتمی با توجه به موقعیت، برنامه‌ها، و شعارهایش به عنوان منتقد و مخالف وضع موجود و منادی دگرگونی‌های اساسی، به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شد. حتی در زمینه‌ی مسائل اقتصادی نیز اگرچه خاتمی اصولاً در برنامه‌ها و تبلیغات خود تأکید چندانی بر آن‌ها نکرده بود، اما باز هم توده‌ی مردم به دلیل ناخرسندی از وضع موجود اقتصادی، روی کار آمدن خاتمی را به مثابه‌ی احتمالی برای بهبود اوضاع اقتصادی خود تلقی کردند. از سوی دیگر، مهم‌ترین رقیب خاتمی، یعنی علی‌اکبر ناطق‌نوری (رئیس وقت مجلس) در افکار عمومی ایران به عنوان کاندیدای گروه حاکم و مدافع وضع موجود تلقی می‌شد. ناطق‌نوری از مدت‌ها پیش از ورود خاتمی به عرصه‌ی رقابت انتخاباتی، با مسافرت‌های پی‌درپی به گوشه و کنار کشور و با سخنرانی‌ها و اظهارنظرهایی که در مورد مسائل مختلف انجام می‌داد، عملاً به عنوان یک نامزد انتخاباتی شناخته می‌شد و در جریان تبلیغات رسمی انتخاباتی، آشکارا از سوی رسانه‌ها و حتی برخی تریبون‌های نماز جمعه و... حمایت می‌شد. گروه‌ها و محافل طرفدار ناطق‌نوری در جریان تبلیغات انتخاباتی، بیش از آن که بر برنامه‌های خاص کاندیدای خود تأکید کنند، به مخالفت با برنامه‌های رقیب او (خاتمی) پرداختند.

تبلیغات دقیق و اندیشیده‌شده‌ی طرفداران خاتمی و اقدامات مطبوعات و اشتباهات تبلیغاتی طرفداران ناطق‌نوری، یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی خاتمی در هفتمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶ بود. اما باید توجه داشت تبلیغات، مهم‌ترین عامل پیروزی خاتمی نبود. پیروزی خاتمی را شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه ورق زد. این شرایط ریشه در دوران پس از انقلاب و عمدتاً شرایط به

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۳۸۵

وجود آمده در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی داشت. انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ به عنوان رئیس جمهور و سیاست‌های وی، اهمیتی در خور و همسان با تغییر رهبر داشت. آقای هاشمی رفسنجانی با ایده‌ها، شعارها، برنامه‌ها، و نیروهای تقریباً جدید وارد عمل شد. در اثنای فوت امام (ره) و روی کار آمدن آقای هاشمی رفسنجانی، یک تغییر اساسی نیز صورت گرفت و آن، تضعیف هرچه بیشتر جناح رادیکال موسوم به چپ بود. این جناح، با توجه به ائتلاف تکنوکرات‌ها و جناح راست و نیز با تمام دوره‌ی نخست‌وزیر چپ‌گرای دوران دفاع مقدس، میرحسین موسوی، به شدت تضعیف شد. جناح چپ که تنها مجلس سوم را در دست داشت، با انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس، این حوزه‌ی قدرت را نیز از دست داده و فعالیت‌های خود را تا حد زیادی به تعطیلی کشاند. به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی تغییرات عمیقی را در ایران به وجود آورده و اثرات پایداری را بر جای گذاشت. سیاست‌های آقای هاشمی، به‌ویژه در زمینه‌ی اقتصادی، نقش به‌سزایی در تغییر ارزش‌ها و هنجارهای جامعه و همچنین ایجاد ناهماهنگی بین ارزش‌ها و واقعیت‌های محیطی داشت؛ به گونه‌ای که ما نتایج کوتاه‌مدت این سیاست‌ها را در فضای حاکم بر جامعه‌ی ایران، در شب دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌بینیم.^۱

شرایط حاکم بر ایران پس از جنگ و مشکلات ناشی از آن، دولت آقای هاشمی را به سمت اعمال سیاست‌های جدیدی در بعد اقتصاد کشاند. سیاست‌های اعمال‌شده توسط دولت آقای هاشمی در زمینه‌ی آن، نقش ویژه‌ای داشت و از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود. یکی از مهم‌ترین اقدامات در این زمینه، خصوصی‌سازی بود. سیاست خصوصی‌سازی پی‌آمدها و اثرات خاصی را بر جای گذاشت. روح خصوصی‌سازی مستلزم نزدیکی به سیاست بازار آزاد است و لذا ارزش‌هایی که بیش‌تر این جهانی بوده و به مادیات و مسائل زمینی توجه دارد. سیاست خصوصی‌سازی و بیش‌تر شعارها و تبلیغها برای اجرای بهتر آن، رونق ویژه‌ای به فضای اقتصادی کشور داده و تحولات جدی ایجاد کرد. در مجموع، این رونق اقتصادی می‌بایست از دو جهت تحول ایجاد می‌کرد: یکی در زمینه‌ی ارزش‌ها و دیگری در مورد وضع اقتصادی و معیشتی مردم. این رونق در بعد اول، تقریباً موفق عمل کرد و توانست در به وجود آمدن ساختار ارزشی جدید که مبتنی بر تولید و ثروت بود، نقش مهمی داشته باشد. اما در بعد دوم، یعنی بهبود وضعیت معیشتی و اقتصادی عموم مردم، از موفقیت خوبی برخوردار نبود و تنها وضعیت قشر اندکی را بهبود بخشید؛ به نوعی که این عده، قشر جدیدی را در جامعه‌ی ایران ایجاد کردند که از آنان به عنوان طبقه‌ی «تازه‌به‌دوران‌رسیده» یاد می‌شود.^۲

همین قشر تازه‌به‌دوران‌رسیده و به عبارت دقیق‌تر، طبقه‌ی متوسط جدید بود که پایگاه عمده‌ی اجتماعی جنبش موسوم به جنبش دوم خرداد را شکل داد و به حامی عمده‌ی سیاست‌ها و شعارهای «قانون‌گرایی»، «جامعه‌ی مدنی»، و «مردم‌سالاری» آقای خاتمی تبدیل شد. جای تعجب نیست هنگامی که اعضای این طبقه، از نظر اقتصادی به موقعیت نسبتاً خوب و تثبیت‌شده‌ای رسیدند، به حامیان اصلی توسعه‌ی سیاسی تبدیل شدند و خواهان مشارکت در سیاست گردیدند؛ مشارکتی که دولت آقای هاشمی نتوانسته بود به آن جامه‌ی عمل ببوشاند. در چنین فضای اجتماعی، آقای خاتمی و حامیان نزدیکش، «توسعه‌ی سیاسی» را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داده و توانستند اعضای این قشر اجتماعی را به نفع برنامه‌های خود بسیج کنند. سیاست‌های آقای هاشمی در زمینه‌ی فرهنگی نیز فضا را تا حدودی بازتر از قبل نمود. اگرچه در این زمینه، تحولات به‌وجودآمده، به اندازه‌ی تحولات اقتصادی خوب نبود. اما به هر حال، رواج اقتصاد بازار و فرهنگ مصرفی به همراه خود یک سری تحولات فرهنگی - سیاسی را در لایه‌های درونی اجتماعی ایجاد کرد که نمودهای اندکی نیز در همان مقطع زمانی داشت. لذا تحول جزئی را در زمینه‌ی آزادی‌ها نیز شاهد هستیم، به گونه‌ای که یکی از مشخصات این دوره، افزایش برخی آزادی‌ها می‌باشد. با اجازه‌ی رسمی دولت، نشریات متعددی منتشر شدند. انتشار یک سری از نشریات که تقریباً متعلق به گروه‌های بیرون از حاکمیت بودند، نظیر مجله‌ی «ایران فردا» به عنوان ارگان فعالان ملی - مذهبی و همچنین مجلاتی نظیر کیان، نگاه نو، آدینه، دنیای سخن، تکاپو، گفت‌وگو، و روزنامه‌های سلام و جهان اسلام، که مربوط به اپوزیسیون و درون حاکمیت می‌شدند، و نیز گسترش ارتباطات

^۱ ناصر قبادزاده، روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه‌ی دوم انقلاب [تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک، ۱۳۸۱]، ص ۱۲۹

^۲ همان، ص ۱۳۲

با جهان خارج و گسترش وسایل ارتباط جمعی، تغییرات جمعیتی (نظیر جوان‌تر شدن جامعه و گسترش جمعیت)، افزایش شهرنشینی، افزایش نرخ باسوادی، گسترش دانشگاه‌ها و تعداد دانشجویان و... همگی به عنوان شرایط و زمینه‌های مساعد اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شدند که پیروزی آقای خاتمی در هفتمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری را با فاصله‌ی چشم‌گیری از رقیبانش رقم زدند.^۱

وضعیت آرای کاندیداهای هفتمین دوره‌ی ریاست جمهوری

ردیف	نام و نام خانوادگی کاندیدا	تعداد آرای مأخوذه	درصد آراء	تمایلات جناحی و حزبی کاندیدا
۱	سید محمد خاتمی	۲۰,۰۷۸,۱۷۸	۶۹/۰۵	چپ
۲	علی اکبر ناطق نوری	۷,۲۴۲,۸۵۹	۲۴/۹۱	راست
۳	سید رضا زواره‌ای	۷۷۱,۴۶۰	۲/۶۵	مستقل
۴	محمد ری شهری	۷۴۲,۵۹۸	۲/۵۵	جمعیت دفاع از ارزش‌ها

کل آرای مأخوذه: ۲۹,۰۷۶,۰۶۱

همان‌گونه که ملاحظه نمودیم، ریشه‌ها و زمینه‌های ظهور پدیده‌ای به نام دوم خرداد به گذشته بازمی‌گردد. بدین‌گونه که: برخی از شعارهای انقلاب اسلامی به دلایل مختلف اجتماعی و ساختاری، فرصت ظهور و بروز مطلوبی نیافته بود. شرایط حاکم بر جامعه‌ی بعد از انقلاب و خصوصاً جنگ، بحث کنترل و تمرکز را پدید آورده و مسأله‌ی احقاق مطلوب حقوق فردی در قالب حقوق مدنی و سیاسی را به تعویق انداخت. سیاست‌های بعد از جنگ نیز در کنار این زمینه‌ی مساعد، در شکل‌گیری این پدیده تأثیر گذاشت. توسعه‌ای که با عنوان توسعه‌ی اقتصادی اعمال شد، اولاً توسعه‌ی فرهنگی به معنای عام آن را در بر نمی‌گرفت. این توسعه، همچنین «یک‌سویه» بود؛ به طوری که به توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی، به معنای خاص، یعنی به مشارکت و آزادی در سطوح مختلف بی‌توجه بود و مشارکت اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی را نمی‌طلبید و حتی اگر بحث مشارکت هم مطرح می‌شد، تنها مشارکت اقتصادی، آن هم در سطح اجرایی مطرح بود. موضوع بعدی این بود که این الگوی توسعه‌ی اقتصادی در خود توسعه هم اشکال داشت. یعنی علاوه بر اشکال در ملزومات سیاسی در اصل ملزومات اقتصادی هم سرشار از اشکال بوده، و به مقولاتی مانند «رفاه» و «عدالت اجتماعی» و «محرومیت‌زدایی» بی‌توجه بود. از این رو، نه تنها محرومیت‌زدایی صورت نگرفت، بلکه محرومیت جدیدی را نیز ایجاد کرد. وقتی «توسعه‌ی آمرانه» و از بالا به پایین و بی‌توجه به مردم اعمال شود، مردم مترصد فرصت خواهند بود که به گونه‌ای به این بی‌اعتنایی به مشکلات اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی خودشان پاسخ دهند. بنابراین بخشی از جریان دوم خرداد به برنامه‌های تدوین‌شده، اما اجرانشده‌ی دوران انقلاب اسلامی مربوط می‌شد که به دلایل خاصی در دوران پس از انقلاب و شرایط جنگ، فرصت اجرا پیدا نکرد. در صورتی که در اصول مترقی قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. بعد دیگر سیاست‌های دوران اقتصادی، شتابان بودن آن است. یعنی جدای از دستاوردهای دوران توسعه، که ارزشمند نیز می‌باشد، باید گفته شود الگوی توسعه‌ی اقتصادی دولت سازندگی، خیلی شبیه به الگوی شبه‌مدرنیستی، با همان خصلت‌ها و سازوکارها بود. بنابراین همان‌گونه که انقلاب ۲۲ بهمن پاسخ و مقابله‌ای علیه آن الگو بود، دوم خرداد هم واکنش طبیعی علیه الگوی دوره‌ی سازندگی می‌باشد.^۲

قبل از ورودی به بحث شاخص‌های منازعه‌ی نخبگان سیاسی و تشریح آن‌ها، ذکر این نکته لازم است که به زعم نگارنده، منازعه‌ی نخبگان سیاسی در برخی عرصه‌ها با موضوع بیش‌تری قابل شناسایی است و می‌توان آن را شاخص‌سازی کرد. شاخص‌هایی نظیر استیضاح، رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی، توقیف نشریات، پرخاش‌گری غیر معمول و... که در بخش اول تحقیق بیان نمودیم، لذا در این جا اصولاً

^۱ همان، ص ۱۳۳

^۲ عماد افروغ، چالش‌های کنونی ایران [تهران، پژوهش‌گاه هنر اسلامی، انتشارات سوره، ۱۳۸۰]، صص ۲۴۸ - ۲۴۹

بحث این که در استیضاح یا رد صلاحیت و یا توقیف نشریات، حق با کدام بخش از نخبگان سیاسی و یا کدام جناح بوده است، اصلاً مطرح نیست.

در این بخش از تحقیق، تنها بحث بر سر این است که در دوره‌ی بعد از خرداد ۷۶، منازعات نخبگان سیاسی گسترش یافته و این منازعه را می‌توان به‌خوبی در برخی عرصه‌ها با آمار و ارقام نشان داد و می‌توان ارتباط آن را با بی‌ثباتی سیاسی به‌آزمون کشید.

الف - استیضاح

استیضاح، از نظر حقوقی، مهم‌ترین ابزار نظارتی قوه‌ی مقننه بر قوه‌ی مجریه محسوب می‌شود. در روند عادی اداره‌ی جامعه بر اساس اصول دموکراسی و حاکمیت مردم، استیضاح به خودی خود، شاخصی برای منازعه محسوب نمی‌گردد. چرا که نمایندگان، بر اساس وظیفه و جایگاه نمایندگی خود، حق دارند وزیران را که به نظر آنان کارایی لازم ندارند و یا در اداره‌ی امور کوتاهی می‌نمایند، استیضاح نموده و رأی عدم اعتماد بدهند. اما استیضاح در عین حال، مهم‌ترین شاخص برای منازعه بین نخبگان سیاسی نیز محسوب می‌شود. هنگامی که نمایندگان در امر استیضاح انگیزه‌ی سیاسی داشته و عمدتاً در راستای به چالش کشیدن دولت دست به استیضاح می‌زنند، بروز منازعه بین دولت - که از وزاری تشکیل شده که اکثریت آن از جناح پیروز انتخابات می‌باشد - و مجلس را شاهد خواهیم بود. استیضاح، در این صورت، اوج چالش قانونی بین جناح‌های موجود در جامعه و به عبارت دقیق‌تر، بین نخبگان سیاسی وفادار به جناح‌های سیاسی است. انگیزه‌ی سیاسی داشتن استیضاح را می‌توان از نطق‌های نمایندگان موافق و مخالف استنباط کرد. خوش‌بختانه در حال حاضر، مجموعه‌ای دوجلدی از اسناد و سوابق استیضاح در پنج دوره‌ی مجلس به چاپ رسیده است که در این زمینه، می‌تواند راهنما باشد.^۱ اما در عین حال، سیاسی بودن از ترکیب مجلس و دولت، مغایرت دیدگاه اکثریت نمایندگان با دیدگاه سیاسی وزیر استیضاح‌شده، تاریخ استیضاح وزیر در زمان فعالیت، و یا مدت فعالیت مجلس در زمان استیضاح، و تعداد استیضاح‌ها در یک دوره نیز استخراج کرد. از ابتدای تشکیل مجلس پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۸۳، چهارده مورد استیضاح به‌طور رسمی در صحن مجلس صورت گرفته است که از این چهارده استیضاح، سه مورد آن به رأی عدم اعتماد مجلس و برکناری وزیر منجر شده است. هفت مورد از چهارده مورد استیضاح انجام‌گرفته، بین سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۳ در دوران دولت آیت‌الله خامنه‌ای (دو مورد)، مهندس میرحسین موسوی (یک مورد)، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (چهار مورد)، و هفت مورد نیز در دوران دولت سید محمد خاتمی انجام گرفته است. به عبارت دیگر، تعداد استیضاح‌های انجام‌گرفته‌شده در دوران دولت آقای خاتمی برابر است با تمامی استیضاح‌های انجام‌شده در دولت‌های قبل از ایشان.

استیضاح شهاب گنابادی، وزیر مسکن و شهرسازی، اولین استیضاح پس از انقلاب اسلامی بود که در دوره‌ی اول مجلس و در ۱۱ آبان ۱۳۶۱ انجام پذیرفت. در جلسه‌ی مجلس که ریاست آن بر عهده‌ی اکبر هاشمی رفسنجانی بود، نمایندگان مجلس اول در پانزدهم آبان ۱۳۶۲ در دومین استیضاح خود، علی‌اکبر ناطق‌نوری را به صحن علنی کشانده و او را استیضاح نمودند. در حالی که مجلس دوم استیضاحی به خود ندید، اما در مجلس سوم، بهزاد نبوی به عنوان وزیر صنایع سنگین به مجلس فراخوانده شد تا سومین وزیر استیضاح‌شده پس از انقلاب نام گیرد. بهزاد نبوی در ۲۹ مرداد ۱۳۶۸، در حالی که یک هفته به پایان دوران دولت هاشمی رفسنجانی مانده بود^۲ (دولت جدید، هفتم شهریور ۱۳۶۸ آغاز به کار کرد)، در مجلس حاضر شد و در مقابل نمایندگان استیضاح‌کننده از خود دفاع کرد که در این زمان، مهدی کروبی، ریاست مجلس را بر عهده داشت. در مجلس سوم، دو استیضاح دیگر هم انجام شد. ایرج فاضل و محمدعلی نجفی، وزرای

^۱ این مجموعه، از طریق واحد پژوهشی انتشارات روزنگار، با همکاری فاطمه طبری قاضی، تحت عنوان *استیضاح در نظام سیاسی ایران*، در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.

^۲ اشتباه (قطعاً ناخواسته) از متن کتاب است. در آن زمان، یک هفته به پایان دوران دولت میرحسین موسوی مانده بود؛ نه هاشمی رفسنجانی. چنانچه در جدول مندرج در صفحه‌ی آینده نیز ذکر شده است. - کتابخانه‌ی مجازی گرداب.

بهداشت و درمان و آموزش و پرورش دولت اکبر هاشمی رفسنجانی بودند که طرح استیضاح آنان در مجلس سوم امضا و به اجرا گذاشته شد. مجلس چهارم نیز محمد سعیدی کیا، وزیر راه و ترابری، و حسین محلوچی، وزیر معادن و فلزات را استیضاح کرد. محمد سعیدی کیا در سال اول مجلس چهارم (۱۱ اسفند ۱۳۷۱) و حسین محلوچی در سال سوم (۲۳ آذر ماه ۱۳۷۳) استیضاح شدند. جنجالی ترین استیضاح های تاریخ پارلمان انقلاب اسلامی، در مجلس پنجم اتفاق افتاد که طی آن، عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی، وزاری کشور و فرهنگ و ارشاد اسلامی، استیضاح شدند. در حالی که حدود نه ماه از زمان وزارتش نمی گذشت، مجلس پنجم او را در آخرین روز بهار ۱۳۷۷ استیضاح کرد. در دومین استیضاح مجلس پنجم در نزدیک به یک سال پایانی، یازدهم اردیبهشت ۱۳۷۸، این مجلس انجام شد. در مجلس ششم، در حالی که اکثریت نمایندگان هوادار دولت بودند، چهار استیضاح - بیشترین استیضاح در طول دوران های مجلس - صورت گرفت. علی عبدالعلی زاده، مسعود پزشکیان، مرتضی حاجی، و احمد معتمدی، وزیران مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و پست و تلگراف و تلفن، در مجلس ششم استیضاح شدند. علی عبدالعلی زاده، وزیر مسکن، در سال سوم و سه وزیر دیگر، هر سه در سال آخر مجلس ششم استیضاح شدند.^۱

وضعیت استیضاح وزرای پس از انقلاب تا پایان دولت هاشمی رفسنجانی (۱۳۵۷ - ۱۳۷۶)

ردیف	نام و نام خانوادگی وزیر	نام وزارت
۱	شهاب گنابادی	مسکن
۲	علی اکبر ناطق نوری	کشور
۳	بهزاد نبوی	صنایع سنگین
۴	ایرج فاضل	بهداشت، درمان، و آموزش پزشکی
۵	محمدعلی نجفی	آموزش و پرورش
۶	محمد سعیدی کیا	راه و ترابری
۷	حسین محلوچی	معادن و فلزات

نتیجه استیضاح	وضعیت رأی اعتماد			شماره جلسه مجلس	مدت فعالیت وزیر در زمان استیضاح	مدت فعالیت مجلس هنگام استیضاح	مجلس استیضاح کننده	رئیس مجلس	رئیس دولت وقت	تاریخ استیضاح
	موافق	مخالف	ممتنع							
ابقا	۱۰۱	۵۷	۱۲	۳۶۹	حدود یک سال	سال سوم	اول	اکبر هاشمی رفسنجانی	سید علی خامنه ای	۶۱/۸/۱۱
ابقا	۱۴۶	۷۲	۱۳	۵۲۶	حدود دو سال	سال چهارم	اول	اکبر هاشمی رفسنجانی	سید علی خامنه ای	۶۲/۸/۱۵
ابقا	۱۳۲	۷۳	۲۱	۱۳۳	حدود چهار سال	سال دوم	سوم	مهدی کروبی	میرحسین موسوی	۶۸/۵/۲۹
رأی عدم اعتماد	۱۱۴	۱۱۵	۱۷	۳۲۰	حدود یک سال	سال سوم	سوم	مهدی کروبی	اکبر هاشمی رفسنجانی	۶۹/۱۰/۲۳

^۱ جواد دلیری، نگاهی به ۱۴ استیضاح در تاریخ مجلس شورای اسلامی ایران، روزنامه ای ایران، سال دهم، ۱۱ مهر ۱۳۸۳

۷۰/۲/۴	اکبر هاشمی رفسنجانی	مهدی کروبی	سوم	سال سوم	حدود دو سال	۳۵۸	۱۳۷	۷۷	۱۱	ابقا
۷۱/۲/۱۱	اکبر هاشمی رفسنجانی	علی اکبر ناطق نوری	چهارم	سال اول	حدود سه سال و نیم	۹۰	۱۲۱	۱۲۱	-	ابقا
۷۳/۹/۲۳	اکبر هاشمی رفسنجانی	علی اکبر ناطق نوری	چهارم	سال سوم	حدود یک سال و نیم	۲۸۴	-	۹۷	-	ابقا

ردیف	نام و نام خانوادگی وزیر	نام وزارت	تاریخ استیضاح	رئیس دولت وقت	رئیس مجلس	مجلس استیضاح کننده	مدت فعالیت مجلس هنگام استیضاح	مدت فعالیت وزیر در زمان استیضاح	شماره‌ی جلسه‌ی مجلس			نتیجه‌ی استیضاح	
									موافق	مخالف	مه‌تبع		
۱	عبدالله نوری	کشور	۷۷/۳/۲۱	سید محمد خاتمی	علی اکبر ناطق نوری	پنجم	سال سوم	نه ماه	۲۰۱	۱۱۷	۱۳۷	۱۱	رأی عدم اعتماد
۲	عطاءالله مهاجرانی	فرهنگ و ارشاد اسلامی	۷۸/۲/۱۱	سید محمد خاتمی	علی اکبر ناطق نوری	پنجم	سال سوم	حدود دو سال	۲۷۳	۱۳۵	۱۲۱	۷	ابقا
۳	علی عبدالعلی زاده	مسکن	۸۱/۳/۱۲	سید محمد خاتمی	مهدی کروبی	ششم	سال دوم	پنج سال					ابقا
۴	محمود پزشکیان	بهداشت و درمان	۸۲/۳/۲۷	سید محمد خاتمی	مهدی کروبی	ششم	سال چهارم	دو سال					ابقا
۵	مرتضی حاجی	آموزش و پرورش	۸۲/۶/۱۰	سید محمد خاتمی	مهدی کروبی	ششم	سال چهارم	دو سال و نیم					ابقا
۶	احمد معتمدی	پست و تلگراف و تلفن	۸۲/۸/۴	سید محمد خاتمی	مهدی کروبی	ششم	سال چهارم	دو سال و نیم					ابقا
۷	احمد خرم	راه و ترابری	۸۳/۷/۱۲	سید محمد خاتمی	حداد عادل	ششم	سال اول	بیش از سه سال					رأی عدم اعتماد

وضعیت استیضاح وزرا در دوران دولت سید محمد خاتمی (۱۳۷۶ - ۱۳۸۴)

با توجه به آنچه گفته شد، استیضاح‌های انجام‌شده نشان می‌دهند دو دولت سید محمد خاتمی با هفت استیضاح (نوری، مهاجرانی، عبدالعلی‌زاده، پزشکیان، حاجی، معتمدی، و خرم) در سه مجلس پنجم، ششم، و هفتم، رکورددار بیش‌ترین استیضاح‌های صورت‌گرفته است. از هفت استیضاح دولت خاتمی، دو استیضاح به برکناری وزیر (عبدالله نوری و احمد خرم) منجر شده است. مجلس ششم نیز با چهار استیضاح، تاکنون بیش‌ترین استیضاح را به انجام رسانده است. زود هنگام‌ترین استیضاح در طول عمر مجلس ایران، به مجلس هفتم مربوط می‌شود. این مجلس، در حالی که چهار ماه از فعالیتش نمی‌گذشت، وزیر راه و ترابری دولت دوم خاتمی را استیضاح نمود.

تعداد استیضاح‌های انجام‌گرفته‌شده در دوره‌ی مذکور به‌خوبی نشان‌گر افزایش منازعه بین نخبگان سیاسی است. و در واقع حاکی از آن است که در بعد استیضاح، چالش‌ها و منازعه‌ی نخبگان سیاسی در دوره‌ی دولت آقای خاتمی، برابر با کل دوره‌های قبل از ایشان بوده است.

ب - توقیف نشریات

در سال ۱۳۷۵ و قبل از روی کار آمدن دولت خاتمی، تعداد نشریات کشور ۸۳۵ عنوان بوده است. این تعداد از نشریات، در مقایسه با قبل، هم در تعداد و هم در شمارگان، رشد چشم‌گیری یافته بود. جدول زیر، وضعیت تعداد نشریات را در چهار سال متفاوت نشان می‌دهد.

ترتیب انتشار	۱۳۵۰	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵
روزنامه	۲۸	۱۷	۱۷	۲۵
هفته‌نامه	۱۱۱	۳۶	۵۷	۱۸۵
فصل‌نامه	۶۴	۱۲	۱۰۶	۳۵۹
ماهنامه	-	۱۷	۱۴۰	۲۶۶
تعداد کل	۲۰۳	۸۲	۳۲۰	۸۳۵

با روی کار آمدن دولت خاتمی و واگذاری مسئولیت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عطاءالله مهاجرانی، تعداد نشریاتی که در کشور مجوز انتشار گرفته و به چاپ رسیدند، به طور چشم‌گیری افزایش پیدا کرد. این نشریات، که عمدتاً هوادار دولت بوده و تمایلات اندیشه‌ای و حزبی آشکاری به جناح موسوم به چپ - و به عبارت دقیق‌تر، دوم خرداد - داشتند، در تیراژ بالا و با سبک جدید و متفاوتی در کشور منتشر گردیدند. چاپ نشریه و توقیف آن در دوره‌ی اوّل دولت آقای خاتمی به صورت بارزی چالش‌ها و منازعات نخبگان سیاسی را به نمایش می‌گذارد. بدین‌صورت که در این دوره، برخی از نشریات (عمدتاً روزنامه) که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و هیأت نظارت بر مطبوعات جواز انتشار می‌گیرند، پس از گذشت مدتی از انتشار آن‌ها، به خاطر تخلف مطبوعاتی توقیف می‌گردد. اما گردانندگان آن، مجدداً با همان تمایلات قبلی، مجوز نشریه‌ی دیگری را می‌گیرند. روزنامه‌ی جامعه از مواردی بود که توسط «مجمع قضایی شهید قدوسی»، از طریق دادگاه مطبوعات، به اتهام چاپ تصویر خلاف عفت عمومی، لغو امتیاز شد. ولی فردای آن روز، بدون معطلی، با همان کادر و با همان رویکرد، روزنامه‌ی توس منتشر، و به همان تیراژ رسید که پس از مدت کوتاهی از زمان انتشار، به دلایلی که پرداختن آن مربوط به بحث ما نمی‌باشد، متوقف و امتیازشان لغو گردید.

همان‌گونه که گفته شد، تعداد نشریات کشور در دوران دولت آقای خاتمی رشد چشم‌گیری یافت؛ به گونه‌ای که در سال ۱۳۷۹، تعداد روزنامه‌های منتشره به ۹۱ عنوان افزایش یافته و تعداد مجلات (اعم از هفته‌نامه، ماه‌نامه، فصل‌نامه و...) به ۱۰۶۰ عنوان رسید. هنگامی که این آمار را با آمار سال ۵۷ مقایسه می‌کنیم، در بخش روزنامه با افزایش ۶۶ عنوان و در بخش مجلات با افزایش ۲۵۰ عنوان روبه‌رو می‌شویم. جدول شماره‌ی ۶ و ۷^۱، تعداد عناوین روزنامه‌ها و مجلات منتشرشده به زبان فارسی را در کشور، به تفکیک استان‌ها در سال ۱۳۷۹ نشان می‌دهد.

تعداد روزنامه‌های منتشرشده به زبان فارسی در کشور، به تفکیک استان، در سال ۱۳۷۹

استان	تعداد
آذربایجان شرقی	۴
آذربایجان غربی	-
اردبیل	-
اصفهان	۳
ایلام	-
بوشهر	-
تهران	۴۸
چهارمهرال و بختیاری	۲
خراسان	۲
خوزستان	۲
زنجان	-
سمنان	۱
سیستان و بلوچستان	-
فارس	۵
قزوین	-
قم	۲
کردستان	-
کرمان	۵
کرمانشاه	۴
کهگیلویه و بویراحمد	-
گلستان	-
گیلان	۵

^۱ جدول‌ها در متن چاپی کتاب نیز شماره ندارند و اشکال از نسخه‌ی الکترونیکی نیست - کتابخانه‌ی مجازی گرداب

۲	لرستان
۱	مازندران
۱	مرکزی
۱	هرمزگان
۱	همدان
۲	یزد
۹۱	جمع

منبع: گزارش فرهنگی کشور، مجموعه‌ی آمارهای فعالیت‌های فرهنگی وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و نهادها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پژوهش‌گاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات، ۱۳۸۲، ص ۱۱

تعداد عناوین و ترتیب انتشار مجلات منتشرشده در کشور، به تفکیک استان در سال ۱۳۷۹

استان	دو شماره در هفته	هفتگی	ده روز یک بار	دو هفته یک بار	ماهنامه	دو ماه یک بار	سه ماه یک بار	چهار ماه یک بار	شش ماه یک بار	سالانه	جمع
آذربایجان شرقی	-	۲	-	-	-	۲	۳	-	-	-	۷
آذربایجان غربی	-	۳	-	-	-	-	۲	-	-	-	۶
اردبیل	-	۲	-	-	۱	-	۱	-	-	-	۵
اصفهان	-	۹	-	-	۹	-	۷	-	۱	-	۲۸
ایلام	-	۴	-	-	۲	-	-	-	-	-	۷
بوشهر	۱	۶	-	-	-	-	-	-	-	-	۸
تهران	۵	۱۲۰	۱	۵۸	۳۰۷	۲۶	۲۱۸	۲	۲۱	۸	۷۶۶
چهارمahal و بختیاری	-	۳	-	-	-	-	-	-	-	-	۴
خراسان	-	۱۷	-	-	۶	۲	۱۱	-	۳	-	۴۵
خوزستان	-	۹	-	-	۱	-	-	-	-	-	۱۰
زنجان	-	۱	-	-	۱	-	-	-	-	-	۳
سمنان	-	۳	-	-	-	-	۱	-	-	-	۵
سیستان و بلوچستان	-	۲	-	-	۲	-	-	-	-	-	۴
فارس	-	۴	-	-	۴	-	۴	-	-	-	۱۵
قزوین	-	۵	-	-	-	-	۱	-	-	-	۶
قم	-	۶	-	-	۱۰	۳	۱۴	-	۱	-	۳۶

۲	-	-	-	-	۲	-	-	-	-	-	کردستان
۲۱	-	۱	-	۱	-	۱	۲	-	۱۴	۲	کرمان
۴	-	-	-	-	-	۱	-	-	۳	-	کرمانشاه
۵	-	-	-	۱	-	-	۱	-	۳	-	کهگیلویه و بویراحمد
۲	-	-	-	-	-	-	-	-	۲	-	گلستان
۱۴	-	۱	-	۵	۱	۲	۱	-	۴	-	گیلان
۳	-	-	-	-	-	-	-	-	۳	-	لرستان
۱۵	-	-	-	۳	-	-	-	-	۱۲	-	مازندران
۱۰	-	-	-	۴	-	-	-	-	۶	-	مرکزی
۶	-	-	-	-	-	-	۱	-	۴	۱	هرمزگان
۱۴	-	-	-	۱	-	۱	۵	-	۷	-	همدان
۹	-	-	-	۲	-	۶	-	-	۱	-	یزد
۱۰۶۰	۸	۲۸	۲	۲۷۹	۳۶	۳۵۴	۸۸	۱	۲۵۵	۹	جمع

منبع: همان، ص ۱۹

انتشار روزنامه و یا مجله و توقیف آن پس از چند شماره و انتشار روزنامه‌ی دیگر در راستای همان روزنامه‌ی قبلی و توقیف مجدد روزنامه، حکایت از منازعه‌ی بی‌پایان نخبگان سیاسی در این دوره دارد؛ منازعه‌ای که - همان‌گونه که در بخش آخر تحقیق خواهیم دید - ثبات سیاسی جامعه را کاملاً به چالش کشید. به طور مثال، حادثه‌ی کوی دانشگاه تهران و حوادث بعدی آن، حاصل این منازعات است. در بخش آخر تحقیق خواهیم دید که بین میزان توقیف نشریات و بروز حوادث بی‌ثبات‌ساز، رابطه‌ی معناداری وجود دارد.

در سال ۱۳۷۹، به طور کلی بیست روزنامه و هفته‌نامه توقیف گردید. فهرست روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های توقیف‌شده در جداول مندرج در صفحات بعدی، به تفکیک درجه‌ی تأثیرگذاری آن‌ها، ذکر شده است.

هفته‌نامه‌های توقیف‌شده در اردیبهشت ۱۳۷۹

نام نشریه	صاحب‌امتیاز و مدیر مسؤول	سردبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته‌ی سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
ایران فردا	عزت‌الله سبحانی	رضا علیجانی	نیروهای ملی مذهبی (متمایل به چپ)	عزت‌الله سبحانی، حسن یوسفی اشکوری، تقی رحمانی، رضا علیجانی، احمد زیدآبادی	حدود ۵۰,۰۰۰	هشت سال	به صورت هفتگی منتشر می‌شد.
پیام هاجر	اعظم طالقانی	مهدی غنی	نیروهای ملی مذهبی	-	حدود ۲۰,۰۰۰	بیش از یک دهه	پیش از این ماهانه بود و چند بار توقیف شده بود.

به جای هفته‌نامه‌ی توقیف‌شده‌ی شلمچه منتشر می‌شد.	یک سال	حدود ۱۰۰,۰۰۰	یوسفعی میرشکاک، علی حسین پناه	متمایل به راست افراطی انصار حزب‌الله	مسعود دهنمکی	احمد کاظم‌زاده	جبهه
-	دو سال	حدود ۲۰,۰۰۰	-	مستقل متمایل به اپوزیسیون قانونی	-	محمدحسن علی‌پور	آبان
در نجف‌آباد اصفهان منتشر می‌شد.	-	پایین‌تر از ۱۰,۰۰۰	-	نزدیک به طیف آیت‌الله منتظری	-	ایزدی	آوا
-	هشت سال	حدود ۵,۰۰۰	-	نزدیک به جریان چپ	-	علی نظری	ارزش

منبع: حمیدرضا جلالی‌پور، دولت پنهان: بررسی جامعه‌شناسی عوامل تهدید جنبش اصلاحات (۱۳۷۸ - ۱۳۷۹) [تهران، انتشارات طرح‌نو، ۱۳۷۹، ص ۳۰۵ - ۳۰۶]

روزنامه‌های توقیف‌شده در اردیبهشت ۱۳۷۹

نام نشریه	صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول	سردبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته‌ی سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
صبح امروز	سعید حجاریان	احمد ستاری، رضا تهرانی، علیرضا علوی‌تبار، محسن آرمین، رضا عرب‌سرخی، عبدالعلی رضایی	چپ نو (متماایل به جبهه‌ی مشارکت)، همکاری با نیروهای خط امام	عباس عبدی، علیرضا علوی‌تبار، اکبر گنجی، شادی صدر	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	۲ سال	-
جامعه، بعد به نام توس، بعد به نام نشاط، بعد به نام عصر آزادگان	حمیدرضا جلایی‌پور، محمد صادق جوادی حصار، لطیف صفوی، غفور گرشاسبی	مائء‌الله شمس‌الواعظین	میانه‌ی مدرن (با تأکید بر هویت مستقل)، همکاری با نیروهای خط امام، کارگزاران ملی - مذهبی	حمیدرضا جلایی‌پور، سید مرتضی مردیها، مجید محمدی، اکبر گنجی، مسعود بهنود، ابراهیم نبوی، محمد قوچانی، صادق زیباکلام، ناصر ایرانی، حمید وحید دستگردی، ابراهیم یزدی، علیرضا رجایی	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	۲/۵ سال	-

خرداد، بعد به نام فتح	عبدالله نوری، یدالله اسلامی	علی حکمت، عمادالدین باقی، اکبر گنجی	چپ نو (متمایل به طیف آیت‌الله منتظری)، همکاری با نیروهای ملی مذهبی	عمادالدین باقی، اکبر گنجی	بیش از ۱۰۰,۰۰۰	۲ سال	-
مشارکت	محمد رضا خاتمی	عباس عبدی، محمد رضا خاتمی، محسن میردامادی کریم ارغندپور	چپ نو (روزنامه‌ی رسمی جبهه‌ی مشارکت)	عباس عبدی، سید محمدعلی ابطحی	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	۴ ماه	روزنامه‌ی مشارکت پس از تعطیل روزنامه‌ی سلام، از هفته‌نامه به روزنامه تغییر یافت.
بیان	سید علی‌اکبر محتشمی	سید محمد ناصری	خط امام متمایل به چپ نو	سید علی‌اکبر محتشمی	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	۶ ماه	-
آفتاب امروز	فریدون عموزاده خلیلی، فرهت فردنیا	اصغر رمضان‌پور	چپ نو (متمایل به جبهه‌ی مشارکت)	-	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	۸ ماه	آفتاب امروز، در آغاز به شکل جایگزین روزنامه‌ی توقیف‌شده‌ی آفتابگردان و در یک نوبت به صورت جایگزین روزنامه‌ی توس منتشر شد. در دوره‌ی جدید، این روزنامه تنها روزنامه‌ی اصلاح‌طلب منتشرشده در نوبت عصر بود و در دفتر صبح امروز منتشر می‌شد.
هم‌میهن	غلامحسین کرباسچی	محمود صدری، محمد عطریانفر، صادق جان‌صفت	راست مدرن (متعلق به حزب کارگزاران)	-	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	۲ ماه	هم‌میهن، گرایش‌های اصلاح‌طلب حزب کارگزاران سازندگی را پوشش می‌داد.
اخبار اقتصاد	احمد صفایی‌فر، عیسی سحرخیز	عیسی سحرخیز	-	-	کم‌تر از ۵۰,۰۰۰	۸ ماه	روزنامه‌ی اخبار اقتصاد، در دوره‌ی جدید، در دفتر روزنامه‌ی عصر آزادگان منتشر می‌شد.
آریا	محمد رضا زهدی	-	-	-	کم‌تر از ۵۰,۰۰۰	۳ سال	پیش از نوروز ۱۳۷۹، به صورت موقت توقیف غیر رسمی شده بود. یک بار نیز به نوبت ۲ هفته ممنوع‌الانتشار شد.
آزاد	محمد رضا یزدان‌پناه	-	راست مدرن (متمایل به حزب کارگزاران)	-	کم‌تر از ۵۰۰,۰۰۰	۱ سال	در دوره‌ی سردبیری احمد زیدآبادی، به نیروهای ملی مذهبی و در دوره‌ی سردبیری سعید لیلانز، به حزب کارگزاران تمایل بیش‌تر یافت. یک بار توقیف شد.

گزارش روز	مهدوی خرمی	حشمت‌الله طبرزدی	اصلاح طلب افراطی (گروه طبرزدی)	حشمت‌الله طبرزدی	کم‌تر از ۵۰,۰۰۰	۲ ماه	پیش از دوره‌ی جدید، این روزنامه در یک دوره توسط نیروهای متمایل به راست منتشر می‌شد.
بامداد نو	ابوالقاسم گلباف	-	نزدیک به نیروهای ملی بیرون از حاکمیت	-	کم‌تر از ۲۰,۰۰۰	۶ ماه	این روزنامه در ابتدا با نام ایران‌ویج منتشر می‌شد.
پیام آزادی	بهرامی سیاوشانی	-	-	-	کم‌تر از ۲۰,۰۰۰	۰	در زمان توقیف، در حالت تعطیل به سر می‌برد.
ملت	سعید حقی، علی مثبت	سعید حقی	-	-	-	۱ شماره	پس از یک روز انتشار، توقیف شد.

منبع: همان، صص ۳۰۳ و ۳۰۴

فهرست روزنامه‌های تأثیرگذار و توقیف‌شده

نام نشریه	صاحب‌امتیاز و مدیر مسؤول	سردبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته‌ی سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
صبح امروز	سعید حجاریان	احمد ستاری، رضا تهرانی، علیرضا علوی تبار، محسن آرمین، رضا عرب‌سرخ‌چی، عبدالعلی رضایی	چپ نو (متمایل به جبهه‌ی مشارکت)، همکاری با نیروهای خط امام	عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، اکبر گنجی، شادی صدر	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	۲ سال	-

-	۲/۵ سال	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	حمیدرضا جلالی پور، سید مرتضی مردیها، مجید محمدی، اکبر گنجی، مسعود بهنود، ابراهیم نبوی، محمد قوچانی، صادق زیباکلام، ناصر ایرانی، حمید وحید دستگردی، ابراهیم یزدی، علیرضا رجایی	میانه‌ی مدرن (با تأکید بر هویت مستقل)، همکاری با نیروهای خط امام، کارگزاران ملی - مذهبی	ماشاءالله شمس‌الواعظین	حمیدرضا جلالی پور، محمد صادق جوادی حصار، لطیف صفوی، غفور گرشناسبی	جامعه، بعد به نام توس، بعد به نام نشاط، بعد به نام عصر آزادگان
-	۲ سال	بیش از ۱۰۰,۰۰۰	عمادالدین باقی، اکبر گنجی	چپ نو (متماایل به طیف آیت‌الله منتظری)، همکاری با نیروهای ملی مذهبی	علی حکمت، عمادالدین باقی، اکبر گنجی	عبدالله نوری، یدالله اسلامی	خرداد، بعد به نام فتح
روزنامه‌ی مشارکت پس از تعطیل روزنامه‌ی سلام، از هفته‌نامه به روزنامه تغییر یافت.	۴ ماه	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	عباس عبدی، سید محمدعلی ابطیحی	چپ نو (روزنامه‌ی رسمی جبهه‌ی مشارکت)	عباس عبدی، محمد رضا خاتمی، محسن میردامادی کریم ارغندپور	محمد رضا خاتمی	مشارکت
-	۶ ماه	بیش از ۲۰۰,۰۰۰	سید علی اکبر محتشمی	خط امام متمایل به چپ نو	سید محمد ناصری	سید علی اکبر محتشمی	بیان
-	کم‌تر از یک سال	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	علوی تبار، جلالی پور، و دیگران	دموکرات - سوسیال	شورای سردبیری صبح امروز	زاهدی	دوران امروز

بهار	پورعزیز	شورای سردبیری صبح امروز	دموکرات - سوسیال	علوی تبار، جلایی پور، و دیگران	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	کم تر از یک سال	-
بنیان	محسن اشرفی	شورای سردبیری صبح امروز	دموکرات - سوسیال	علوی تبار، جلایی پور، و دیگران	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	کم تر از یک سال	-
آیینی جنوب	رادفر	شورای سردبیری صبح امروز	دموکرات - سوسیال	علوی تبار، جلایی پور، و دیگران	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	یک هفته	-
نوسازی	جلایی پور	شورای سردبیری صبح امروز و جامعه	دموکرات - سوسیال	علوی تبار، جلایی پور، و دیگران	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	یک هفته	-
نوروز	میردامادی	شورای سردبیری مشارکت	دموکرات - سوسیال	عباس عبدی، و دیگران	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	بیش از یک سال	-

منبع: حمیدرضا جلایی پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد [تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱]، ص ۲۳۵

روزنامه‌های درجه‌ی دوم تأثیرگذار توقیف‌شده

نام نشریه	صاحب‌امتیاز و مدیر مسؤول	سردبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته‌ی سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
آفتاب امروز	فریدون عموزاده خلیلی، فرهت فردنیا	اصغر رمضان‌پور	چپ نو (متمایل به جبهه‌ی مشارکت)	-	کم تر از ۱۰۰,۰۰۰	۸ ماه	آفتاب امروز، در آغاز به شکل جایگزین روزنامه‌ی توقیف‌شده‌ی آفتابگردان و در یک نوبت به صورت جایگزین روزنامه‌ی توس منتشر شد. در دوره‌ی جدید، این روزنامه تنها روزنامه‌ی اصلاح‌طلب منتشرشده در نوبت عصر بود و در دفتر صبح امروز منتشر می‌شد.

هم‌میهن	غلامحسین کرباسچی	محمود صدری، محمّد عطریانفر، صادق جان‌صفت	راست مدرن (متعلق به حزب کارگزاران)	-	کم‌تر از ۱۰۰,۰۰۰	۲ ماه	هم‌میهن، گرایش‌های اصلاح‌طلب حزب کارگزاران سازندگی را پوشش می‌داد.
اخبار اقتصاد	احمد صفایی‌فر، عیسی سحرخیز	عیسی سحرخیز	-	-	کم‌تر از ۵۰,۰۰۰	۸ ماه	روزنامه‌ی اخبار اقتصاد، در دوره‌ی جدید، در دفتر روزنامه‌ی عصر آزادگان منتشر می‌شد.
آریا	محمد رضا زهدی	-	-	-	کم‌تر از ۵۰,۰۰۰	۳ سال	پیش از نوروز ۱۳۷۹، به صورت موقت توقیف غیر رسمی شده بود. یک بار نیز به نوبت ۲ هفته ممنوع‌الانتشار شد.
آزاد	محمد رضا یزدان‌پناه	-	راست مدرن (متمايل به حزب کارگزاران)	-	کم‌تر از ۵۰۰,۰۰۰	۱ سال	در دوره‌ی سردبیری احمد زیدآبادی، به نیروهای ملی مذهبی و در دوره‌ی سردبیری سعید لیلانز، به حزب کارگزاران تمایل بیش‌تر یافت. یک بار توقیف شد.

منبع: همان، ص ۲۲۶

هفته‌نامه‌های توقیف‌شده

نام نشریه	صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول	سردبیر یا اعضای شورای سردبیری	گرایش برجسته‌ی سیاسی	نویسندگان شاخص	تیراژ	مدت فعالیت	توضیحات
ایران فردا	عزت‌الله سبحانی	رضا علیجانی	نیروهای ملی مذهبی (متمايل به چپ)	عزت‌الله سبحانی، حسن یوسفی اشکوری، تقی رحمانی، رضا علیجانی، احمد زیدآبادی	حدود ۵۰,۰۰۰	هشت سال	به صورت هفتگی منتشر می‌شد.
پیام هاجر	اعظم طالقانی	مهدی غنی	نیروهای ملی مذهبی	-	حدود ۲۰,۰۰۰	بیش از یک دهه	پیش از این ماهانه بود و چند بار توقیف شده بود.
جبهه	احمد کاظم‌زاده	مسعود ده‌نمکی	متمايل به راست افراطی انصار حزب‌الله	یوسفی میرشکاک، علی حسین‌پناه	حدود ۱۰۰,۰۰۰	یک سال	به جای هفته‌نامه‌ی توقیف‌شده‌ی شلمچه منتشر می‌شد.

-	دو سال	حدود ۲۰,۰۰۰	-	مستقل متمایل به اپوزیسیون قانونی	-	محمدحسن علی پور	آبان
در نجف آباد اصفهان منتشر می شد.	-	پایین تر از ۱۰,۰۰۰	-	نزدیک به طیف آیت الله منتظری	-	ایزدی	آوا

منبع: همان، ص ۲۳۶

ج - رد صلاحیت کاندیداهای مجلس شورای اسلامی

در دوران دولت سید محمد خاتمی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، هفت دوره انتخابات سراسری برگزار گردید. این انتخابات عبارت بودند از: انتخابات ریاست جمهوری (دوره‌ی هشتم و نهم)، انتخابات مجلس (دوره‌ی ششم و هفتم)، انتخابات مجلس خبرگان رهبری (دوره‌ی سوم)، انتخابات شوراهای اسلامی (دوره‌ی اول و دوم). انتخابات اول آبان ۱۳۷۷، اولین انتخاباتی بود که در دوره‌ی دولت آقای خاتمی برگزار شد. این انتخابات که مربوط به سومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری بود، از نظر سیاسی انتخابات آرامی محسوب می‌شد. چرا که بین نخبگان و وزارت کشور و شورای نگهبان چالشی پدید نیامد. در این انتخابات، از مجموع ۳۸ میلیون و ۵۵۰ هزار و ۵۹۷ نفر واجد شرایط، هفده میلیون و ۸۵۷ هزار و ۸۶۹ نفر شرکت کردند که افزایش ده درصدی را نسبت به دوره‌ی قبل از این انتخابات نشان می‌دهد. چهار ماه پس از برگزاری انتخابات مجلس خبرگان رهبری، در هفتم اسفند ۱۳۷۷، نخستین دوره‌ی انتخابات شوراهای اسلامی برگزار گردید که با انتخاب نمایندگان شوراها، نزدیک به سی هزار شورای شهر و بخش و روستا در سراسر کشور تشکیل شد و سید محمد خاتمی توانست به یکی از شعارها و برنامه‌های انتخاباتی خود، جامه‌ی عمل بپوشاند. در این انتخابات، بیش‌تر نیروهای هوادار دولت، به عضویت شوراها درآمدند. در بهمن ماه ۱۳۷۸، یکی از جنجالی‌ترین انتخابات بعد از انقلاب برگزار گردید. ششمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی از آن جهت دارای اهمیت است که اولین انتخابات سراسری سیاسی بود که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ در کشور برگزار گردید. در این انتخابات، ۳۸ میلیون و ۷۲۶ هزار و ۱۵۷ نفر شرکت کردند که با توجه به فضای به وجود آمده در کشور، درصد شرکت‌کنندگان در این انتخابات، در مقایسه با پنج انتخابات قبلی مجلس، بالاترین میزان بوده است. انتخابات مجلس ششم شاید جنجالی‌ترین انتخاباتی بود که تا آن زمان برگزار گردید. در این انتخابات، بین شورای نگهبان و وزارت کشور در زمینه‌ی تأیید صلاحیت داوطلبان و تأیید صحت انتخابات (عمدتاً) کشمکش‌های شدیدی بروز کرد.^۱ ۷۶۲ داوطلب در این دوره از انتخابات، از طریق شورای نگهبان رد صلاحیت شده و یا صلاحیت آن‌ها برای این نهاد محرز نشد. البته باید توجه داشت که علی‌رغم کشمکش‌های موجود بین وزارت کشور و شورای نگهبان در این دوره از انتخابات بر سر صلاحیت داوطلبان، تعداد رد صلاحیت‌شده‌های این دوره، به دلایل مختلف، از دوره‌ی قبل از آن (دوره‌ی پنجم مجلس) و بعد از آن (دوره‌ی هفتم) کم‌تر بوده است. در این دوره، از میان ۶۸۵۳ نفر داوطلب، در مجموع، ۷۶۲ نفر رد صلاحیت شدند. در حالی که در دوره‌ی پنجم، از میان ۵۳۶۶ نفر داوطلب، ۱۸۵۸ نفر (۳۴/۶۲ درصد) و در دوره‌ی هفتم نیز از ۸۱۷۲ نفر، حدود ۲۱۸۵ نفر (۲۶/۷۴ درصد) داوطلبان رد صلاحیت گردیدند.

بعد از برگزاری انتخابات مجلس ششم، شورای نگهبان به دلایل گوناگون، از جمله شکایت‌ها و انتشار پاره‌ای از گزارش‌ها دال بر وقوع تقلب، از تأیید انتخابات برخی حوزه‌ها مانند تهران، خودداری نمود. عدم تأیید صحت انتخابات از سوی شورای نگهبان، که چندین ماه به طول انجامید، تبدیل به یکی از موضوعات چالش‌برانگیز بین شورای نگهبان و وزارت کشور و همچنین جناح‌های سیاسی کشور گردید. این چالش، سرانجام با حکم حکومتی مقام معظم رهبری به پایان رسید و مشکل انتخابات تهران، حل گردید. منازعه‌ی پدیدآمده در انتخابات ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی به صورت مؤثری بر ثبات سیاسی کشور تأثیر گذاشت. بروز ناآرامی‌ها و اغتشاشات در برخی شهرها پس از اعلام نتایج انتخابات برخی حوزه‌ها و یا ابطال برخی حوزه‌های دیگر، گواهی بر این مدعا است که به طور مفصل در بخش پایانی تحقیق تشریح خواهد شد.

^۱ اسناد بخشی از این کشمکش‌ها، در کتاب *رأی ملت، شورای نگهبان و وزارت کشور در انتخابات مجلس ششم*، به کوشش سید مصطفی تاج‌زاده و صادق زیباکلام، توسط انتشارات روزنه در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. این اسناد، به‌خوبی گویای این مسأله است که تا چه حد در دوره‌ی بعد از خرداد ۷۶، بین نخبگان سیاسی و نهادهای حاکم، نزاع و چالش وجود داشته است.

هشتمین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری، دیگر انتخاباتی بود که در فضایی نسبتاً آرام و بی‌چالش و با حضور ده کاندیدا، در ۱۸ خرداد ۸۰ آغاز شد. این ده نفر، از میان ۸۱۴ کاندیدا، توسط شورای نگهبان تأیید شده بودند. در میان نامزدها، وزیر دفاع کابینه‌ی خاتمی، شمشانی، رئیس سازمان تربیت‌بدنی، هاشمی‌طبا، وزیر اطلاعات کابینه‌ی هاشمی، و شش نامزد دیگر حضور داشتند که به نوعی به تشکل‌های هم‌سو با جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران وابسته بودند. شاخص‌ترین چهره در میان این نامزدها نیز دکتر احمد توکلی بود که به طور جدی با خاتمی رقابت کرد. با فضای تبلیغاتی‌ای که صداوسیما فراهم کرد و برنامه‌ای که رقبا ارائه دادند، رقابت جدی‌تر شد. تحرکات حزب مشارکت و جبهه‌ی دوم خرداد و خاتمی در انتخابات و جذب هفت میلیون رأی کسانی که برای اولین بار رأی می‌دادند، موجب شد که در خرداد ماه ۱۳۸۰، خاتمی با حدود یک میلیون رأی بیش‌تر از دوره‌ی سابق خود، بار دیگر پیروز گردد. در عین حال، در مقایسه با دوره‌ی قبل، آمار کلی شرکت‌کنندگان در انتخابات، دو میلیون کاهش یافت.^۱

انتخابات شوراهای پنجمین انتخابات سراسری بود که در دوره‌ی سید محمد خاتمی برگزار شد. این انتخابات، در اواخر سال ۱۳۸۱، در شرایطی برگزار شد که میزان مشارکت مردم در دو انتخابات مجلس ششم و ریاست‌جمهوری هشتم، افزایش یافته بود. در این انتخابات، برعکس بسیاری از نظرسنجی‌ها، میزان مشارکت مردم کاهش پیدا کرد و از مجموع ۴۱ میلیون و ۱۲۷ هزار و ۵۴۷ نفر واجد شرایط، ۲۰ میلیون و ۲۲۲ هزار و ۷۷۷ نفر شرکت کردند. کاهش میزان شرکت مردم، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، نگرانی گسترده‌ای در محافل سیاسی و همچنین مقامات کشور ایجاد کرد. انتخابات شوراهای دوم، از سوی بسیاری از احزاب، به عنوان آزادترین انتخابات یاد می‌شد. اما نیامدن مردم به پای صندوق‌های رأی، چالش جدیدی در سطح کشور رقم زد که تا مدت‌ها بحث روز محافل سیاسی و خبری کشور بود. تغییر ترکیب شورای اسلامی شهر تهران، مهم‌ترین اتفاق این انتخابات بود.^۲

همان‌گونه که انتخابات دوره‌ی اول شوراهای، مقدمه و سکوی پرشی برای پیروزی جناح چپ در انتخابات مجلس ششم و ریاست‌جمهوری (هشتم) محسوب می‌شود، برای جناح راست نیز انتخابات شوراهای اسلامی دوم، سرآغازی بر پیروزی در انتخابات هفتمین دوره‌ی مجلس و نهمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری بود. در واقع، این پیروزی برای جناح راست، مقدمه‌ای برای پیروزی این جناح در انتخابات بعدی (بر جناح چپ) گردید.

یک سال بعد، انتخابات مجلس هفتم در حالی برگزار شد که رد صلاحیت‌های گسترده و بی‌شمار داوطلبان انتخاباتی، جنجال فراوانی را در کشور به وجود آورده بود، به طوری که رئیس‌جمهور و رئیس وقت مجلس، ساعت‌ها در جلسات مشترک با سران نظام، پی‌گیر رد صلاحیت داوطلبان انتخابات بودند. در بین رد صلاحیت‌شده‌ها، جمع زیادی از نمایندگان مجلس ششم نیز بودند که به همین دلیل، بسیاری از آن‌ها در تحصن تاریخی مجلس شرکت کرده و استعفا نامه‌ی خود را از نمایندگی امضا کردند. چالش‌های انتخابات مجلس هفتم به این منجر شد که برخی از احزاب در انتخابات شرکت نکرده و حتی کاندیدایی نیز به نام حزب خود معرفی نکنند. بر این اساس، انتخابات مجلس هفتم به یکی از پرسروصداترین انتخابات برگزارشده، تبدیل گردید. اعتراض به روند برگزاری انتخابات تا جایی پیش رفت که حتی برخی از استانداران و مدیران اجرایی، در نامه‌هایی به رئیس‌جمهور و وزیر کشور، بحث کناره‌گیری از سمت خود را مطرح کردند. اما با مخالفت رئیس‌جمهور مواجه شدند.^۳

ردیف	انتخابات	تاریخ برگزاری	تعداد واجدین شرایط	تعداد شرکت‌کننده	درصد
۱	سومین دوره‌ی مجلس خبرگان	۷۷/۸/۱	۳۸,۵۵۰,۵۹۷	۱۷,۸۵۷,۸۶۹	۴۶/۳۲

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۲۹

^۲ جواد دلبری، پیشین، ص ۶

^۳ همان، ص ۶

۶۴/۲۴	۲۳,۶۶۸,۷۳۹	۳۶,۷۳۹,۹۸۲	۷۷/۱۲/۷	اولین دوره‌ی شوراها‌ی اسلامی	۲
۶۷/۳۵	۲۶,۰۸۲,۱۵۷	۳۸,۷۲۶,۴۳۱	۷۸/۱۱/۲۹	ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی	۳
۶۶/۵۹	۲۷,۰۸۱,۹۳۰	۴۲,۱۷۰,۲۳۰	۸۰/۳/۱۸	هشتمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری	۴
۴۹/۱۷	۲۰,۲۲۲,۷۷۷	۳۱,۱۲۷,۵۴۷	۸۱/۱۲/۹	دومین دوره‌ی شوراها‌ی اسلامی	۵
۵۱/۲۱	۲۳,۷۳۴,۶۷۷	-	۸۲/۱۲/۱	هفتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی	۶

منبع: جواد دلیری، نگاهی به برگزاری شش دوره انتخابات سراسری از خرداد ۷۶ تا ۸۳ [تهران، خبرنامه‌ی نمایشگاه و دستاوردهای وزارت کشور، ۱۳۸۳]، ص ۶

رد صلاحیت داوطلبان، یکی از عرصه‌هایی است که منازعه‌ی نخبگان سیاسی را به نمایش می‌گذارد. البته رد صلاحیت و تعداد آن، به خودی خود شاخصی برای منازعه‌ی نخبگان محسوب نمی‌گردد. بلکه رد صلاحیت می‌بایست با انگیزه‌ی سیاسی و از میان نخبگان و یا از میان افراد برجسته‌ی یک جناح خاص باشد تا بتوان آن را به بحث منازعه‌ی سیاسی نخبگان سیاسی نسبت داد.

تعداد داوطلبان رد صلاحیت شده در هفت دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی

دوره‌ی مجلس (سال)	تعداد ثبت‌نام‌کنندگان (داوطلبان)	تعداد رد صلاحیت	درصد رد صلاحیت شده‌ها
اول (۱۳۵۹)	۳۶۵۴	۴۴۷	۱۲/۱۰
دوم (۱۳۶۲)	۱۵۹۲	۲۶۶	۱۶/۷۱
سوم (۱۳۶۶)	۱۹۹۹	۳۳۳	۱۶/۶۶
چهارم (۱۳۷۰)	۲۳۳۳	۱۰۰	۳/۰۹
پنجم (۱۳۷۴)	۵۳۶۶	۱۸۵۸	۳۴/۶۲
ششم (۱۳۷۸)	۶۸۵۳	۷۶۲	۱۱/۱۲
هفتم (۱۳۸۲)	۸۱۷۲	۲۱۸۵	۲۶/۷۴
مجموع	۳۰۹۰۹	۵۹۵۱	۱۹/۲۵ ^۱

بر اساس آمار جدول فوق، پس از انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای اسلامی، بیش‌ترین رد صلاحیت‌ها، با ۲۶/۷۶٪ مربوط به انتخابات مجلس هفتم بوده است و پس از آن نیز مجلس‌های دوم، سوم، و ششم بیش‌ترین رد صلاحیت‌ها را نسبت به تعداد شرکت‌کنندگان داشته‌اند. بر اساس آمار غیر رسمی، از میان ۷۶۲ داوطلب رد صلاحیت شده در مرحله‌ی ششم انتخابات مجلس، حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از میان نخبگان و داوطلبان هوادار دوم خرداد بوده‌اند. این تعداد در انتخابات هفتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی بیش‌تر بوده است.

^۱ لغت «مجموع»، و درصد رد صلاحیت شده‌ها در سطر آخر، در نسخه‌ی اصلی کتاب درج نشده است - کتابخانه‌ی مجازی گرداب

د - پرخاش‌گری غیر معمول

پرخاش‌گری غیر معمول، شاخص دیگری برای مفهوم منازعه‌ی نخبگان سیاسی است که منظور از آن، رفتاری غیر متعارف و به دور از انتظار می‌باشد. همان‌گونه که گفته شد، همواره بین نخبگان سیاسی، کشمکش‌ها و چالش‌هایی وجود داشته و خواهد داشت. ولی زمانی این چالش‌ها به منازعه تبدیل و بر ثبات سیاسی تأثیر منفی خواهد داشت که غیر متعارف و غیر معمول باشد.

در دوره‌ی زمانی مورد تحقیق، بسیاری از چالش‌های نخبگان سیاسی حالت رفتارهای غیر معمول، غیر متعارف، و پرخاش‌گرانه را به خود گرفت. حتی در خصوص جزئی‌ترین مسائل نیز که قبلاً به سادگی قابل حل می‌نمود، نخبگان سیاسی رفتارهای غیر معمول و پرخاش‌گرانه از خود - نسبت به رقیب - بروز می‌دادند. در خصوص موضوعات کلان‌تر، در بسیاری از مواقع، رفتارهای نخبگان سیاسی با یکدیگر به قدری شدید و تند بود که معمولاً مسائل را به بن‌بست می‌کشاند. ارجاع بسیاری از اختلافات فی‌مابین نخبگان (برای حل) به مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا ورود مقام معظم رهبری به عرصه، جهت حل اختلافات، مؤید این مدعاست. اگر از تعداد مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های تند و نامه‌های سرگشاده، مقاله‌ها و نوشته‌های افشاگرانه و غیره در این دوره آمار گرفته و آن را با دوره‌ی قبل مقایسه نمایم، به‌خوبی متوجه می‌شویم که در این دوره، تعداد آن‌ها بسیار بیش‌تر از دوره‌ی قبل بوده است. ستون یادداشت‌ها و سرمقاله‌های روزنامه‌های این دوره، آکنده از مطالب تند و افشاگرانه علیه رقیب است. تعداد بیانیه‌های شدیدالحن، شب‌نامه‌ها و میزگردهایی که حامیان جناح‌های سیاسی و نخبگان سیاسی صادر نموده و به انجام می‌رسانند، در این دوره چنان رشد می‌یابد که اصولاً قابل مقایسه با هیچ دوره‌ای نیست.

ه - سؤالات و تذکرات نمایندگان از دولتمردان

میزان سؤالات و تذکرات نمایندگان از دولتمردان، شاخص دیگری است که منازعه‌ی نخبگان درون مجلس و دولت را به‌خوبی آشکار می‌کند. در جدول بعد، آمار تذکرات نمایندگان به مسئولین اجرایی کشور در ادوار مختلف مجلس شورای اسلامی، قابل مشاهده است.

آمار تذکرات نمایندگان به مسئولین اجرایی کشور در دوره‌ی اول الی هفتم مجلس شورای اسلامی

دوره‌ی قانون‌گذار / وزارتخانه - سازمان	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
آموزش و پرورش	۱۷۴	۲۷۲	۲۷۲	۸۷	۱۴۷	۱۵۵	۴
امور اقتصادی و دارایی	۷۶	۷۸	۹۲	۷۱	۹۷	۱۵۰	۲۷
امور خارجه	۱۵	۸	۲۷	۷	۲۵	۳۳	۱۸
بازرگانی	۲۶۲	۳۳۲	۲۳۳	۷۸	۸۶	۱۸۹	۵۳
بهداشت و درمان	۴۲۲	۵۹۵	۵۲۳	۲۲۶	۲۵۷	۲۹۲	۹۲
پست، تلگراف، و تلفن	۲۲۳	۲۱۷	۶۴	۳۸	۸۲	۹۳	-
تعاون	-	-	-	۸	۱۸	۱۷	۴
جهاد سازندگی	۵۸	۲۵۳	۳۳۱	۱۳۴	۲۲۳	۳۷۳	-
دادگستری	۱۷۹	۲۲۰	۱۱۷	۱۶	۳۴	۳۰	۳
دفاع	۱۹	۱۷	۴۱	۱۵	۱۲	۲۳	۳
راه و ترابری	۵۴۹	۶۱۴	۵۳۰	۲۹۰	۲۹۷	۴۱۶	۹۶
صنایع	۱۰۷	۱۰۶	۶۵	۶۴	۶۸	۱۱۵	-

-	۷۶	۳۰	۲۹	۱۰۴	۱۱۳	۸۶	آموزش عالی
۱۱	۱۰۷	۶۸	۳۲	۵۸	۶۲	۵۸	ارشاد
-	۵۹	۵۳	۱۳	۳۵	۴۱	۲۰	کار
-	-	۱۱۲	۱۱۷	۳۲۴	۵۹۴	۳۹۸	کشاورزی
۹۱	۴۲۴	۲۷۹	۱۹۵	۵۶۶	۵۵۴	۴۵۳	کشور
۱۸	۹۷	۱۲۶	۷۳	۱۳۹	۱۲۰	۹۵	مسکن
-	-	۳۲	۳۴	۳۳	۲۹	۱۹	معادن
۳۴	۱۸۳	۲۴۹	۱۷۴	۴۱۴	۳۲۵	۳۱۴	نفت
۹۲	۳۶۸	۲۳۶	۱۷۷	۳۶۴	۴۶۵	۴۷۰	نیرو
۱۴۰	۵۴۳	۱۰۴	۱۹۶	۱۴۶	۲۵۷	۲۵۲	رئیس‌جمهور
-	-	-	۶	۳۶	۳۷	۱۸	صنایع سنگین
-	-	-	-	-	۲۰	۱۴	سپاه
۳	۲۶	۱۴	۲	۱۱	۳	-	اطلاعات
-	-	-	۱	۱۷۰	۱۴۳	۲۴	سازمان برنامه
-	-	-	-	۳۵	۲	۸	امور استخدامی
-	-	-	-	-	۱	-	انرژی اتمی
-	-	-	-	۸	۱۷	-	محیط زیست
-	-	-	-	۳۳	۱۸	۱۳	تربیت بدنی
-	-	-	۱	-	۲۲	۲۱	بنیادها ۱
-	-	-	-	-	۲۸	۶۳	سایر موارد ۲
-	-	۱	۲	-	۱۸۲	۲۰۵	صدا و سیما
-	-	-	-	۱۸۳	-	-	معاون اول
-	-	-	-	-	۳	-	معاون اجرایی
۱۲	-	-	-	-	-	-	ارتباطات و فن‌آوری
۸۳	-	-	-	-	-	-	جهاد کشاورزی
۲۸	-	-	-	-	-	-	صنایع و معادن
۴	-	-	-	-	-	-	علوم و تحقیقات
۴	-	-	-	-	-	-	رفاه و تأمین اجتماعی
۶۳۷	۳۷۶۹	۲۶۵۰	۱۹۸۴	۵۰۳۷	۵۷۴۴	۴۶۱۵	جمع

توضیح این که تذکرات دوره‌ی هفتم از ابتدای دوره تا تاریخ ۸۳/۹/۹ می‌باشد.

نگاهی گذرا به آمار جدول صفحه‌ی قبل، به‌خوبی نشان می‌دهد که تقریباً در تمام موارد، تذکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی به وزرای دولت سید محمد خاتمی بیش‌تر از تذکرات آن‌ها به وزرای دولت‌های قبل بوده است. در خصوص تعداد سؤالات نمایندگان از وزرا و مسئولین اجرایی کشور نیز وضع به همین گونه است. با توجه به جدول زیر، مقایسه‌ی آمار مربوط به دوره‌ی پنجم مجلس شورای اسلامی با دوره‌ی چهارم و سوم، به‌خوبی میزان افزایش قابل توجه تعداد سؤالات نمایندگان مجلس از مسئولین اجرایی کشور را نشان می‌دهد.

آمار سؤالات نمایندگان از مسئولین اجرایی کشور طی دوره‌ی اول تا هفتم مجلس شورای اسلامی

سؤالاتی که در مرحله‌ی وصول باقی مانده	نتیجه‌ی گزارش کمیسیون		نتیجه‌ی طرح در مجلس		سؤالات اعلام وصول شده	دوره‌های مختلف مجلس
	پاسخ وزیر قانع‌کننده نبود	پاسخ وزیر قانع‌کننده بود	انصراف از سؤال	قانع نشد (ارجاع به کمیسیون مربوطه)		
۸۵	۹	۸۴	-	۱۵۰	۲۳۵	دوره‌ی اول
۲۹	۱۰	۵۰	-	۸۵	۱۱۴	دوره‌ی دوم
۱۷	۴	۱۰	-	۴۰	۵۷	دوره‌ی سوم
۱۷	۴	۱۰	-	۴۰	۷۵	دوره‌ی چهارم
۵۴	۱۵	۳۳	-	۸۲	۱۶۱	دوره‌ی پنجم
۱۹۴	۱۰	۲۸	-	۱۵۴	۴۰۶	دوره‌ی ششم
۳۰	-	-	۷	۱۲	۴۲	دوره‌ی هفتم

تعداد سؤالات نمایندگان مجلس شورای اسلامی (دوره‌ی پنجم) نسبت به دوره‌های قبل بیش‌تر از دو برابر بوده است. به عبارت دیگر، تعداد سؤالات نمایندگان دوره‌ی پنجم مجلس شورای اسلامی از مسئولین کشور، نسبت به تعداد سؤالات نمایندگان مجلس چهارم از مسئولین کشور، بیش از ۱۰۰٪ افزایش یافته است.

در دوره‌ی ششم مجلس شورای اسلامی، تعداد سؤالات و تذکرات نمایندگان از وزرا و مدیران اجرایی کشور، به شدت افزایش یافت که بیش‌ترین تذکرات، همان‌گونه که در نمودار صفحه‌ی بعد می‌توان ملاحظه کرد، مربوط به فراکسیون اقلیت بوده است. موضوع اکثر این تذکرات سیاسی بوده است و این به دلیل سیاست‌های اتخاذی دولت آقای خاتمی بوده است.

تحقیق و تفحص‌های مصوب نمایندگان در دوره‌های مختلف مجلس شورای اسلامی (دوره‌ی اول تا هفتم)^۱

تعداد	دوره‌ی مختلف
-	دوره‌ی اول
۱ مورد	دوره‌ی دوم
۱۳ مورد	دوره‌ی سوم

^۱ برای اطلاع بیش‌تر، رجوع کنید به: خبرگزاری فارسی، کارنامه، بررسی عملکرد صحن علنی مجلس ششم (۷ خرداد ۷۹ تا ۷ خرداد ۸۲)، قم، انتشارات همای

دوره‌ی چهارم	۱۶ مورد
دوره‌ی پنجم	۹ مورد
دوره‌ی ششم	۲۱ مورد
دوره‌ی هفتم	۳ مورد

توضیح: آمار مربوط به دوره‌ی هفتم، تا ۹ آذر ماه ۱۳۸۳ می‌باشد.

آمار طرح‌ها و لوایح دوره‌ی اول تا هفتم مجلس شورای اسلامی

قوانین مصوب			اعلام وصول شده‌ها			دوره‌های مختلف مجلس
جمع ابلاغ شده‌ها	لایحه	طرح	جمع اعلام وصولی	لایحه	طرح	
۳۷۰	۲۷۹	۹۱	۸۱۶	۵۶۶	۲۵۰	دوره‌ی اول
۳۱۶	۲۲۸	۸۸	۵۶۶	۳۷۹	۱۸۷	دوره‌ی دوم
۲۵۶	۱۳۶	۱۲۰	۵۹۳	۲۷۴	۳۱۹	دوره‌ی سوم
۳۴۲	۲۲۹	۱۱۳	۶۰۴	۳۴۸	۲۵۶	دوره‌ی چهارم
۱۷۷	۱۲۲	۵۵	۳۴۷	۱۸۹	۱۵۸	دوره‌ی پنجم
۳۹۱	۳۰۴	۸۷	۸۳۲	۵۱۲	۳۲۰	دوره‌ی ششم
۲۱	۱۲	۹	۲۷۵	۱۸۵	۹۰	دوره‌ی هفتم

بخش چهارم

ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

فصل اول

ثبات سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جدید، رویارویی‌های گسترده‌ی گروه‌های غیر مذهبی - مارکسیستی و چپ‌گرا با آن شروع شد. این رویارویی‌ها تا اواخر بهار ۱۳۶۰، حتی به برخوردهای تمام‌عیار فیزیکی، مسلحانه، و درگیری‌های روزمره‌ی خیابانی کشیده شد و موجی از خشونت بر جامعه حاکم گردید. علاوه بر این، در درون حکومت و هیأت حاکمه نیز کشمکش‌های شدیدی آغاز شده بود.

با روی کار آمدن مهندس بازرگان و تشکیل دولت موقت، وی تلاش کرد اوضاع را بر اساس یک سلسله ضوابط و معیارهای معتدل و میانه‌روانه، تحت کنترل درآورده و به گفته‌ی خودش، از تندروی، انتقام‌جویی، و هرج‌ومرج جلوگیری کند. اما چنین مواضع و روش‌هایی با فضای پرتهاپ و انقلابی‌ای که پس از سقوط رژیم شاه ایجاد شده بود، سازگاری نداشت. در حالی که بازرگان بر ضرورت آرامش مردم و سپردن کار به دست دولت و انجام امور از طریق ضوابط تأکید می‌کرد، گروه‌ها و توده‌های انقلابی، خواهان مجازات همه‌ی آن‌هایی بودند که در اوضاع سابق و به‌ویژه در کشتارهای دوران انقلاب دخیل بودند. دولت موقت می‌کوشید با کمک مدیران موجود و یا معرفی مدیران جدید، امور اداری و اجرایی مملکت را سروسامان داده و تحت کنترل خود درآورد و در عین حال، به اصلاح آن‌چه آن را گسترش بیش از حد بوروکراسی می‌نامید، پردازد. اما شوراهای انقلابی و کارمندان ادارات، اقدام به اخراج و حتی بازداشت مدیرانی می‌کردند که آن‌ها را «طاغوتی» و «وابسته» به رژیم شاه می‌دانستند. حتی در موارد زیادی، مدیران اعزامی به ادارات، از سوی این شوراها و کارمندان پذیرفته نمی‌شدند. گاه سخن از شورایی کردن مدیریت ادارات بود. همین وضع در مدارس، دانشگاه‌ها، کارخانجات، و حتی در درون ارتش وجود داشت. در حالی که دولت موقت از احترام به مالکیت‌های موجود و از سرگیری فعالیت‌های اقتصادی و تأکید بر نقش بخش خصوصی و کاهش نقش دولت در اقتصاد سخن می‌گفت، توده‌های انقلابی و گروه‌های چپ‌گرا به ضرورت مصادره‌ی اموال و دارایی‌ها پافشاری می‌کردند که مدعی بودند از راه‌های نامشروع به دست آمده است. همچنین دولت موقت در صدد حفظ ارتش و اداره‌ی آن توسط افسران و فرماندهان موجود بود. اما برخی گروه‌های سیاسی، به‌ویژه گروه‌های چپ‌گرا، خواهان انحلال ارتش بودند. البته تشدید درگیری‌های نظامی در مناطقی نظیر کردستان، در همان روزهای اولیه‌ی پس از انقلاب، ضرورت حفظ ارتش را برای جناح‌های رقیب و دولت موقت نشان داده بود. اما این گروه‌ها نیز غالباً بر تصفیه‌ی گسترده‌ی ارتش تأکید می‌کردند. سرانجام در حالی که دولت موقت در تلاش برای تداوم و بهبود روابط، به‌ویژه با غرب و ایالات متحده (حامی اصلی رژیم شاه) بود، گروه‌های انقلابی سیاسی (چه در درون هیأت حاکمه و چه در بیرون از آن) بر ضرورت مبارزه با آن‌چه آن را «استعمار»، «استکبار»، یا «امپریالیسم» می‌نامیدند، تأکید داشتند.

بنابراین به تدریج یک صف‌آرایی آشکار در درون هیأت حاکمه پیدا شد که در یک سوی آن دولت موقت و اندک نیروهای میانه‌روی جانبدار آن، و در سوی دیگر نیروهای سیاسی - مذهبی انقلابی که عمدتاً در حزب جمهوری اسلامی، انجمن‌های شورای اسلامی دانشجویی، کارگری، و کارمندی متشکل شده و امام خمینی را رهبر و الهام‌بخش خود می‌دانستند، قرار داشتند.

صف‌آرایی مزبور بر زمینه‌ی یک فضای انقلابی توده‌ای و طرح تقاضاهای گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفته بود و همه‌ی این گروه‌ها نیز خواهان تحقق سریع خواسته‌های خود و تحقق وعده‌هایی بودند که در جریان جنبش انقلابی به آن‌ها داده شده بود. دولت موقت، به‌ویژه به دلیل بینش میانه‌روانه و روش‌های محافظه‌کارانه‌ی خود، قادر به پاسخ‌گویی به تقاضاهای بی‌شمار و گوناگون اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی به این توده‌ها نبود.

افزایش تقاضاها و انتظارات و فشارهای وارده از دو جبهه (درون حاکمیت و بیرون حاکمیت)، کار را بر دولت موقت آن‌چنان دشوار کرد که رئیس دولت (بازرگان) بارها بر ناتوانی خود در انجام وظایفش اعتراف کرد. او دولت خود را «چاقوی بی تیغه» نامید و در تابستان ۱۳۵۸، چند بار تهدید به استعفا کرد.^۱

سرانجام با اشغال سفارت آمریکا توسط گروهی از دانشجویان «پیرو خط امام»، به دنبال سفر شاه مخلوع به آمریکا و افشای مذاکرات نخست‌وزیر (بازرگان) با مقامات آمریکایی در الجزایر، دولت بازرگان مجدداً استعفا داد که این بار از سوی رهبر انقلاب (امام خمینی) پذیرفته شد و عمر نه ماهه‌ی دولت موقت نیز به پایان رسید.^۲

به دنبال تصویب قانون اساسی، اختلافات جدیدی در درون و بیرون از هیأت حاکمه رخ داد. آیت‌الله شریعتمداری و طرفدارانش با تشکیل حزب جمهوری خلق مسلمان، عملاً به بروز اختلافاتی با حکومت مستقر و پیروان حزب جمهوری اسلامی منجر شدند. اگرچه اختلافات رهبران و طرفداران این دو حزب به گذشته برمی‌گشت، ولی با تصویب قانون اساسی در اواخر پاییز ۱۳۵۸ به اوج خود رسید و به دنبال آن، یک سلسله درگیری‌های خشونت‌آمیز میان طرفداران امام خمینی و طرفداران آیت‌الله شریعتمداری، به‌ویژه در شهرهای قم و تبریز رخ داد.

در زمستان ۱۳۵۸، شور انقلابی و فضای ضد آمریکایی همچنان ادامه داشت. اما ادامه‌ی گروگان‌گیری، نظام تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی را با فشارها و محدودیت‌های بین‌المللی مواجه کرده بود. شورای انقلاب که بعد از سقوط دولت موقت اداره‌ی مملکت را در اختیار داشت، در صدد بود تا به نحوی به موضوع گروگان‌گیری خاتمه بخشد. اما دانشجویان پیو خط امام و حامیان آن‌ها، از تحویل گروگان‌ها به مسئولین رسمی خودداری می‌کردند. دانشجویان همچنان با انتشار اسناد سفارتخانه، به افشاگری‌های خود علیه گروه‌ها و شخصیت‌های گوناگون، به‌ویژه گروه‌های میانه‌رو و ملی‌گرا و لیبرال ادامه می‌دادند. در همین زمان، انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شد و از میان چند کاندیدا، ابوالحسن بنی‌صدر که از شهرت بیش‌تری برخوردار بود، موفق شد ۷۵ درصد آراء را به خود اختصاص دهد. با روی کار آمدن بنی‌صدر، تنش‌ها و اختلافات جدیدی پدیدار شد. ابتدا اختلافاتی بر سر تعیین معاونین وزرا، رئیس بانک مرکزی، و... ماه‌ها ادامه یافت. بعدها نیز اختلافات شدیدی بر سر حوزه‌ی وظایف و اختیارات نهادها، به‌ویژه ریاست‌جمهوری و نخست‌وزیری پدیدار شد.^۳ در پی این اختلافات که بر سر مناصب و حوزه‌های اختیارات آن‌ها در جریان بود، اختلافات اساسی بر سر جهت‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی بین جناح‌ها نیز وجود داشت. نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران در این مقطع، چه در درون و چه در بیرون، با مشکلات عدیده‌ای مواجه بود. بحران مربوط به گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا همچنان روابط خارجی ایران را با مشکلات بسیاری درگیر نموده بود. کردستان و برخی دیگر از مناطق حاشیه‌ای کشور، نظیر ترکمن صحرا، همچنان صحنه‌ی درگیری‌های خشونت‌آمیز میان گروه‌های سیاسی و نیروهای دولتی بودند. نیروهای سیاسی چپ‌گرا، به‌ویژه مجاهدین در سرتاسر کشور بر دامنه‌ی فعالیت‌های خود می‌افزودند. افت شدید تولید و کاهش درآمدهای نفتی، اختلاف در تجارت خارجی و نابسامانی‌های شدید اداری و اجرایی، مشکلات اقتصادی را دوچندان می‌کرد. و سرانجام، آغاز جنگ میان عراق و ایران و پیشروی‌های عراق در خاک ایران، تمام حاکمیت را با خطر جدی مواجه کرده بود. همه‌ی این عوامل، بر اختلافات و کشمکش‌های درون حاکمیت تأثیر گذاشته و غالباً بر شدت آن می‌افزود.

صرف‌نظر از موضوعات مورد اختلاف بین جناح‌های موجود در جامعه، نحوه‌ی بروز و ظهور و شیوه‌ی برخورد با آن‌ها نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. بنی‌صدر که از تشکیلات سیاسی وسیع و حمایت نهادها و مراجع انقلابی برخوردار نبود، غالباً می‌کوشید با کشاندن جامعه و افکار عمومی به بسیج سیاسی توده‌های مردم دست بزند. او در دوره‌ی زمام‌داری خود نیز همچنان یک شبه‌آنارشیست جدی باقی

^۱ ابوالفضل دلاوری، پیشین، صص ۴۳۵ - ۴۳۶

^۲ برای اطلاع از حوادث مربوط به دوران دولت موقت، رجوع شود به: احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت موقت [تهران، انتشارات شباویز، ۱۳۷۱]

^۳ همان، ص ۴۳۸

ماند و تصور می‌کرد با سخنرانی و جدال شخصی با رقیب، می‌تواند برنامه‌ی سیاسی خود را پیش ببرد. در مقابل، رقبای او خط فکری بنی‌صدر و حامیانش را غیر مکتبی و انحرافی دانسته و به این ترتیب، در صدد بودند تا از تحکیم موقعیت او به عنوان رئیس‌جمهور جلوگیری کنند. آن‌ها بنی‌صدر را به تلاش برای ایجاد تشنج سیاسی متهم می‌کردند. این اتهام زمانی به اوج خود رسید که مجاهدین خلق نیز به نحو آشکارتری به صف حامیان بنی‌صدر پیوستند. درگیری‌های میان جناح طرفدار بنی‌صدر و جناح مخالف وی، در اسفند ماه ۱۳۵۹، بعد از حل مسأله‌ی گروگان‌گیری اوج گرفت. در اواسط اسفند ماه، بنی‌صدر در سخنرانی خود در جلسه‌ای که به مناسبت بزرگداشت مصدق در دانشگاه تهران برگزار شده بود، به شدت به جناح مقابل حمله کرد. گروه‌های مخالف او نیز به مراسم مزبور حمله کرده و درگیری میان طرفین به خشونت وسیعی انجامید. گفته می‌شود که شاخه‌های نظامی مجاهدین نیز به جانبداری از بنی‌صدر در این درگیری‌ها شرکت داشتند. هم‌زمانی این درگیری‌ها با مراسم بزرگداشت مصدق، صرف‌نظر از مسائل روزمره، بیان‌گر فعال شدن یک شکاف سیاسی - ایدئولوژیک دیرینه میان نیروهای ملی‌گرا و اسلام‌گرا نیز بود. به‌علاوه روحانیون و گروه‌های سیاسی نزدیک به امام خمینی، از تحرک روزافزون گروه‌های چپ، به‌ویژه مجاهدین، که تشکیلات مخفی وسیع و به احتمال زیاد مقادیری اسلحه نیز در اختیار داشتند، به‌شدت نگران بودند. به همین دلیل، در اوایل بهار ۱۳۶۰، دادستانی کل انقلاب، در اعلامیه‌ی شدیداللحنی از گروه‌های مخالف خواست تا سلاح‌های خود را تحویل دهند و پس از آن نیز بر سخت‌گیری در مورد فعالیت‌های مجاهدین افزوده شد.^۱

از اواسط بهار، درگیری و کشمکش‌ها میان طرفین شدت بیش‌تری یافت.

در حالی که جنگ در مناطق جنوبی ابعاد گسترده‌تری می‌یافت و عراق همچنان به پیش‌روی خود ادامه می‌داد و دستگاه حکومتی در اثر بحران‌های سیاسی و به‌ویژه درگیری میان نهادهای حکومتی از کار افتاده بود، رقبا یکدیگر را مسؤول این شکست‌های نظامی و بحران‌های سیاسی قلمداد می‌کردند.

در نهایت، کمیسیونی که در اواخر اسفند ۱۳۵۹ با موافقت امام خمینی برای رفع اختلاف میان جناح‌های مزبور تشکیل شده بود، در اواسط بهار نظر خود را مبنی بر مقصر بودن بنی‌صدر اعلام کرد. اندکی بعد نیز دستگاه قضایی که حادثه‌ی اسفند ۱۳۵۹ را پی‌گیری می‌کرد، بنی‌صدر و حامیان او را عامل اصلی تشنج و درگیری دانست. سرانجام در خرداد ۱۳۶۰، امام خمینی سمت فرماندهی کل قوا را از بنی‌صدر بازپس گرفت.

برکناری رئیس‌جمهور از مقام فرماندهی کل قوا توسط امام خمینی، که به دلیل تخلفات رئیس‌جمهور و شکست در جنگ صورت گرفت، نیروهای مذهبی را به برکناری رئیس‌جمهور از طریق تصویب عدم کفایت سیاسی وی در مجلس تشویق نمود. گرچه گروه‌هایی از نیروهای غیر مذهبی در گوشه و کنار کشور در اعتراض به برکناری رئیس‌جمهور تظاهرات به راه انداختند، اما اکثریت مجلس همچنان بر حل معضل از راه حذف رئیس‌جمهور اصرار می‌ورزیدند. این امر در حالی بود که راه‌حل فراکسیون اقلیت، انحلال مجلس از راه رفراندوم و برگزاری مجدد انتخابات مجلس بود. این راه که به تحکیم موقعیت رئیس‌جمهور و سقوط دولت شهید رجایی و احتمالاً در آن وضعیت، به عدم تشکیل دوباره‌ی مجلس و تسلط نیروهای غیر مذهبی بر امور کشور منتهی می‌شد، هم از سوی امام طرد گردید و هم انسجام نیروهای مذهبی را برای حذف رئیس‌جمهور افزایش داد.

علاوه بر آن، برخورد شدید و یکپارچه‌ی نیروهای غیر مذهبی و حتی نهضت آزادی با لایحه‌ی قصاص، حسن‌ظن احتمالی برخی از چهره‌های مذهبی را در قبال این گروه‌ها به سوءظن تبدیل کرد و بار دیگر بر میزان انسجام نیروهای مذهبی افزود. فراکسیون اکثریت مجلس نیز به دنبال تظاهرات مردمی در اطراف مجلس، که خواهان برکناری بنی‌صدر بودند، طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر را برای ریاست‌جمهوری تهیه و طی جلسات ۱۶۵ تا ۱۶۸ آن را بررسی کرده و در نهایت، با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف و تعدادی رأی

^۱ همان، ص ۴۳۹

ممتنع در غیاب چند نماینده، به تصویب رساند. رهبر انقلاب نیز در مقام داور نهایی، رأی مجلس را تصویب و عالی‌ترین مقام اجرایی کشور را پس از یک دوره‌ی تقریباً ۱۷ ماهه‌ی ریاست‌جمهوری در اوّل تیر ماه ۱۳۶۰، از مقام خود عزل نمود.^۱

این رویدادها موجی از تنش و درگیری را در سرتاسر کشور میان طرفداران دو جریان مزبور ایجاد کرد. به طور دقیق، از زمان برکناری رئیس‌جمهور، سازمان مجاهدین خلق با اعلام به عهده گرفتن حفاظت از جان رئیس‌جمهور و هشدار علیه هر گونه سوءنیت به جان وی و آماده‌باش نیروهای خود در سراسر کشور، آشکارا در مقابل نیروهای مذهبی صف‌آرایی کرد. این صف‌آرایی با اعلام جنگ مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی توسط سازمان - دو روز مانده به عزل رئیس‌جمهور - کشور را در آستانه‌ی جنگی داخلی قرار داد. نیروهای سازمان مجاهدین که تا زمان حاضر، چنین تعاملی را با نظام جمهوری اسلامی داشته‌اند، بلافاصله پس از اعلام نبرد مسلحانه در سراسر کشور، به کشتارهای فراوانی دست زدند و چهره‌های شاخص و غیر شاخص مذهبی را از بین برده و یا مورد ضرب و جرح قرار دادند. انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی ایران در هفتم تیر، که به کشته شدن ۷۲ تن از مقامات حزب جمهوری اسلامی منجر شد، یکی از این کشتارها بود.

به این ترتیب، موجی از ترورها و انفجارها علیه مقامات حکومتی از سوی مجاهدین و برخی دیگر از گروه‌های چپ‌گرا و موجی از دستگیری‌ها و اعدام‌های اعضای مجاهدین از سوی حکومت آغاز شد و تا اواخر سال ۱۳۶۱ ادامه یافت. در همین حال، رهبران تشکیلات حزب توده نیز به اتهام جاسوسی برای شوروی و توطئه علیه جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گرفته و متلاشی شدند. از این رو برخی محققان، سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ را دوره‌ی تصفیه‌ی درونی حکومت، اوج‌گیری خشونت و حذف مخالفین حاکمیت نیروهای انقلابی مذهبی می‌دانند.^۲

با برکناری بنی‌صدر، شورای موقت ریاست‌جمهوری تشکیل و زمام امور کشور را به دست گرفت. اندکی پس از عزل بنی‌صدر، دومین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار گردید و نخست‌وزیر وقت به ریاست‌جمهوری برگزیده شد. از طرف دیگر، سازمان مجاهدین خلق در اقدام دیگری، امام‌جمعه‌ی وقت تهران را ترور کرد که جان سالم به در برد و پس از آن، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر جدید را نیز در شهریور ماه ۱۳۶۰ به شهادت رساند. این اقدام تروریستی بی‌سابقه که به فاصله‌ی دو ماه از انفجار حزب جمهوری روی داد، گرچه موجب شد برخی از سران نیروهای مذهبی برای دومین بار از بین بروند، اما قدرت فوق‌العاده‌ی رهبری توانست انسجام نیروهای مذهبی را افزایش دهد تا این نیرو بتواند کشور را اداره کرده و انتخابات ریاست‌جمهوری این دوره را برگزار نماید.^۳ با انتخاب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور، مجلس شورای اسلامی نیز از میان وزیران پیشنهادی به میرحسین موسوی رأی اعتماد داد و وی به عنوان نخست‌وزیر، دولت خود را در ۱۱ آبان ۱۳۶۰ تشکیل داد. در این مقطع، چند کودتا در کشور روی داد که همگی ناکام ماندند:

۱. کودتای نوژه
۲. کودتای مربوط به گروه پاسداران رژیم سلطنتی معروف به «پارس»
۳. کودتای گروه نمارا
۴. کودتای گروه نیما
۵. کودتای صادق قطب‌زاده

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۲۹۳

^۲ ابوالفضل دلاوری، پیشین

^۳ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۲۹۵

تشدید بحران اقتصادی از سال ۱۳۶۴ به بعد، که عمدتاً ناشی از کاهش شدید قیمت نفت بود، بروز شکاف در درون هیأت حاکمه را تسریع کرد. به تدریج دو جناح مخالف در درون هیأت حاکمه آشکار شد: یک جناح نابسامانی‌های موجود را ناشی از تسلط دولت بر امور اقتصادی می‌دانست و بر اجرای تفسیری محافظه‌کارانه و سنتی از اسلام، که آن را «اسلام فقاهتی» می‌نامید، تأکید داشت. اما جناح دیگر خواهان مداخله‌ی دولت در امور اقتصادی و ارائه‌ی شیوه‌ی مردم‌گرایانه‌ی در عرصه‌ی اقتصادی بود و بر اجرای تفسیری از اسلام که آن را «اسلام پویا» می‌نامید، پافشاری می‌کرد. بخشی از نهادهای حکومتی نظیر شورای نگهبان، گروه قدرتمندی از نمایندگان مجلس، روحانیون سنت‌گرا، بخش خصوصی، و به‌ویژه بازار، از دیدگاه اول حمایت می‌کردند و دولت (قوه‌ی مجریه) بخشی از نمایندگان مجلس و گروه‌های چپ‌گرای درون حاکمیت، از دیدگاه دوم جانبداری می‌نمودند. این جناح‌بندی به نوبه‌ی خود تقریباً در همه‌ی شکل‌های سیاسی جانبدار حکومت نیز بازتاب یافت و بسیاری از آن‌ها را به انفعال یا انحلال کشاند. چنان‌که در بهار ۱۳۶۶، گروهی از روحانیون چپ‌گرا از تشکیلات «روحانیت مبارز تهران» جدا شد و «مجمع روحانیون مبارز» را تشکیل دادند. حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که از مدت‌ها قبل در درون خود دچار اختلاف‌نظرهای شدیدی شده بودند، به ناچار انحلال خود را اعلام کردند.^۱ دامنه‌ی جناح‌بندی‌ها و انشعاب‌ها در درون هیأت حاکمه و گروه‌های سیاسی اصلی حامی حکومت، به تدریج به سطوح پایین‌تر طرفداران حکومت نیز سرایت کرد: از جمله انجمن‌های اسلامی دانشجویان، معلمان، و کارگران و... نیز از این انشعاب‌ها بی‌نصیب نماندند. روی هم رفته، ایجاد شکاف‌ها و انشعاب‌های مزبور، به تغییر در فضای سیاسی کمک کرد و تحرک مناقشات سیاسی رقیب‌بازتاب آن در نشریات وابسته به گروه‌ها، به تدریج به سطح جامعه و به‌ویژه دانشگاه‌ها کشیده شد. تا سال ۱۳۶۸، چندین اتفاق مهم در کشور رخ داد که از جمله‌ی آن‌ها، برگزاری چندین انتخابات، عزل آیت‌الله منتظری از نیابت رهبری، پایان جنگ، و تجدید نظر در قانون اساسی و درگذشت امام خمینی (ره) می‌باشد.

جنگ ایران و عراق، تداوم تخریب و توافق فعالیت‌های تولیدی و زیربنایی و از همه مهم‌تر، کاهش درآمدهای نفتی، اثرات منفی زیادی بر اقتصاد عمومی، سطح زندگی مردم و اوضاع مالی دولت باقی گذاشت. کمبودهای تولیدی و بازار سیاه در کنار کسری بودجه‌ی حجیم و مزمن دولت، که معمولاً از طریق استقراض‌های پی‌درپی داخلی از بانک مرکزی و شکل خاصی از استقراض خارجی پنهان می‌شد، در سال ۱۳۶۷ اوج اثرات تورمی خود را نشان داد. ارزش ریال آن‌چنان پایین آمد که حتی مؤسسات و کارخانجات دولتی نیز برای ارائه‌ی خدمات و کالاهای خود به بخش خصوصی، ارز می‌طلبیدند. بیش از ۲۵ درصد فعالیت‌های اقتصادی قابل محاسبه، حالت زیرزمینی پیدا کرده بود. اوضاع مذکور، ضرورت بازسازی اقتصادی کشور و اجرای برنامه‌های عمرانی را بر سران جمهوری اسلامی آشکار کرده بود.

^۱ ابوالفضل دلاوری، پیشین، ص ۴۴۳

فصل دوم

ثبات سیاسی در دوران دولت هاشمی رفسنجانی

بعد از رحلت امام خمینی (ره)، بلافاصله از سوی مجلس خبرگان، آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان در پست ریاست‌جمهوری بود، برای تصدی مقام «ولایت‌فقیه» انتخاب شد. اندکی بعد، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هم که ریاست مجلس را در دست داشت، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب گردید. این دو انتخاب، به معنای تضعیف گرایش‌ها و نفوذ جناح چپ‌گرا در درون هیأت حاکمه بود. از سوی دیگر، برنامه‌های دولت هاشمی نیز به نوبه‌ی خود متضمن وجه دیگری از تضعیف گرایش‌های چپ‌گرا بود. برنامه‌ی این دولت در واقع به معنای وداع تدریجی با اقتصاد دولت‌محور دوره‌ی ده ساله‌ی بعد از انقلاب بود. هاشمی رفسنجانی در دو دوره تصدی ریاست‌جمهوری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، مسأله‌ی نوسازی و تعدیل اقتصادی را در رأس برنامه‌های خود قرار داد. در برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی که در دوره‌ی وی تدوین و به اجرا گذاشته شد، روی هم‌رفته، اهداف بزرگی برای رشد اقتصادی و صنعتی شدن کشور در چارچوب آزادسازی و خصوصی کردن اقتصاد مد نظر قرار گرفت. وی در کابینه‌ی خود و دیگر مناصب بالای اجرایی و اداری دولت خود، عمدتاً تکنوکرات‌ها را به کار گرفت. کابینه‌ی او، به گفته‌ی خودش، «کاری» بود.

برنامه‌های وی، تا آن‌جا که به آزادسازی اقتصادی مربوط بود، در آغاز با استقبال و حمایت جناح راست‌گرا مواجه شد. در زمینه‌ی سیاسی نیز وجه مشترک مهم رفسنجانی با نیروهای راست‌گرای سنتی، تمایل به کنار زدن جریان‌های چپ‌گرای درون حاکمیت بود؛ به‌ویژه این که این کار برای اجرای برنامه‌های اقتصادی لیبرال او لازم بود.^۱

حمایت برخی از وزرای دولت (که به تدریج به تکنوکرات‌ها معروف شدند و بعدها حزب کارگزاران سازندگی را تشکیل دادند) و شخص رئیس‌جمهور از ایده‌ی جناح راست (که جناح چپ را مانع سازندگی کشور قلمداد می‌کردند)، ائتلافی تاکتیکی بین جناح راست و تکنوکرات‌های دولت هاشمی ایجاد نمود و جناح چپ را نزد افکار عمومی به شدت منزوی ساخت؛ به گونه‌ای که در سراسر کشور جناح چپ فقط توانست چهل نماینده به مجلس چهارم بفرستد و در تهران بیش‌تر مردم به لیست انتخاباتی جامعه‌ی روحانیت مبارز رأی دادند. ترکیب مجلس چهارم را که در ۷ خرداد ۱۳۷۱ افتتاح گردید، ۱۱۰ نفر از فراکسیون جناح راست، ۴۰ نفر از فراکسیون جناح چپ، و ۱۰۰ نفر از فراکسیون مستقل تشکیل می‌دادند. در طول زمان، مشخص گردید که اکثریت مستقل‌ها نیز به جناح راست تمایل دارند.^۲

سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی، خصوصاً برنامه‌ی آزادسازی اقتصادی، آثار دوگانه‌ای را در بر داشت: آثاری که به تدریج ائتلاف هاشمی و جناح راست را از هم گسست. سیاست دولت هاشمی از یک سو تکان‌های مهمی به اقتصاد راکد و فرتوت ایران داشت و از سوی دیگر، این سیاست‌ها با ایجاد یا تشدید مسائلی همراه بود که زمینه‌های تعارض‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی را فراهم نمود.

سیاست‌های رفسنجانی به تدریج و با گذشت زمان، هم از سوی نیروهای راست‌گرا و هم چپ‌گرا در درون هیأت حاکمه، با انتقاد و مخالفت مواجه شد. گروه‌های چپ‌گرا که قدرت چندانی نداشتند، صرفاً به طرح انتقاد علیه سیاست‌های وی و فشار ناشی از سیاست‌های اقتصادی او بر طبقات متوسط و پایین می‌پرداختند. این کار نیز توسط معدود روزنامه‌ها و نشریات مربوط به این جناح، خصوصاً روزنامه‌ی سلام و هفته‌نامه‌ی عصر ما صورت می‌گرفت. اما انتقادات و حملات نیروهای راست‌گرا به رفسنجانی، وسیع‌تر و تأثیرگذارتر بود. نیروهای راست‌گرا، افزون بر ناخرسندی از برخی سیاست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی، از آزادی‌های نسبی سیاسی و فرهنگی اجراشده توسط

^۱ همان، ص ۴۴۸

^۲ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۳۴۶

این دولت ناراضی بودند. این مخالفت‌ها پس از آغاز کار مجلس چهارم تشدید شد. این مجلس، به‌ویژه سیاست‌های وزارتخانه‌های کشور و فرهنگ و ارشاد اسلامی را که از مجریان این سیاست‌های آزادسازی بودند، مورد حملات تندی قرار داد و سرانجام رفسنجانی را وادار به تغییر وزرای این دو وزارتخانه و انتخاب افراد نزدیک به راست‌گرایان در این وزارتخانه‌ها نمودند.

علاوه بر این، تبلیغات وسیعی از سوی محافظه‌کاران نسبت به تحولات فرهنگی، تحت عنوان خطر تهاجم فرهنگی غرب آغاز شد که غالباً از سوی راست‌گرایان و محافل سنتی به سیاست‌های دولت رفسنجانی و به‌ویژه کارگزاران فرهنگی و شهری (بیش از همه به شهرداری‌ها و فرهنگسراهای ایجادشده توسط شهرداری‌ها) نسبت داده می‌شد. سرانجام حملات شدیدی نیز از سوی محافل مزبور به آن‌چه آن را «فساد اداری و مالی» و «ثروت‌های بادآورده» می‌خواندند، آغاز گردید و بانک‌ها، شهرداری‌ها، و وزارتخانه‌های اقتصادی دولت رفسنجانی، آماج انتقادات و اقدامات سیاسی و قضایی قرار گرفتند.^۱

دولت رفسنجانی به‌ویژه در دوره دوم زمام‌داری خود، بیش از هر چیز متکی به گروهی از مدیران و فن‌سالارانی بود که دستگاه‌های اداری و اجرایی کشور را در دست داشتند. این گروه، گرچه اصولاً فاقد تشکل و موقعیت سیاسی آشکار و مشخص بود، اما در اواخر دوره چهارم مجلس، بخشی از همین گروه، شامل تعدادی از وزرا، معاونین آن‌ها و... یک تشکل سیاسی به نام «کارگزاران سازندگی» ایجاد کردند و با جدیت وارد کارزار رقابت انتخاباتی به محافظه‌کاران شدند. البته ضعف پایگاه اجتماعی این گروه، آن‌ها را واداشت که به دنبال ائتلاف با دیگر نیروهای سیاسی باشند. از سوی دیگر، در همان زمان گروه‌های چپ‌گرای حامی نظام اسلامی نیز به طور جدی در تلاش برای بیرون آمدن از انزوای سیاسی بودند. در چنین شرایطی، ائتلاف این دو نیرو، یعنی کارگزاران سازندگی و نیروهای چپ‌گرای موسوی به «خط امام» (شامل مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی دانشجویان، و خانه‌ی کارگر) در آستانه‌ی انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی تحقق یافت. انتخابات مجلس پنجم، بعد از انتخابات دوره اول، نخستین انتخاباتی بود که با رقابت‌های جدی میان نیروهای سیاسی رقیب و همچنین حساسیت‌های قابل ملاحظه از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی همراه بود. بارزتر شدن مرزبندی‌ها، دست‌کم از لحاظ مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی در میان نیروهای سیاسی درگیر، وجود یک فضای نسبتاً باز مطبوعاتی و برخورداری هر یک از نیروهای درگیر از نشریات متعدد، از جمله عواملی بودند که به این انتخابات اهمیت و گرمی قابل ملاحظه‌ای بخشیدند. در این رقابت انتخاباتی، جناح محافظه‌کار در تبلیغات انتخاباتی خود بر مسائلی نظیر مقابله با تهاجم فرهنگی و جلوگیری از نفوذ دوباره‌ی لیبرال‌ها و «نامحرمان» به درون نظام و مجلس سخن می‌گفتند که این مفاهیم، غالباً متوجه جناح رقیب بود. جناح مقابل (ائتلاف کارگزاران و گروه‌های خط امام) که روزنامه‌های پرنفوذی همچون سلام و همشهری را در دست داشتند، در تبلیغات خود جناح رقیب را به «انحصارطلبی» و «سوءاستفاده از نهادهای قانونی برای اهداف گروهی»، «احتمال دست زدن به تقلب‌های انتخاباتی»، «... متهم می‌کرد. کاندیداهای این جناح، به‌ویژه کاندیداهای زن که تعداد آن‌ها نسبت به دوره‌های پیش افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته بود، در تبلیغات خود معمولاً بر «احقاق حقوق زنان»، «کاهش محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی» و... تکیه می‌کردند. به هر حال، رقابت نزدیک جناح‌های درگیر، انتخابات را در بیش‌تر حوزه‌ها به دور دوم کشاند. سرانجام پس از کشمکش‌های زیاد که با ابطال نتایج انتخابات در چند حوزه همراه بود، اکثریت مجلس به دست جناح راست افتاد.

جناح راست، که اکثریت مجلس و چند وزارتخانه را در اختیار داشت، در سطح جامعه نیز روزنامه‌ی رسالت، عمده‌ترین سخن‌گوی آن، خط مشی فکری آن را ارائه می‌نمود. در دانشگاه نیز جامعه‌ی اسلامی دانشجویان را که در مقابل انجمن اسلامی دانشجویان تأسیس شد، به عنوان حامی خود داشت و در عرصه‌ی سیاسی از حمایت جامعه‌ی روحانیت و دوازده تشکل هم‌سو با آن برخوردار بود. این جناح، از یک سو دولت را تحت مراقبت خود گرفت و از سوی دیگر، برای حفظ و گسترش قدرت، صفوف تشکل‌های خود را تحکیم، و تلاش نمود از مجموع آن‌ها حزبی فراگیر تشکیل دهد. طیف اکثریت مجلس، جهت مراقبت از عملکرد دولت، دیوان محاسبات را فعال ساخت تا

^۱ غلامرضا خواجه سروی، همان

بر هزینه‌های دستگاه‌های اجرایی نظارت کند. همچنین مرکز پژوهش‌های مجلس را به وجود آورد تا به مثابه‌ی بازوی فکری مجلس، از دستگاه‌های اجرایی تحقیق و تفحص به عمل آورد. مهم‌تر از همه، انجام تحقیق و تفحص صداوسیما بود که در آن زمان، ریاست آن را یکی از تکنوکرات‌ها، یعنی محمد هاشمی، به مدت سیزده سال بر عهده داشت. نتیجه‌ی تحقیق و تفحص، برکناری رئیس سازمان صداوسیما و انتخاب وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، علی لاریجانی، به جای وی بود. مجلس همچنین با دولت بر سر محتوای برنامه‌ی دوم توسعه، اختلاف نظر پیدا کرد. بررسی دقیق‌تر لایحه‌ی برنامه‌ی دوم از سوی مجلس، که دولت تلاش داشت آن را از سال ۱۳۷۳ اجرا کند، موجب تأخیر یک ساله در اجرای آن شد. همچنین اکثریت مجلس در ۲۳ آذر ماه ۱۳۷۳، وزیر معادن و فلزات را استیضاح نمود. اگرچه وزیر توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد، ولی دولت دوم هاشمی در دومین سال فعالیت خودف از اکثریت مجلس اخطار دریافت کرد.^۱

انتخابات مجلس پنجم و تحولاتی که با روی کار آمدن این مجلس به وقوع پیوست، همان‌گونه که پیش‌تر ملاحظه شد، پیش‌درآمدی بر رخداد‌های انتخابات هفتم ریاست جمهوری بود. در مباحث بعدی، در خصوص این مسأله و حوادث بی‌ثبات‌کننده‌ای که به دنبال آن رخ داد، بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

^۱ همان، صص ۳۵۲ - ۳۵۳

فصل سوم

ثبات سیاسی در دوران دولت سید محمد خاتمی

هفتمین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶، با حضور چهار نامزد انتخاباتی برگزار گردید که در نهایت، حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، با اکثریت قاطع آراء، به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. در این انتخابات، بیش از ۲۹ میلیون نفر از واجدین شرایط (۸۳/۲۸٪) در انتخابات شرکت کردند که آقای خاتمی با بیست میلیون رأی در مقابل رقبای دیگر خود، به پیروزی قاطع دست یافت. حضور گسترده‌ی مردم در انتخابات و رأی بالای آقای خاتمی و شعارهای انتخاباتی جدید ایشان، از جمله ویژگی‌های خاص این انتخابات بود. در این انتخابات، همچنین جناح‌های سیاسی داخل نظام با قدرت بیش‌تری در صحنه‌ی سیاسی کشور حاضر شده و با ائتلاف‌های خود، حول طرفداری از یکی از کاندیداها، با انتخابات شور و شوق بیش‌تری دادند. در این انتخابات، حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق‌نوری در افکار عمومی ایران، به عنوان کاندیدای جناح راست، مورد حمایت روحانیت مبارز و مدافع وضع موجود تلقی می‌شد. در حالی که گروه‌های اسلامی چپ‌گرای درون نظام (شامل مجمع روحانیون مبارز و ائتلاف گروه‌های خط امام) از خاتمی حمایت می‌کردند. در این مقطع، در واقع نوعی هم‌گرایی بین طیف‌هایی از گروه‌های درون حاکمیت به وجود آمد که یا به خاطر علایق ایدئولوژیک و یا به دلیل حمایت از خاتمی در انتخابات ۷۶، با هم ائتلاف کرده بودند که در رأس این ائتلاف، روحانیون مبارز قرار داشت. این گروه‌ها که بعد از انتخابات مجلس پنجم تا حدی از انزوا خارج شده بودند، نخست کوشیدند مهندس میرحسین موسوی را به عنوان کاندیدا وارد صحنه کنند که وی از این کار سر باز زد و طی اعلامیه‌ای، عدم آمادگی خود را اعلام نمود. البته جناح راست واکنشی تندی نسبت به بازگشت مجدد مهندس موسوی از خود نشان داده و جناح کارگزاران نیز از مطرح شدن موسوی چندان خرسند نبودند.

با عدم پذیرش کاندیداتوری توسط میرحسین موسوی، جناح چپ، سید محمد خاتمی را کاندید نمود. در واقع جناح چپ اسلامی، شامل عناصر و لایه‌های تجددگرایانه‌تری هم بود که کم و بیش با محافل دانشگاهی و روشنفکری مرتبط بودند. آنان به‌ویژه در دوران انزوای سیاسی این جناح، برخی ارزش‌ها و مفاهیم جدید و مردم‌سالارانه را در ساختار کلامی (گفتمانی) خود جذب کرده بودند که سید محمد خاتمی در واقع بیان‌کننده‌ی گرایش‌های اخیر در میان این جناح بود. وی قبلاً در کابینه‌ی آقای هاشمی رفسنجانی متصدی وزارت ارشاد بود که اقدامات فرهنگی‌اش به شدت مورد اعتراض برخی روحانیون و راست‌گرایان قرار گرفت. در این انتخابات، گروه کارگزاران هم که به دلیل ضعف پایگاه اجتماعی ناچار به ائتلاف بوده و نتوانسته بودند بر سر کاندیدای دیگری با محافظه‌کاران به توافق برسند، به صف حامیان خاتمی پیوستند. آن‌ها نیز دست‌کم در زمینه‌ی گرایش‌های سیاسی و فرهنگی با خاتمی احساس اشتراک می‌کردند. به‌علاوه تا حدودی مطمئن بودند گرایش‌های اقتصادی خاتمی در صورت پیروزی‌اش نمی‌تواند چندان از چارچوب ساختار موجود، به‌ویژه از شرایط ایجادشده طی سال‌های اجرای برنامه‌های اوّل و دوم، خارج شود. و به این ترتیب، در این دوره، ائتلاف قدرتمندی میان نیروهای میانه‌رو و چپ اسلامی ایجاد شد.

دیدگاه‌های خاتمی ابتدا در جریان تبلیغات وی در هفتمین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶ مطرح، و پس از پیروزی او بسط یافت. وی عمدتاً معتقد بود توسعه‌ی سیاسی به منظور بسترسازی مناسب برای مشارکت مردمی باید از اولویت خاصی برخوردار باشد. هرچند خاتمی از توسعه‌ی اقتصادی، صنعتی، و تکنولوژیک نیز غافل نبود، اما کلید توسعه در دیگر زمینه‌ها را توسعه‌ی سیاسی و فرهنگ می‌دانست. بر این اساس، خاتمی تبلیغات انتخاباتی خود روی توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی متمرکز ساخت و بر ضرورت تقویت جامعه‌ی مدنی، قانون‌گرایی، حقوق زنان و جوانان، و سرانجام، تنش‌زدایی در روابط خارجی تأکید کرد. این شعارها از سوی روزنامه‌های پرنفوذ متعلق به کارگزاران و چپ اسلامی و همچنین از طریق مباحث عمومی و به‌ویژه از سوی محافل دانشگاهی و روشنفکری،

دانشجویان، دانش‌آموزان، و مردم کوچه و بازار، فضای عمومی را در بر گرفت. شخص خاتمی نیز در جریان فعالیت‌ها و سخنرانی‌های انتخاباتی خود، به صورت شخصیتی متین و خوش‌رو جلوه کرد و از محبوبیت سریع و وسیعی برخوردار شد و در مجموع، گروه‌های مختلفی از مردم، مخصوصاً روشنفکران، جوانان، و زنان، با دریافت‌ها و انگیزه‌های گوناگون، به جانبداری از خاتمی برخاسته و حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم که طی سال‌های قبل به تدریج انگیزه‌ی مشارکت در امور سیاسی و انتخابات را از دست داده بودند، در میان این گروه‌ها دیده می‌شدند.

خاتمی با توجه به موقعیت و برنامه‌ها و شعارهایش، به عنوان منتقد و مخالف وضع موجود و منادی دگرگونی‌های اساسی، به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شد. حتی در زمینه‌ی مسائل اقتصادی نیز که وی اصولاً در برنامه‌ها و تبلیغات خود تأکید چندانی بر آن‌ها نکرده بود، اما باز هم توده‌ی مردم به دلیل ناخسرنندی از وضع موجود اقتصادی، روی کار آمدن او را به مثابه‌ی فرصتی برای بهبود اوضاع اقتصادی خود تلقی کردند. در همین حال، تبلیغات گسترده‌ی جناح مقابل نیز در پیروزی خاتمی بی‌تأثیر نبود، که این خود عملاً تأییدی بود بر این تبلیغ طرفداران خاتمی که تلاش می‌کردند وی را به عنوان «سید مظلوم» در جامعه جلوه‌گر نمایند. جامعه‌ای که در فرهنگ آن، همواره «مظلوم» اهمیتی خاص داشت.

وضعیت رأی‌دهندگان و منتخبین در هشت مرحله‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری ایران

نوبت	تعداد داوطلب	تاریخ اخذ رأی	اسامی نامزدها	تعداد رأی نامزد	واجدین شرایط	کل آرای مأخوذه	آرای باطله‌ی مأخوذه	درصد کل آراء به واجدین شرایط	درصد منتخب به کل آراء	درصد منتخب به واجدین شرایط
اول	۱۲۴	۵۸/۱۱/۱۵	ابوالحسن بنی‌صدر احمد مدنی حسن ابراهیم حبیبی داریوش فروهر صادق طباطبایی کاظم سامی صادق قطب‌زاده سایر نامزدها	۱۰,۷۵۳,۷۵۲ ۲,۲۴۲,۳۲۷ ۶۷۶,۸۵۲ ۱۳۴,۲۱۷ ۱۱۵,۱۲۴ ۹۰,۱۶۱ ۴۹,۳۹۱ ۲,۲۶۴	۲۰,۸۵۷,۳۹۱	۱۴,۱۵۲,۹۰۲	۸۸,۸۱۹	۶۷/۸۶	۷۵/۹۸	۵۱/۵۶
دوم	۷۱	۶۰/۵/۲	محمدعلی رجایی عباس شیبانی اکبر پرورش	۱۲,۷۷۰,۰۵۰ ۶۵۸,۴۹۸ ۳۳۹,۴۶۴	۳۲,۴۳۹,۹۳۰	۱۴,۵۷۳,۸۰۳	۴۶۵,۲۱۸	۶۴/۹۵	۸۷/۶۲	۵۶/۹۱

						۲۴۹,۴۵۷	حبيب الله عسکراولادی			
۷۰/۸۸	۹۴/۴۱	۷۵/۰۸	۳۵۳,۴۹۷	۱۶,۸۴۶,۷۱۵	۲۲,۴۳۹,۹۳۰	۱۵,۹۰۵,۹۸۷	سید علی حسینی خامنه‌ای	۶۰/۷/۱۰	۴۶	سوم
						۳۴۸,۲۹۴	اکبر پرورش			
						۸۰,۵۴۵	حسن غفوری فرد			
						۵۹,۰۵۸	سید رضا زواره‌ای			
۴۷/۰۶	۸۵/۷۲	۵۴/۹۰	۳۵۲,۵۰۹	۱۴,۲۳۸,۵۸۷	۲۵,۱۳۳,۸۰۲	۱۲,۲۰۵,۰۱۲	سید علی حسینی خامنه‌ای	۶۴/۵/۲۵	۵۰	چهارم
						۱,۴۰۲,۹۵۳	سید محمود مصطفوی کاشانی			
						۲۷۸,۱۱۳	حبيب الله عسکراولادی			
۵۱/۶۰	۹۴/۵۲	۵۴/۵۹	۲۶۶,۹۸۴	۱۶,۴۵۲,۶۷۷	۳۰,۱۳۹,۵۹۸	۱۵,۵۵۰,۵۲۸	اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)	۶۸/۵/۶	۷۹	پنجم
						۶۳۵,۱۶۵	عباس شیبانی			
۳۱/۸۷	۶۲/۹۱	۵۰/۶۶	۳۱۷,۶۷۰	۱۶,۷۹۶,۷۸۷	۳۳,۱۵۶,۵۵۰	۱۰,۵۶۶,۴۹۹	اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)	۷۲/۳/۲۱	۱۲۸	ششم
						۴,۰۲۶,۸۷۹	احمد توکلی			
						۱,۴۹۸,۰۸۴	عبدالله جعفر علی جاسبی			
						۳۸۷,۶۵۵	رجبعلی طاهری			

۵۵/۶۸	۶۹/۱۰	۷۹/۹۳	۲۴۱,۷۳۲	۲۹,۱۴۵,۷۴۵	۳۶,۴۶۶,۴۸۷	۲۰,۱۳۸,۷۸۴ ۷,۲۴۸,۳۱۷ ۷۷۲,۷۰۷ ۷۴۴,۲۰۵	سید محمد خاتمی علی اکبر ناطق نوری سید رضا زواره‌ای محمد محمدی نیک (ری شهری)	۷۶/۳/۲	۲۳۸	هفتم
۵۱/۲۶	۷۷/۶۲	۶۶/۵۹	۴۸۹,۰۲۱	۲۸,۱۵۵,۹۶۹	۴۲,۱۷۰,۲۳۰	۲۱,۶۵۹,۰۵۳ ۴,۳۸۷,۱۱۲ ۷۳۷,۰۵۱ ۲۵۹,۷۵۹ ۲۳۷,۶۷۰ ۱۲۹,۱۵۵ ۱۱۴,۶۱۶ ۶۰,۵۴۶ ۵۵,۲۲۵ ۲۷,۹۴۹	سید محمد خاتمی احمد توکلی علی شمخانی عبدالله جعفر علی جاسبی سید محمود کاشانی حسن غفوری فرد سید منصور رضوی سید شهاب‌الدین صدر علی فلاحیان سید مصطفی هاشمی طباطبائی	۸۰/۳/۱۸	۸۱۴	هشتم

منبع: روزنامه‌ی همشهری، ۸ خرداد ۱۳۸۴

جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌های مربوط به بی‌ثباتی سیاسی - با توجه به شاخص‌های ارائه‌شده - به دلایل مختلفی دشوار است. هر محقق که بخواهد در خصوص بی‌ثباتی سیاسی تحقیق کند، یا باید به اطلاعاتی دسترسی داشته باشد که عمدتاً محرمانه است و به آسانی در دسترس محققان قرار نمی‌گیرد، و یا باید خود شخصاً از طرق مختلف به جمع‌آوری اطلاعات بپردازد. دسترسی به داده‌های مربوط به بی‌ثباتی سیاسی در مورد دوره‌هایی که محقق از نظر زمانی با آن فاصله‌ی زیادی ندارد، از دشواری بیش‌تری برخوردار است. در مورد اطلاعات مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی و خصوصاً دوره‌ی مورد نظر این تحقیق، تمام این دشواری‌ها وجود دارد و نگارنده در اجرای این تحقیق، با آن مواجه شده است. با وجود این، نباید تصور کرد که داده‌های مربوط به بی‌ثباتی سیاسی در ایران، در دوره‌ی دولت سید محمد خاتمی به هیچ عنوان قابل جمع‌آوری نیست.

تلاش‌هایی هم در داخل و هم خارج از ایران در این خصوص از سوی برخی محققین صورت گرفته و برخی داده‌های مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران جمع‌آوری گردیده است که می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. برخی از داده‌ها را نیز می‌توان با مراجعه به نهادها و سازمان‌های مرتبط و یا از طریق بازخوانی روزنامه‌ها و اسناد آن دوره گردآوری نمود.

در خارج از ایران، مراکز علمی‌ای وجود دارد که شاخص‌های بی‌ثباتی مربوط به اکثر کشورهای جهان را به طور سالیانه جمع‌آوری کرده و در اختیار محققین و علاقه‌مندان قرار می‌دهند. بیش‌تر مطالعاتی که توسط محققین بلندآوازه در خصوص خشونت‌های سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی انجام گرفته، عمدتاً بر مبنای استفاده از همین داده‌ها بوده است. چرا که یقیناً هیچ محقق به تنهایی توانایی گردآوری داده‌ها را در چنان سطحی که مراکز مذکور انجام می‌دهند، نداشته و در واقع با توجه به هزینه‌ها و زمان طولانی که برای جمع‌آوری اطلاعات لازم است، محققین خود به چنین کاری اقدام نمی‌کنند. بلکه بیش‌تر از داده‌های ثانویه استفاده می‌کنند.

در مورد ایران، خوش‌بختانه برخی داده‌های مربوط به بی‌ثباتی سیاسی توسط مرکز «تجزیه و تحلیل اجتماعی»، وابسته به دانشگاه نیویورک در بینگهمتون، به صورت سالیانه گردآوری شده و در کنار اطلاعات مربوط به سایر کشورها، قابل دسترس است.^۱ اگرچه این اطلاعات، با توجه به منابع گردآوری آن‌ها، به طور دقیق قابل اعتماد نبوده و کاستی‌هایی در آن مشاهده می‌شود.

داده‌های مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت هاشمی رفسنجانی

۱۹۹۰ - ۱۹۹۷ (۱۳۶۸ - ۱۳۷۶)

سال	ترور سیاسی	اعتصابات عمومی	جنگ چریکی	بحران‌های حکومتی	شورش‌ها	تظاهرات ضد-حکومتی	کودتا	تغییرات نهادی عمده	تغییرات کابینه
۱۹۹۰	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۹۹۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۹۹۲	-	-	-	-	۲	۲	-	-	-
۱۹۹۳	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۹۹۴	۱	-	-	-	۲	-	-	-	-
۱۹۹۵	-	-	-	-	۱	-	-	-	-
۱۹۹۶	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۹۹۷	-	-	-	-	-	۱	-	-	۱

^۱ نگارنده این اطلاعات را از طریق یکی از اساتیدی که داده‌های مذکور را از مرکز مربوطه خریداری نموده، فراهم کرده است.

جمع	۱	-	-	۳	۵	-	-	-	۱
-----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

بر اساس شاخص‌های ذکر شده برای بی‌ثباتی سیاسی و داده‌های گردآوری شده توسط آرتور بانک، همان‌گونه که در جدول فوق می‌توان ملاحظه نمود، بی‌ثباتی در این دوره، به یک ترور سیاسی، پنج شورش، سه تظاهرات ضد حکومتی، و یک تغییر کابینه محدود می‌شود. این آمار را می‌توان با آمار مربوط به دوران دولت حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی مقایسه نمود.

داده‌های مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت سید محمد خاتمی

۱۹۹۸ - ۲۰۰۵ (۱۳۷۶ - ۱۳۸۴)

سال	ترور سیاسی	اعتصابات عمومی	جنگ چریکی	بحران‌های حکومتی	شورش‌ها	تظاهرات ضدحکومتی	کودتا	تغییرات نهادی عمده	تغییرات کابینه
۱۹۹۸	۳	-	-	-	-	۱	-	-	-
۱۹۹۹	۱	-	-	-	-	۵	-	-	-
۲۰۰۰	۱	-	-	-	-	-	-	-	-
۲۰۰۱	-	-	-	-	۱	-	-	-	۱
۲۰۰۲	-	-	-	-	-	۳	-	-	-
۲۰۰۳	-	-	-	-	۲	۴	-	-	-
۲۰۰۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۲۰۰۵	-	-	-	-	-	۱	-	-	-
جمع	۵	-	-	-	۳	۱۳	-	-	۱

بر اساس آمار جدول فوق، تعداد ترور سیاسی پنج، شورش‌ها سه، تظاهرات ضد حکومتی سیزده، و تغییرات کابینه یک مورد بوده است. در مقایسه با آمار جدول پیشین (مربوط به دوران دولت هاشمی رفسنجانی) در این دوره، تعداد ترورهای سیاسی چهار مورد و تظاهرات ضد حکومتی ده مورد افزایش یافته و از تعداد شورش‌ها دو مورد کاسته شده است. در مجموع، نرخ بی‌ثباتی در دوران دولت سید محمد خاتمی نسبت به دوران دولت هاشمی رفسنجانی، دوازده مورد، یعنی بیش‌تر از دو برابر، افزایش داشته است. البته لازم به ذکر است که نرخ بی‌ثباتی سیاسی در دو سال آخر دولت خاتمی (سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) لحاظ نشده است و اگر لحاظ می‌گردید، نرخ مذکور متفاوت‌تر از نرخ ذکر شده می‌بود.

داده‌های مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران پس پیروزی انقلاب اسلامی

۱۹۷۹ - ۲۰۰۳

سال	ترور سیاسی	اعتصابات عمومی	جنگ چریکی	بحران‌های حکومتی	شورش‌ها	تظاهرات ضدحکومتی	کودتا	تغییرات نهادی عمده	تغییرات کابینه
۱۹۷۹	۴	-	۲	-	۶	۱۴	-	۱	۳
۱۹۸۰	-	-	۱	-	۲	۴	-	-	۴
۱۹۸۱	۱۱	-	۱	۱	-	۷	-	-	۱

-	-	-	-	-	-	۱	-	۱	۱۹۸۲
-	-	-	-	-	-	۱	-	-	۱۹۸۳
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۸۴
-	-	-	-	-	-	-	-	۱	۱۹۸۵
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۸۶
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۸۷
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۸۸
۲	۱	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۸۹
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۹۰
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۹۱
-	-	-	۲	۲	-	-	-	-	۱۹۹۲
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۹۳
-	-	-	-	۲	-	-	-	۱	۱۹۹۴
-	-	-	-	۱	-	-	-	-	۱۹۹۵
-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۹۹۶
۱	-	-	۱	-	-	-	-	-	۱۹۹۷
-	-	-	۱	-	-	-	-	۳	۱۹۹۸
-	-	-	۵	-	-	-	-	۱	۱۹۹۹
-	-	-	-	-	-	-	-	۱	۲۰۰۰
۱	-	-	-	۱	-	-	-	-	۲۰۰۱
-	-	-	۳	-	-	-	-	-	۲۰۰۲
-	-	-	۴	۲	-	-	-	-	۲۰۰۳
۱۲	۲	-	۴۱	۱۶	۱	۶	-	۲۳	جمع

Source: Bank, Artur (2005) - "Cross National Time - Data Archive", Center for Social Analysis, State University of Newyork at Binghamton, Newyork.

فهرست برخی از ترورهای سیاسی پس از انقلاب اسلامی

نام و نام خانوادگی	سمت	تاریخ سوء قصد
آیت‌الله مرتضی مطهری	مدرس حوزه و دانشگاه و عضو شورای انقلاب	۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸
حاج مهدی عراقی و فرزندش حسام	عضو مؤتلفه‌ی اسلامی و سرپرست مؤسسه‌ی کیهان	۴ شهریور ۱۳۵۸

۵ اردیبهشت ۱۳۵۸	اولین رئیس ستاد مشترک ارتش پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دوران دولت موقت	سپهبد ولی‌الله قرنی
۲۷ آذر ۱۳۵۸، مقابل دانشگاه الهیات دانشگاه تهران	استاد دانشگاه و حوزه	حجت‌الاسلام دکتر محمد مفتاح
۷ تیر ۱۳۶۰، در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در خیابان امیرکبیر تهران، به همراه ۷۲ تن از نمایندگان مجلس، وزیران، و معاونان وزرا، در یک بمب‌گذاری مهیب به شهادت رسید.	رئیس شورای عالی قضایی و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی	آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی
تابستان ۱۳۶۰	استاد دانشگاه و فعال سیاسی	دکتر حسن آیت
در هشتم شهریور ۱۳۶۰ در یک بمب‌گذاری در ساختمان نخست‌وزیری به شهادت رسیدند.	رئیس‌جمهور؛ نخست‌وزیر و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی	محمدعلی رجایی؛ حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر
۳۰ آبان ۱۳۷۷	فعال سیاسی	داریوش فروهر؛ پروانه اسکندری
آذر ۱۳۷۷	شاعر و مترجم	محمد مختاری
آذر ۱۳۷۷	مترجم و نویسنده	محمد جعفر پوینده
شهریور ۱۳۷۷	فعال سیاسی	پیروز دوانی

منبع: مسعود سفیری، کالبدشکافی خشونت [تهران، نشر نی، ۱۳۷۹]، ص ۳۲

پاره‌ای وقایع مهم دوران دولت سید محمد خاتمی

ردیف	واقعه
۱	دستگیری شهردار تهران (غلامحسین کرباسچی) و محاکمه‌ی او
۲	تجمعات و اعتراضات گسترده به سخنان آیت‌الله منتظری در قم
۳	اعتراضات دانشجویان و تجمع دانشگاهیان در ارتباط با استیضاح عبدالله نوری و مهاجرانی
۴	قتل‌های مربوط به فعالان و نویسندگان سیاسی؛ داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری، مجید شریف، محمد مختاری، و محمدجعفر پوینده
۵	وقوع حادثه‌ی کوی دانشگاه تهران پس از توقیف روزنامه‌ی سلام
۶	تجمع و اعتراضات دانشجویی در پاره‌ای از دانشگاه‌های کشور (خصوصاً تهران و تبریز)
۷	وقوع شورش‌ها و ناآرامی‌ها در سطح کشور، به‌ویژه در شهر تهران در پی حوادث مربوط به کوی دانشگاه تهران
۸	ترور سعید حجاریان
۹	اعتراضات و اعتصابات معلمان

فصل چهارم

وقایع مهم دوران دولت سید محمد خاتمی و وضعیت ثبات سیاسی در این دوران

سید محمد خاتمی پس از پیروزی در انتخابات، کابینه‌ی خود را به مجلس معرفی کرد. طیف وسیع و نامتناسج متحدان و حامیان خاتمی، او را در انتخاب کابینه با محدودیت‌ها و مشکلات بسیاری مواجه کرده بود و خاتمی در این مورد، ناچار بود هم حساسیت‌های شدید جناح مقابل خود، هم ملاحظات مربوط به گروه‌های سیاسی متحد خود، و هم وعده‌های خود به مردم را با یکدیگر جمع کند. از همان ابتدا، با توجه به نقطه‌ی تمرکز برنامه‌ها و شعارهای خاتمی، وزارتخانه‌های مرتبط با امور سیاسی و فرهنگی، از اهمیت خاصی برخوردار بودند. خاتمی در مورد وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرتبط با امور اقتصادی، ترکیبی از افراد میانه‌رو و یا مرتبط با کارگزاران را در کابینه‌ی خود گنجانده. تمام اعضای کابینه‌ی وی، رأی لازم را از مجلس گرفتند. اما مجلس در هنگام بررسی اعضای کابینه، نشان داد که به‌ویژه در مورد وزارتخانه‌های سیاسی و فرهنگی، نگرانی شدیدی دارد. به طوری که آرای وزارت کشور، فرهنگ و ارشاد و آموزشی عالی، نسبت به دیگر وزرا بسیار کم‌تر بود.^۱

با شروع کار کابینه‌ی خاتمی، به‌زودی دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای در فضای سیاسی و فرهنگی کشور پدید آمد. گسترش و تنوع سریع مطبوعات و بازتاب دیدگاه‌ها و شخصیت‌های گوناگون سیاسی در صحنه‌ی اجتماع، از طریق تشکل‌ها و گروه‌هایی که وزارت کشور کابینه‌ی خاتمی آن‌ها را مجاز اعلام کرده بود، از جمله دگرگونی‌های آشکار در این زمینه بود. فضای سیاسی کشور از انبساط، تحرک، و تنوع قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و طرح مسائل و خواسته‌ها و انتقادات گوناگون از سوی گروه‌های مختلف، چه در مطبوعات و چه در گروه‌های سیاسی، نشانه‌های یک جنبش سیاسی اصلاح‌طلبانه را با خود داشت. این انتظارات و درخواست‌ها که روزبه‌روز گسترش و عمق بیشتری پیدا می‌کردند، از تنوع خاص برخوردار بود و از تحقق آزادی‌های فکری و سیاسی تا ضرورت بازنگری در تفسیرهای محافظه‌کارانه، از حقوق و آزادی‌های گروه‌های مختلف، به‌ویژه زنان و جوانان و نحوه‌ی روابط و معاشرت‌های اجتماعی تا ضرورت بهبود اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم و حتی برخی خواسته‌های قومی - زبانی را شامل می‌شدند. در مجموع، یکی از مهم‌ترین آثار روی کار آمدن دولت خاتمی را می‌توان فراهم شدن شرایط برای طرح خواسته‌های بی‌شمار گروه‌های مختلف و مهم‌تر از آن، ارائه‌ی یک تلقی جدید از حقوق و آزادی‌های مردم توسط دولت دانست.^۲

در مقابل، جریان مخالف دولت که از مدت‌ها پیش از شروع به کار دولت خاتمی، ناخرسندی عمیق خود را از وعده‌ها و برنامه‌ی آزادسازی سیاسی و فرهنگی او ابراز کرده بود، انتقادات و حملات خود را علیه اجرای این برنامه آغاز کرد. آن‌ها با استناد به برخی مطالب مندرج در مطبوعات، گسترش [این نوع] آزادی را باعث «تسلط لیبرالیسم» و «رواج اباحه‌گری»، «تهدید ارزش‌های مذهبی» و «تسلط دگراندیشان» دانسته و همه‌ی این‌ها را تهدیدی علیه نظام تلقی کردند. از سوی دیگر، با گسترش تجمعات سیاسی دانشجویی در کشور، زمینه برای درگیر شدن گروه‌های موافق و مخالف اصلاحات دولت فراهم آمد و در موارد متعددی این تجمعات به درگیری انجامید که مخالفان خاتمی این ناآرامی‌ها را به سیاست‌های آزادسازی و برنامه‌ی توسعه‌ی سیاسی دولت و عملکرد وزارت کشور نسبت می‌دادند.^۳

^۱ یحیی فوزی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران پس از انقلاب اسلامی، ج ۱ [تهران، نشر عروج، ۱۳۸۴]، صص ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴

^۲ همان، ص ۱۰۶۵

^۳ همان، ص ۱۰۶۶

شاید بتوان اولین رویارویی جناح مخالف با دولت خاتمی را محاکمه‌ی شهردار تهران، غلامحسین کرباسچی، دانست. وی که در انتخابات مجلس پنجم به حمایت از نامزدهای کارگزاران سازندگی مشهور شده و برخی سیاست‌های خاص را در حوزه‌های فرهنگی دنبال می‌کرد، در اواخر سال ۱۳۷۶، توسط دادگستری تهران دستگیر و محاکمه گردید. محاکمه‌ی وی که به بروز مخالفت‌ها و اعتراضات حامیان دولت منجر شد، به صورت علنی از طریق صداوسیما پخش گردید. این محاکمه که در زمان ریاست آیت‌الله محمد یزدی بر قوه‌ی قضائیه، از اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران انجام گرفت (و ریاست دادگستری را حجت‌الاسلام علی رازینی بر عهده داشت)، از سوی دولت و حامیان او به معنای سنگ‌اندازی جناح مخالف در راه دولت و مقابله با آن تعبیر گردید.

روزنامه‌های طرفدار جناح راست، از این اقدام دادگستری حمایت کرده و محاکمه‌ی شهردار تهران را اقدامی شایسته دانسته و در مقابل، روزنامه‌های دوم خردادی به آن اعتراض می‌کردند. دولت خاتمی نیز از شهردار تهران حمایت کرد و در حمایت از وی، نمایشگاهی از خدمات و دستاوردهای شهردار تهران را در وزارت کشور تشکیل داد. نتیجه‌ی این محاکمه، با زندانی شدن و انفصال شهردار تهران از خدمات دولتی، به نفع جناح راست تمام شد. استیضاح وزیر کشور، عبدالله نوری، در خرداد ۱۳۷۷ به رهبری عناصر شاخص جناح راست (محمد رضا باهنر، مرضیه وحید دستجردی، مهدی رضا درویش‌زاده، سید رضا طاهر طاهری، و عباسعلی نورا) از طریق طرح اعتراض نسبت به وجود تشنج و ناآرامی در کشور، توانستند با ۱۳۷ رأی عدم اعتماد، به وزارت چند ماهه‌ی عبدالله نوری پایان دهند.

در پاییز و زمستان ۱۳۷۷، واقعه‌ای رخ داد که فضای داخلی ایران را ملتهب و حکومت را با چالش جدی مواجه کرد. این واقعه که از آن به عنوان «قتل‌های زنجیره‌ای» تعبیر می‌شود، تا مدت‌ها هم در داخل و هم در سطح بین‌المللی، ثبات سیاسی حکومت را تحت تأثیر قرار داد. در ابتدای آذر ماه ۱۳۷۷، مشخص شد که یک سلسله قتل‌های سازمان‌یافته علیه نویسندگان و فعالان سیاسی منتقد یا مخالف نظام صورت گرفته است. شبکه‌ی اجرایی این قتل‌ها که با پی‌گیری خاتمی و حمایت آیت‌الله خامنه‌ای نیز همراه بود، شناسایی گردید. وزارت اطلاعات اعلام کرد که برخی از کارکنانش در این قتل‌ها دخالت داشته‌اند. به دنبال این موضوع، فشار برای کنار گذاشتن وزیر اطلاعات از سوی مطبوعات و گروه‌های طرفدار خاتمی آغاز شد و سرانجام به استعفای وزیر منجر گردید.

در این زمان، وزارت اطلاعات در تصدی حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی بود که از اعضای شورای مرکزی جامعه‌ی روحانیت محسوب می‌گردید. بنابراین با توجه به فضای عمومی جامعه که جناح راست را به خشونت‌طلبی، مخالفت با آزادی بیان و مطبوعات متهم می‌کرد، انتساب این واقعه به این جناح، در سطح جامعه مؤثر افتاد. بر این اساس، موجی از شایعات و اتهامات شروع شد و مطبوعات جناح دوم خرداد، جناح رقیب را به دست داشتن در این قتل‌ها متهم نمود و یا حداقل این فکر را القا نمودند که جناح رقیب و خصوصاً برقی از عناصر آن، با «تئوریزه کردن خشونت»، در زمینه‌سازی این قتل‌ها مؤثر بوده است. نتیجه‌ی این وقایع در سطح داخلی، استعفای وزیر اطلاعات، رواج اتهامات و فضای ملتهب سیاسی بود و در سطح بین‌المللی نیز مشکلاتی را برای کشور به وجود آورد. اصول‌گرایان نیز ناگهان جناح حاکم را متهم به دست داشتن در این قتل‌ها کردند. آن‌ها استدلال کردند که مسؤول اصلی قتل‌ها، مصطفی کاظمی است که وی از هواداران جدی خاتمی است. هرچند رسانه‌های دوم خردادی با انسجام و هماهنگی کامل، حملات منظم‌شده‌ای را علیه اینان به راه انداختند و جناح اصول‌گرا به دلیل ناهماهنگی، نداشتن جراید مناسب، و رعب منتج از شکست در انتخابات، نتوانستند به‌خوبی از ادعای خود دفاع کنند. ولی استدلال آن‌ها توانست جناح حاکم را در موضع تدافعی قرار دهد و تا حدی از تهاجم آن‌ها جلوگیری کند.

به‌علاوه تأخیر و ضعف مدیریتی‌ای که مرجع رسیدگی به پرونده از خود نشان داد، از یک سو زمینه را هرچه بیش‌تر برای بهره‌برداری سیاسی از اطلاعات ناقص پرونده فراهم کرد و و از سوی دیگر، دست به دست شدن پرونده در دست چند گروه امنیتی و قضایی، و به درازا کشیدن بررسی آن در حدود چهار سال، و مرگ مشکوک یکی از متهمان پرونده (سعید امامی) در بازداشت‌گاه، از اعتبار دستگاه قضایی نزد افکار عمومی به شدت کاست و نوعی سردرگمی در بخش قضایی و امنیتی نظام را به نمایش گذاشت.^۱

^۱ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، ص ۳۹۸

در سال ۱۳۷۷، برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انتخابات شوراهای برگزار گردید و در اکثر نقاط کشور، خصوصاً شهر تهران، نمایندگان و کاندیداهای جناح دوم خرداد به پیروزی رسیدند. این پیروزی، همانند سایر پیروزی‌های جناح مذکور، عمدتاً مدیون روزنامه‌های پرتیراژ وابسته به این جناح بود که در زمان وزارت عطاءالله مهاجرانی، از جهات مختلف رشد کرده بودند. اما طولی نکشید که این سیر رشد با روی دادن دو اتفاق متوقف گردید. این دو رویداد، یکی استیضاح وزیر فرهنگ و ارشاد دولت خاتمی، سید عطاءالله مهاجرانی، و دیگری تصویب طرح اصلاح قانون مطبوعات و در پی آن، کاهش اختیارات هیأت منصفه بود.

طرح اصلاح قانون مطبوعات، که کلیات آن در شانزدهم تیر ماه ۱۳۷۸ به تصویب اکثریت مجلس پنجم رسید، موجب بروز کشمکش‌ها و اختلافات جدیدی بین دو جناح اصلی کشور و دولت و مجلس گردید. هم‌زمان با تصویب این طرح، در روزنامه‌ی سلام به مدیریت حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، عضو مجمع روحانیون مبارز تهران، در ۱۶ تیر ماه ۱۳۷۸، نامه‌ای محرمانه از وزارت اطلاعات چاپ شد که به استناد محتوای آن، ادعا شده بود که طرح اصلاح قانون مطبوعات از طرف سعید امامی تهیه شده است. بلافاصله وزارت اطلاعات از روزنامه‌ی سلام به دلیل چاپ سند محرمانه‌ی آن وزارتخانه به دادگاه ویژه‌ی روحانیت شکایت کرد. دادگاه ویژه‌ی روحانیت نیز روزنامه‌ی سلام را توقیف کرد. در شام‌گاه ۱۷ تیر ۱۳۷۸، عده‌ای از دانشجویان در کوی دانشگاه تهران، در اعتراض به توقیف روزنامه‌ی سلام، تجمع اعتراض‌آمیز برپا کردند. این تجمع، نقطه‌ی آغاز بحرانی بود که به کوی دانشگاه معروف شد.^۱

نیروی انتظامی در ۱۸ تیر ۱۳۷۸، به تجمع دانشجویان خوابگاه دانشگاه تهران حمله برد. عناصر سیاسی وزارت کشور وابسته به حزب مشارکت، از این واقعه استفاده کردند و بر تشنج دامن زدند که به دنبال آن تشنج در برخی دانشگاه‌ها و شهرهای کشور آغاز شد. در خیابان‌های منتهی به دانشگاه تهران، طی چند روز آشوب و بلوا به پا گردید. در دانشگاه تبریز، اعتراضات دانشجویی اوج گرفت که در نهایت، در اثر هجوم پلیس و کشته شدن یک نفر، تا حدودی آرام شد.

این حادثه، یا به عبارت دقیق‌تر، این بحران، کاملاً در ارتباط با منازعه‌ی جناح‌های سیاسی کشور و رقابت‌های نخبگان درون مجلس و دولت قرار داشت؛ به گونه‌ای که با بیانیه‌ها و سخنرانی‌های نخبگان اوج می‌گرفت و آرام می‌شد.

جبهه‌ی دوم خرداد در تبلیغات وسیع خود، مدعی شد که بحران کوی دانشگاه، دنباله‌ی قتل‌های زنجیره‌ای بوده و برای مقابله با دولت خاتمی طراحی شده است. پی‌گیری بحران در شورای عالی امنیت ملی، به عزل فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ (سردار نظری) منجر شد. وی در دادگاه نظامی محاکمه، ولی تبرئه شد. به‌علاوه وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت، رئیس وقت دانشگاه تهران، و برخی مدیران دیگر برای تحریک و تشنج بیشتر، به طور موقت از سمت خود استعفا کردند. همه‌ی این تحولات، به اضافه‌ی پی‌گیری‌های اطلاعاتی و قضایی، خوراک مطبوعات انتقادی دوم خرداد شد و آن‌ها توانستند با بهره‌گیری از این موقعیت، رقیب را به شدت تحت فشار قرار دهند؛ به طوری که جناح راست در این حادثه، موضع کاملاً انفعالی به خود گرفت.^۲

مقدمات انتخابات مجلس ششم در شرایطی برگزار گردید که گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در کشور، و به‌ویژه نیروهای برنده در انتخابات ریاست جمهوری که تحت عنوان «جبهه‌ی دوم خرداد» ائتلاف گسترده‌ای را تشکیل داده بودند، به شدت فعالیت می‌کردند. صاف‌بندی جناح‌ها و گروه‌های سیاسی فعال در کشور، در این مقطع به شرح زیر بود:

در یک سو، جبهه‌ی دوم خرداد و در سوی دیگر، منتقدین آن‌ها قرار داشتند. دوم خردادی‌ها طیف وسیعی از نیروهای مختلف چپ و میانه‌روی داخل نظام، شامل مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران سازندگی، جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، دفتر انجمن‌های اسلامی دانشجویی، و برخی گروه‌های دیگر که خود را گروه‌های دوم خردادی می‌نامیدند، می‌شد که عمدتاً

^۱ همان، ص ۴۰۸

^۲ همان، ص ۴۰۹

گروه‌های داخل حاکمیت بودند؛ هرچند برخی جریان‌های دیگر مثل نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها نیز در این فضا وارد عرصه رقابت‌ها در حمایت از جبهه‌ی دوم خرداد گردیدند. در مقابل این جریان، طیف دیگری از منتقدان برنامه‌های دولت، شامل جامعه‌ی روحانیت مبارز، جمعیت مؤتلفه، و گروه‌های هم‌سو با آنان قرار داشتند.

طیف اول، در آستانه‌ی انتخابات ائتلاف بزرگی با نام «جبهه‌ی دوم خرداد» تشکیل داده و به صورت فعال و منسجم، در انتخابات شرکت کردند. در این انتخابات، همچنین گروه‌های ملی‌مذهبی و نهضت آزادی که بعد از تحولات دوم خرداد فعالیت‌های خود را گسترش داده بودند، به فعالیت پرداخته و با معرفی یک لیست سی نفره، وارد صحنه‌ی انتخابات شدند. در بررسی صلاحیت کاندیداهای این دوره، شورای نگهبان بر خلاف انتظار، صلاحیت اکثر کاندیداهای نیروهای دوم خردادی درون نظام را مورد تأیید قرار داد؛ هرچند صلاحیت عده‌ای از کاندیداهای آن‌ها مورد تأیید واقع نشد. اما به هر حال، این برخورد باعث فعال شدن رقابت انتخاباتی بین طرفداران دوم خردادی و منتقدین آن‌ها شد.

در نهایت، ائتلاف گروه‌های دوم خرداد در این انتخابات به پیروزی دست یافت. در حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران، بیست نفر (از سی نفر نماینده‌ی تهران) از لیست مجمع روحانیون مبارز بودند و در مجموع، ائتلاف نیروهای چپ و دوم خردادی حدود هفتاد درصد کرسی‌های مجلس را تصاحب و نیروهای منتسب به جناح راست، بین ۲۰ - ۲۵ درصد کرسی‌های مجلس را به دست آوردند. به طور مثال، در حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران، تنها یک نفر از لیست جناح راست و جامعه‌ی روحانیت مبارز (دکتر غلامعلی حداد عادل) به مجلس راه یافت و بقیه، حد نصاب لازم را به دست نیاوردند.^۱

در هنگام اعلام نتایج، نهاد ناظر به انتخابات، با اعلام خدشه‌دار بودن و ابطال انتخابات برخی حوزه‌های انتخابیه، موجب بروز پاره‌ای تنش‌ها و اغتشاشات در سطح جامعه شد. بروز اغتشاشات که شاهده‌ی بر بی‌ثباتی سیاسی است، در ۲ اسفند ۱۳۷۸ و در شهرهای شادگان، بروجن، و شوش درگیری‌هایی روی داد. در شادگان، علاوه بر تخریب برخی ساختمان‌های دولتی، بسیاری از اموال مردم به سرقت رفت و ده‌ها دستگاه خودروی متعلق به نهادها و ادارات دولتی، به آتش کشیده شد. در شوش، به ساختمان فرمانداری تعرض، و یک بانک و کتابخانه‌ی امور تربیتی به آتش کشیده شد. همچنین شیشه‌های ساختمان فرمانداری، اداره‌ی پست، آب و فاضلاب، دو بانک، و تعدادی مغازه شکسته و پانزده تا بیست نفر در ناآرامی‌ها زخمی شدند و در شهر بروجن نیز به فرمانداری حمله، و شیشه‌های تعدادی از مدارس شکسته شد. همچنین عده‌ای از مردم میناب، جاسک، و رودان، در اعتراض به ابطال انتخابات شهرستان‌های خود، در مقابل وزارت کشور تجمع کردند. و در شهرستان‌های باشت و گچساران نیز در اعتراض به ابطال انتخابات توسط شورای نگهبان، تجمع اعتراض‌آمیزی شکل گرفت و شیشه‌ی برخی ادارات و بانک‌ها شکسته شد.^۲

بزرگ‌ترین چالش در خصوص انتخابات مجلس ششم در شهر تهران به وجود آمد. شورای نگهبان با اعلام بروز پاره‌ای تقلب‌ها در حوزه‌ی انتخابیه‌ی شهر تهران، اعلام نتایج انتخابات و تأیید و صحت آن را به تعویق انداخت. این موضوع، باعث بروز نگرانی‌هایی در خصوص تقلب در انتخابات این شهر شد که در نهایت، با دخالت مقام معظم رهبری، صحت انتخابات شهر تهران تأیید، و به نگرانی‌ها پایان داده شد.

در این‌جا لازم است به وضعیت مشارکت و رقابت در دوره‌های مختلف مجلس شورای اسلامی اشاره‌ای نمایم.

به عقیده‌ی برخی محققین، الگوی حاکم بر مناسبات نخبگان و کنش‌گران سیاسی در برخی از انتخابات‌های مجلس و ریاست‌جمهوری پس از انقلاب اسلامی کاملاً به شیوه‌ی دموکراتیک و رقابت‌جویانه و در پاره‌ای موارد نیز حالت غیر مسالمت‌آمیز و غیر رقابت‌جویانه

^۱ یحیی فوزی، پیشین، صص ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴

^۲ غلامرضا خواجه سروی، پیشین، صص ۲۱۵ - ۲۱۶

داشته است. به عقیده‌ی ساعی در اولین انتخابات مجلس و خصوصاً انتخابات ریاست‌جمهوری، شیوه‌ای دموکراتیک و آزاد حاکم بوده است. احزاب و گروه‌های عمده در این دوره از انتخابات عبارت بودند از:

۱. نهضت آزادی ایران
۲. جامعه‌ی روحانیت مبارز
۳. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
۴. سازمان مجاهدین خلق ایران
۵. حزب توده
۶. حزب جمهوری اسلامی
۷. جبهه‌ی ملی چهارم

شواهد نشان می‌دهد که در اولین انتخابات مجلس، مبارزه‌ی انتخاباتی میان سه گروه سیاسی زیر بوده است که این جناح‌ها در مبارزات انقلابی قبل از سال ۱۳۵۸ حضور داشتند:

۱. اسلامی
۲. ملی
۳. چپ

گروه‌های جناح اسلامی، مثل حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جامعه‌ی روحانیت مبارز، و گروه‌های جناح چپ مثل سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، و سازمان چریک‌های خلق و گروه‌های جناح ملی مثل جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی بوده‌اند. کل کاندیداها ۳۶۹۰ نفر بوده‌اند که از این تعداد، ۵۴۰ نفر مربوط به تهران بود. از تهران، اسامی ۸۰ نفر به دلیل نقص پرونده حذف گردید. بدین ترتیب کل کاندیداها به ۳۶۱۰ نفر کاهش یافت. در انتخابات ریاست‌جمهوری نیز کاندیداها احزاب و گروه‌های اسلامی، ملی، و چپ حضور داشتند. در این انتخابات، تنها یک نفر (مسعود رجوی، کاندیدای سازمان مجاهدین خلق)، چون به قانون اساسی رأی نداده بود، از کاندیداتوری رد صلاحیت شد.^۱

به باور ساعی، مناسبات کنش‌گران بعد از عزل اولین رئیس‌جمهور تا خرداد ۱۳۷۶، تحت تأثیر عوامل زیر تغییر یافت:

۱. وقوع تضاد و گسست میان گروه موسوم به حزب‌الله با گروه‌های ملی و مارکسیستی
۲. وقوع جنگ ایران و عراق
۳. عزل اولین ریاست‌جمهوری
۴. آغاز مبارزه‌ی مسلحانه از سوی گروه‌های مخالف (مثل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و انفجار دفتر ریاست‌جمهوری)
۵. سازمان‌ها و گروه‌های غیر حزب‌الله (حذف نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، جبهه‌ی ملی و...)
۶. حاکمیت نیروهای موسوم به گروه حزب‌الله

^۱ علی ساعی، تحلیل جامعه‌شناختی فرآیند مردم‌سالاری در ایران، رساله‌ی دکترای جامعه‌شناسی [دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، ۱۳۸۴].

۷. موضوع تضاد میان گروه موسوم به حزب‌الله و تقسیم آن به دو جناح چپ و راست
۸. وقوع تضاد میان جناح موسوم به راست و تقسیم آن به دو جناح راست سنتی و راست مدرن
۹. انشعاب در روحانیت مبارز و ظهور مجمع روحانیون مبارز
۱۰. پایان جنگ
۱۱. رحلت امام خمینی در سال ۱۳۶۸
۱۲. اصلاح قانون اساسی
۱۳. سلطه‌ی گفتمان پاتریمونیالیسم
۱۴. اعمال برخی محدودیت‌ها بر نیروهای سیاسی از طریق وضع قوانین محدودیت‌بخش یا تفسیر محدودیت بخشی از قوانین موجود.^۱

رقابت انتخاباتی در انتخابات دوم تا چهارم مجلس، میان جناح راست و چپ بوده است. جناح چپ در مجلس دوم و سوم، اکثریت نمایندگان مجلس را در دست داشت. در انتخابات دوره‌ی چهارم، شورای نگهبان برای اولین بار نقش خود را در مقام تعیین صلاحیت کاندیداها، استصوابی خواند و طی آن، صلاحیت بخشی از کاندیداها را چپ (هفتاد نفر، که سی نفر آنان نمایندگان مجلس سوم بودند) را تأیید نکرد.^۲ جناح چپ در انتخابات دوره‌ی چهارم با جناح راست سنتی وارد مبارزه‌ی انتخاباتی شد و شکست خورد. در آستانه‌ی مجلس پنجم، گروه راست مدرن، از درون راست سنتی، در قالب حزب کارگزاران ظهور کرد و در کنار تشکل‌های هم‌سو با روحانیت مبارز و ائتلاف گروه‌های خط امام، وارد مبارزه‌ی انتخاباتی شد.

مناسبات کنش‌گران سیاسی در مجلس ششم، محصول گشایش فضای سیاسی بوده است. در انتخابات مجلس ششم، از ۶۸۵۳ نفر داوطلب، ۵۷۱ نفر رد صلاحیت شد. در حالی که این تعداد در مجلس پنجم ۱۸۵۸ نفر بوده است. در این دوره، کاندیداها در دوم خرداد امکان حضور در عرصه‌ی انتخابات پیدا کرده، با کاندیداها محافظه‌کاران به رقابت انتخاباتی پرداختند. در انتخابات مورد نظر، این گروه در قالب جبهه‌ی دوم خرداد و طیف محافظه‌کاران در قالب ائتلاف خط امام و رهبری به سازمان‌دهی خود پرداختند که در نهایت، طیف اوّل به پیروزی رسید. در مجلس هفتم با توجه به عملکرد جبهه‌ی دوم خرداد، طیف راست به پیروزی رسید.^۳

در انتخابات ریاست‌جمهوری نیز پس از عزل بنی‌صدر و وقوع وقایع پیش‌گفته، مبارزات انتخاباتی در انتخابات دوره‌ی دوم‌ریی میان جناح راست و چپ بوده است. در این دوره، جناح چپ برنده‌ی انتخابات شد. از دوره‌ی سوم تا ششم، همه‌ی کاندیداها از طیف راست بوده‌اند. در این دوره‌ها، رقابت بین جناحی وجود ندارد. با این وجود، دولت در دوره‌ی دوم، سوم، و چهارم ریاست‌جمهوری، در قبضه‌ی قدرت جناح چپ (دولت مهندس موسوی) بوده است. در دوره‌ی ششم، اگرچه همه‌ی کاندیداها از یک جناح بوده‌اند، اما احمد توکلی به عنوان منتقد سیاست‌های دولت وقت (هاشمی) حضور داشته است.^۴ در هفتمین و هشتمین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری که به صورت رقابتی و با حضور کاندیداها جناح چپ و راست برگزار گردید، کاندیدای جناح چپ (اصلاح‌طلبان) به پیروزی رسید.

تعداد داوطلبان نمایندگی مجلس و رد صلاحیت‌شده‌ها در مجلس دوم تا پنجم

^۱ همان، صص ۱۵۹ - ۱۶۰

^۲ حمیدرضا ظریفی‌نیا، کالبدشکافی جناح‌های سیاسی در ایران، ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸ [تهران، انتشارات آزادی اندیشه، ۱۳۷۸]، صص ۱۲۰

^۳ نگارنده در جاهای دیگر کتاب، اذعان کرده که رد صلاحیت گسترده‌ی شورای نگهبان موجب این پیروزی شد. - کتابخانه‌ی مجازی گرداب

^۴ علی ساعی، پیشین، صص ۱۶۰ - ۱۶۶

پارلمان پنجم		پارلمان چهارم		پارلمان سوم		پارلمان دوم		
۵۳۶۶		۳۲۳۳		۱۹۹۹		۱۵۹۲		تعداد داوطلبان نمایندگی مجلس
۳۴/۶۲٪	۱۸۵۸	۲۵/۶٪	۸۲۷	۱۶/۶٪	۳۳۳	۱۶/۷٪	۲۶۶	رد صلاحیت

منبع: علی ساعی، همان، ص ۱۵۹

تعداد داوطلبان نمایندگی مجلس و رد صلاحیت شده‌ها در مجلس ششم و هفتم

پارلمان هفتم		پارلمان ششم		
۸۱۷۲		۶۸۵۳		تعداد داوطلبان نمایندگی مجلس
۲۶/۳۷٪	۲۱۸۵	۸/۳٪	۵۷۱	رد صلاحیت

منبع: همان، ص ۱۶۳

میزان مشارکت در رقابت انتخاباتی در دوره‌های مختلف پارلمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی

رقابت انتخاباتی	مشارکت انتخاباتی	دوره‌های پارلمان
۴۳/۳۷	۵۲/۱۴	دوره اول (۱۳۵۸)
۴۲/۴	۶۴/۶۴	دوره دوم (۱۳۶۳)
۵۰/۶۶	۵۹/۷۲	دوره سوم (۱۳۶۷)
۵۳/۵۷	۵۷/۸۱	دوره چهارم (۱۳۷۱)
۵۳/۸۴	۷۱/۱۰	دوره پنجم (۱۳۷۴)
۶۱/۹۱	۶۷/۲۵	دوره ششم (۱۳۷۸)
۵۹/۱۴	۵۱/۲۱	دوره هفتم (۱۳۸۲)

منبع: همان، صص ۱۰۹ و ۱۱۳

میزان مشارکت و رقابت انتخاباتی در دوره‌های مختلف انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی

رقابت انتخاباتی	مشارکت انتخاباتی	دوره‌های پارلمان ^۱
۲۴/۰۲	۶۷/۸۶	دوره اول (۱۳۵۸)
۱۲/۳۸	۶۴/۹۵	دوره دوم (۱۳۶۰)
۵/۵۹	۷۵/۰۸	دوره سوم (۱۳۶۰)
۱۴/۲۸	۵۴/۹۹	دوره چهارم (۱۳۶۴)
۵/۴۸	۵۴/۵۹	دوره پنجم (۱۳۶۸)

^۱ اشتباه از متن چاپی کتاب است. «دوره‌های ریاست جمهوری» صحیح به نظر می‌رسد. - کتابخانه‌ی مجازی گرداب

۳۷/۰۹	۵۰/۶۶	دوره‌ی ششم (۱۳۷۲)
۳۰/۹۰	۷۹/۹۳	دوره‌ی هفتم (۱۳۷۶)
۲۳/۰۹	۶۶/۷۸	دوره‌ی هشتم (۱۳۸۰)

منبع: همان، ص ۱۱۳

با توجه به داده‌های جداول صفحه‌ی قبل، تا سال ۱۳۷۴ میزان مشارکت انتخاباتی در دوره‌ی اول مجلس، برابر با ۵۲/۱۴ بوده است. این میزان در دوره‌ی پنجم مجلس با ۱۸/۸۶ واحد افزایش، به ۷۱/۱۰ درصد رسیده است. از سوی دیگر، میزان مشارکت از ۶۷/۸۶ در دوره‌ی اول ریاست‌جمهوری با ۱۷/۲ واحد کاهش، به ۵۹/۶۶ درصد در دوره‌ی ششم ریاست‌جمهوری (۱۳۷۲) تقلیل پیدا کرده است. در بعد رقابت انتخاباتی، دوره‌ی پنجم مجلس با ۵۳/۸۴ درصد، دارای بیش‌ترین و دوره‌ی دوم مجلس با ۴۲/۲ درصد دارای کم‌ترین میزان رقابت می‌باشد. دوره‌ی ششم ریاست‌جمهوری با ۳۷/۰۹ درصد دارای بیش‌ترین میزان رقابت و دوره‌ی پنجم با ۵/۴۸ درصد دارای کم‌ترین رقابت بوده است.^۱

در دوره‌های ششم و هفتم مجلس و دوره‌های هفتم و هشتم ریاست‌جمهوری - که مورد نظر این تحقیق است - داده‌های فوق نشان می‌دهند که میزان مشارکت انتخاباتی مجلس ششم، ۱۶/۱۴ واحد بیش‌تر مجلس هفتم بوده است و میزان مشارکت انتخاباتی که در دوره‌ی هفتم ریاست‌جمهوری ۷۹/۹۳ درصد بوده، با ۱۳/۵ واحد کاهش، در دوره‌ی هشتم به ۶۶/۷۸ درصد رسیده است.^۲

پس از تشکیل مجلس ششم، در اوایل خرداد ۱۳۷۸، انتخابات هیأت‌رئیس برگزار گردید که طی آن، مهدی کروبی از مجمع روحانیون مبارز به عنوان رئیس، بهزاد نبوی از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نایب‌رئیس اول، و سید محمدرضا خاتمی از جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، نایب‌رئیس دوم گردیدند. اما در سال دوم انتخابات، بهزاد نبوی کناره‌گیری کرد و جای خود را به خاتمی داد و محسن آرمین از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نایب‌رئیس دوم شد. در مجلس ششم، جناح اکثریت از فراکسیون‌های متعددی تشکیل شده بود. حضری معتقد است شش فراکسیون در مجلس ششم فعالیت داشته است:

۱. فراکسیون مشارکت، به ریاست سید محمدرضا خاتمی، متشکل از نمایندگان عضو و یا هوادار جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی بود که حدود هشتاد عضو ثابت و تشکیلاتی داشت. این فراکسیون، بیش‌ترین تعداد را در ترکیب هیأت‌رئیس و ریاست فراکسیون‌های داخلی مجلس به خود اختصاص داده و قوی‌ترین فراکسیون مجلس بود.
۲. فراکسیون مجمع روحانیون مبارز که متشکل از اعضا و هواداران مجمع روحانیون مبارز می‌باشد و پس از فراکسیون مشارکت، دومین فراکسیون در ترکیب نیروهای دوم خرداد بود که حدود شصت عضو داشت. این فراکسیون، همانند فراکسیون مشارکت، انسجام تشکیلاتی و ریاست ثابتی نداشته، اما در عین حال، از مجید انصاری، رئیس کمیسیون بودجه‌ی مجلس، به عنوان لیدر آن نام برده می‌شد.
۳. فراکسیون همبستگی که متشکل از نمایندگان عضو و یا هوادار حزب همبستگی ایران اسلامی بود و در مدت کوتاهی توانست در سراسر کشور عضوگیری نماید. این فراکسیون، سی تا چهل کرسی را در مجلس در اختیار داشت و ریاست آن، قربانعلی قندهاری بود. اما این فراکسیون نیز توان فعالیت تشکیلاتی نداشت.

^۱ علی ساعی، پیشین، ص ۱۱۰

^۲ همان، ص ۱۱۳

۴. فراکسیون سازندگی که متشکل از نمایندگان عضو یا هوادار حزب کارگزاران سازندگی بود که تعداد آنان، حدود پانزده نفر ثابت و ریاست آن با علی هاشمی (فرزند هاشمی رفسنجانی) بود.
۵. فراکسیون پیروان خط امام و رهبری، شامل جناح اقلیت (جامعه‌ی روحانیت مبارز، گروه‌های هم‌سو همانند جمعیت مؤتلفه، حزب چکاد آزاداندیشان و...) بود که حدود پنجاه الی شصت نماینده در آن عضویت داشتند.
۶. فراکسیون فراجناحی یا مستقل، که عمدتاً شامل اعضا و یا هواداران حزب اعتدال و توسعه بود و حدود بیست نفر عضو داشت.^۱

فراکسیون‌های موجود در مجلس ششم

ردیف	نام رئیس	تعداد عضو	نام فراکسیون
۱	محمد رضا خاتمی	حدود هشتاد عضو	مشارکت ایران اسلامی
۲	مجید انصاری	حدود شصت عضو	مجمع روحانیون مبارز
۳	باقر قربانعلی قندهاری	حدود سی تا چهل عضو	همبستگی
۴	علی هاشمی	حدود پانزده عضو	سازندگی
۵	-	حدود پنجاه الی شصت عضو	پیروان خط امام و رهبری
۶	-	حدود بیست عضو	مستقل

^۱ علی محمد حاضری، «برآورد آرایش و مواضع نیروها در مجلس ششم»، روزنامه‌ی بیان، مورخ ۱۳۷۸/۱۱/۱۱

نتیجه‌گیری

ثبات یا پایداری، همواره یکی از مهم‌ترین - اگر نگوئیم مهم‌ترین - اهداف حاکمان سیاسی بوده و هست. در تمام کشورها، رهبران و مسؤولان سیاسی گرایش و تمایل قدرتمندی به سمت جاودانه ساختن نظام سیاسی‌شان دارند و این جاودانگی و دیرپایی، جز با ثبات حاصل نمی‌شود و این امر، مستلزم آن است که نظام سیاسی با مخالفت‌های گسترده، شورش‌ها، و بحران‌های سخت و خشونت‌بار روبه‌رو نگردد. از سوی دیگر، علی‌رغم این تمایل، واقعیت این است که هیچ نظام سیاسی در دنیا وجود ندارد که درگیر حداقلی از بی‌ثباتی نبوده باشد. اگر خشونت سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی را به عنوان مؤلفه‌های اصلی بی‌ثباتی سیاسی قلمداد کنیم، باید بپذیریم که اکثر نظام‌های سیاسی با نوعی بی‌ثباتی سیاسی درگیر بوده‌اند. مهم این است که نظام‌های سیاسی بتوانند این خشونت‌ها و ناآرامی‌ها را در قالب‌های نهادمند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و با نتایجی مثبت‌آفرین تبدیل کنند و از تبدیل آن‌ها به اشکال تخاصمی، خشونت‌آمیز، غیر نهادی، و بی‌ثبات‌کننده جلوگیری کنند. به میزانی که یک نظام سیاسی بتواند کشمکش‌های حاد اجتماعی و سیاسی را حذف کند و یا در قالب کنش‌های متعارف و رسمی (نهادینه) جای دهد، به همان اندازه به ثبات سیاسی خود استحکام بخشیده و بقا و تداوم خود را تضمین نموده است.

به تعبیر تد رابرت گار، اگر کنش‌های بی‌ثبات‌کننده بتوانند به طور موفقیت‌آمیزی حکومت را از اعمال اقتدار ناتوان سازند، به احتمال زیاد رژیم حاکم سرنگون خواهد شد. از این رو همه‌ی حکومت‌ها در پی طراحی و اجرای سیاست‌هایی هستند که در بلندمدت موجب پایداری و دوام آن‌ها گردیده و بقایشان را مورد تهدید قرار ندهد. با این حال، واقعیات تاریخی نشان می‌دهند که تلاش حکومت‌ها در تحقق این هدف، هیچ‌گاه کاملاً مقرون به موفقیت نبوده است؛ تا جایی که هیچ دوره‌ای از تاریخ و هیچ شکلی از حکومت وجود نداشته است که از خشونت سیاسی و ناآرامی اجتماعی کاملاً مصون مانده باشد.^۱

اکثر اندیش‌مندان، بی‌ثباتی سیاسی را وضعیت و حالتی می‌دانند که یک حکومت مورد چالش قرار گرفته و تهدید به سقوط می‌شود. به‌علاوه بی‌ثباتی مترادف است با عدم قطعیت، بلا تکلیفی، و نااطمینانی؛ یعنی حالتی که اوضاع اجتماعی - سیاسی در کوتاه‌مدت روشن نیست. در این تحقیق، بی‌ثباتی سیاسی را به معنایی که ساندرز ارائه نموده بود، به کار برده‌ایم. یعنی معیاری که بتوان به وسیله‌ی آن، یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان بی‌ثبات خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم یا جامعه‌ای نسبت مستقیم دارد. به عبارت دیگر، تا چه حد این تغییرها و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه‌ای را دگرگون کرده و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آن‌ها شده‌اند.

رویکردهای مربوط به بی‌ثباتی سیاسی نیز شامل دو رویکرد عمده است: اولین رویکرد، رویکردی است که بی‌ثباتی سیاسی را عمدتاً در بعد حکومت مورد بررسی قرار می‌دهد و بر بی‌ثباتی اجرایی (مربوط به قوه‌ی مجریه) تأکید دارد و آن را تغییرات نهادی و غیر نهادی و حکومت (قوه‌ی مجریه) می‌داند. در این رویکرد، بی‌ثباتی سیاسی معمولاً به عنوان یک وضعیت، فعالیت یا الگویی از رفتار سیاسی تعریف می‌شود که یک حکومت یا نظام سیاسی را تهدید به تغییر می‌کند یا واقعاً تغییر می‌دهد. این تغییر می‌تواند نهادی (همچون تغییر در قوانین) و غیر نهادی (مثل کودتا) باشد.

رویکرد دوم، بی‌ثباتی سیاسی را معادل ناآرامی اجتماعی می‌شمارد و عمدتاً مبتنی بر معرفت‌هایی از خشونت سیاسی و ناآرامی اجتماعی است. در این رویکرد، متفکرین بیش از آن که متوجه تغییر حکومت باشند، معطوف به متغیرهای مختلف تشکیل‌دهنده‌ی پدیده‌ی

^۱ تد رابرت گار، پیشین، ص ۵۱

ناآرامی اجتماعی هستند. بر اساس این رویکرد، بی‌ثباتی سیاسی ضرورتاً مستلزم تغییر در حکومت نیست. برای مثال، فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه می‌تواند بی‌ثباتی سیاسی به بار آورد، بدون آن که تغییری در حکومت به وجود آمده باشد. از سوی دیگر، ممکن است تغییری در حکومت به وجود آید (مثلاً از طریق برگزاری انتخابات متعارف) بی آن که بی‌ثباتی سیاسی رخ دهد.

تلفیق این دو رویکرد یا دو نگاه به بی‌ثباتی سیاسی در این تحقیق مد نظر قرار گرفت و در شاخص‌سازی‌ای که از مفهوم بی‌ثباتی به عمل آمد، خود را نشان داد. در قسمت بعدی این تحقیق، به سراغ تدوین و تنظیم چارچوب نظری رفتیم و آن را بر اساس تبیین‌های سیاسی بی‌ثباتی استوار نمودیم. ملاحظه نمودیم که در تبیین ثبات و بی‌ثباتی سیاسی تاکنون محققان به عوامل متعددی اشاره کرده‌اند. در تبیین‌های اقتصادی ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، عمدتاً به کمبودهای اقتصادی، سرعت آن (نرخ رشد)، افزایش انتظارات، وابستگی، و غیره تأکید می‌شود. در تبیین‌های سیاسی ثبات و بی‌ثباتی، بر عواملی نظیر فرهنگ سیاسی، نابرابری، منازعه‌ی طبقاتی، و غیره به عنوان عوامل اصلی انگشت گذاشته می‌شود و در تبیین‌های جامعه‌شناختی نیز بر عواملی نظیر شهرنشینی و جوانب آن، تحرک اجتماعی، قومیت، و نهادینه شدن سیاسی تأکید می‌گردد.

تأثیر منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر ثبات سیاسی که موضوع این تحقیق است، در قالب تبیین‌های سیاسی ثبات و بی‌ثباتی سیاسی قابل بررسی می‌باشد. منازعه را رابطه‌ی مخالفت‌آمیز و تعارضی میان بازیگرانی تعریف کردیم که در صدد کنترل ارزش‌ها، فرصت‌ها، و امتیازات مورد تمایل یکدیگر بوده که در صورت تحقق، همدیگر را از رسیدن به آن فرصت‌ها و امتیازات باز خواهند داشت. بر این اساس، چهار ویژگی زیر را برای منازعه برشمردیم:

۱. رابطه‌ی مخالفت‌آمیز میان تعدادی از بازیگران باشد.
۲. بازیگران باید در صدد کنترل یک یا چند چیز مشابه باشند. به عبارتی آن‌چه مورد علاقه‌ی بازیگر یا بازیگران است، مورد تمایل و خواست دیگران نیز باشد.
۳. بازیگران همدیگر را به صورت غیر درک کنند. اما در عین حال، به واسطه‌ی منافع و ارزش‌هایی که برای هر دو طرف مهم هستند، به هم پیوند می‌خورند.
۴. آن‌چه مورد علاقه‌ی بازیگران یا بازیگر است، اگر تحقق یابد، منافع دیگری یا دیگران را از بین خواهد برد، از این رو با مقاومت آن‌ها روبه‌رو خواهد شد.

منازعه را شکل تشدیدشده‌ی رقابت دانستیم. اما نهایت رقابت رسیدن به ثبات سیاسی است. در حالی که منازعه به لحاظ ماهیت، چنین نیست و بیش‌تر مستعد زمینه‌سازی برای بی‌ثباتی سیاسی بوده و به مفهوم کشمکش نزدیک‌تر است. در این تحقیق، تنها منازعه‌ی میان نخبگان سیاسی مد نظر بوده و منازعه میان نخبگان سایر عرصه‌ها مد نظر نبوده است. نخبگان سیاسی را همان صاحبان قدرت حاکم و دارندگان مناصب رسمی، که تأثیر کم و بیش پایداری بر رفتار سایر مردم دارند، تعریف کردیم و به طور ویژه، نمایندگان مجلس، اعضای شورای نگهبان، و افراد بلندپایه‌ی دولتی و تعدادی شخصیت سیاسی تأثیرگذار در این تحقیق مد نظر قرار گرفت.

بر اساس همین مبانی و چارچوب نظری، تلاش گردید در این تحقیق به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. آیا بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به دوره‌ی قبل افزایش یافته است؟
۲. تأثیر عامل منازعه‌ی نخبگان سیاسی بر بی‌ثباتی سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ چگونه بوده است؟
۳. بی‌ثباتی سیاسی در دوران بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ در چه سطحی از سطوح نظام سیاسی اتفاق افتاده است؟

در پاسخ به سؤالات فوق، فرضیه‌های زیر ارائه گردید:

۱. با توجه به شواهد موجود، به نظر می‌رسد بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به دوران دولت آقای هاشمی افزایش یافته است.
 ۲. به نظر می‌رسد بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی عمدتاً متأثر از منازعه‌ی نخبگان سیاسی بوده است.
 ۳. منازعه‌ی نخبگان سیاسی در ایران پس از دوم خرداد به تقویت برخی مؤلفه‌های ثبات سیاسی (از جمله مشارکت) و تضعیف برخی دیگر (نظیر مشروعیت و وفاق عمومی) منجر گشته است. و از آن‌جا که این منازعات عمدتاً خارج از چارچوب‌ها، ضوابط، و ابزارهای تعیین‌شده برای رقابت در درون نظام اتفاق افتاده است و بعضاً خود این اهداف و ضوابط را نیز شامل شده‌اند، به بی‌ثباتی سیاسی کمک نموده است.
 ۴. با توجه به گستره و شکل منازعه‌ی نخبگان سیاسی در دوران بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، به نظر می‌رسد بی‌ثباتی سیاسی عمدتاً در سطح رژیم و حکومت اتفاق افتاده است.
- فرضیه‌های فوق در گام بعدی به آزمون گذاشته شد. برای این منظور، پس از تعریف نظری و عملیاتی مفاهیم، شاخص‌های مورد نظر برای سنجش هر کدام از متغیرها ارائه گردید. شاخص‌هایی که برای متغیر منازعه‌ی نخبگان سیاسی در نظر گرفته شد، عبارت بودند از:
۱. استیضاح (تعداد استیضاح‌های صورت‌گرفته در این دوره (دولت آقای خاتمی) نسبت به قبل)
 ۲. رد صلاحیت (تعداد رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس و شوراها در این دوره نسبت به قبل با انگیزه‌ی سیاسی)
 ۳. توقیف نشریات (تعداد نشریاتی که در این دوره توقیف گردیده است. منظور، عمدتاً نشریاتی که وابستگی جناحی داشته‌اند).
 ۴. سؤالات و تذکرات نمایندگان به وزرا و رئیس‌جمهور (منظور تعداد سؤالات قانع‌نشده‌ی نمایندگان و تذکرات آن‌ها به وزرا و رئیس‌جمهور است که به کمیسیون‌های مجلس ارجاع شده‌اند).
 ۵. لوایح ردشده و ارجاعی به مجمع تشخیص مصلحت نظام
 ۶. رأی عدم اعتماد (منظور رأی عدم اعتماد نمایندگان به وزرای معرفی‌شده‌ی رئیس‌جمهور است).
- و اما شاخص‌هایی که برای متغیر یا مفهوم بی‌ثباتی سیاسی در نظر گرفته شدند، عبارت بودند از:
۱. ترور سیاسی
 ۲. اعتصابات عمومی یا تهدید به اعتصاب
 ۳. شورش‌ها
 ۴. تظاهرات ضد حکومتی و تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز
 ۵. تغییر در هنجارهای رژیم
 ۶. تغییر در قدرت اجرایی مؤثر
 ۷. اقدامات تجزیه‌طلبانه‌ی موفق
 ۸. تحرکات انتقادی مخالفان

۹. سخنرانی‌های ضد حکومتی به وسیله‌ی رهبران فکری

۱۰. تغییرات کابینه

شاخص‌های فوق، همان‌گونه که قبلاً گفته شد، عمدتاً از ساندردز اقتباس شده که البته برخی از آن‌ها به اقتضای تحقیق حذف گردیدند. در هنگام اجرا نیز برخی از آن‌ها، چون عملاً کاربردی در مورد جامعه‌ی ایران نداشت، کنار گذاشته شد. مثلاً شاخص اقدامات تجزیه‌طلبانه‌ی موفق، چون در دوران نظام جمهوری اسلامی ایران وجود نداشت، نیازی به بررسی نبود.

در گام بعدی، پس از جمع‌آوری اطلاعات مربوط به هر کدام از شاخص‌ها، مدعاها و فرضیه‌های تحقیق مورد آزمون قرار گرفت.^۱ فرضیه‌ی اول تحقیق (یعنی افزایش بی‌ثباتی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به دولت آقای هاشمی) با داده‌هایی که ارائه گردید و داده‌هایی که آرتور بانک در مورد کشورمان جمع‌آوری کرده است، به تأیید رسید. بر اساس این داده‌ها، در دوران آقای هاشمی (۱۳۶۸ - ۱۳۷۶)، جمعاً یک ترور سیاسی، یک مورد تغییر در کابینه، پنج شورش و سه تظاهرات ضد حکومتی قابل مشاهده است. در حالی که در دوران آقای خاتمی تا سال ۱۳۸۲، تعداد ترورهای سیاسی پنج، شورش‌ها سه، تظاهرات ضد حکومتی سیزده، و تغییرات کابینه یک مورد بوده است. در این دوره، تعداد ترورهای سیاسی چهار مورد، تظاهرات ضد حکومتی ده مورد افزایش یافته و یک مورد تغییر کابینه به شاخص‌ها افزوده شده است. البته لازم به ذکر است که آمارها و داده‌های آرتور، تا سال ۲۰۰۳ م / ۱۳۸۲ ش جمع‌آوری گردیده‌اند و دو سال آخر دولت آقای خاتمی را شامل نمی‌شوند و قطعاً اگر آن‌ها نیز لحاظ می‌گردید، آمار فوق متفاوت‌تر می‌بود. در مورد شاخص‌هایی چون تحرکات انتقادی مخالفان و سخنرانی‌های ضد حکومتی، گرچه آمار دقیقی وجود ندارد، ولی قطعاً تعداد آن‌ها در دوران خاتمی نسبت به دوران آقای خاتمی بسیار بیش‌تر بوده است.

اگر این موضوع را بپذیریم که بخشی از بی‌ثباتی سیاسی در هر دوره‌ای و در هر جامعه‌ای از طریق گستره، اشکال، و تعداد منازعات صورت گرفته میان نخبگان سیاسی قابل تبیین است - و یا لاقلاً با آن همبستگی دارد - باید علت افزایش بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به دوران دولت آقای خاتمی نیز قابل توجیه باشد. چرا که در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی دولت به منظور تأمین ثبات سیاسی در راستای سازندگی کشور و پیشرفت اقتصادی آن تلاش می‌کرد تا دامنه و شدت منازعات سیاسی و حتی رقابت‌های سیاسی را محدود نگاه دارد. در حالی که با روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی، وضعیت منازعات نخبگان سیاسی نسبت به گذشته تفاوت عمده‌ای پیدا کرد. دولت خاتمی با این فرض که توسعه‌ی سیاسی نیاز اساسی - و یا لاقلاً یکی از نیازهای اساسی - کشورمان است و گسترش رقابت سیاسی نه‌تنها به تضعیف ثبات سیاسی منجر نخواهد گردید، بلکه به تثبیت و پایداری آن نیز کمک خواهد کرد، کار خود را آغاز نمود. بر این اساس، در این دوره شاهد شکل‌گیری گروه‌ها و احزابی هستیم که به منظور کسب ارزش‌های مطلوب جامعه و مورد تمایل دیگران، با شدت و حدت خاصی در تمام عرصه‌های جامعه، خصوصاً سیاست، وارد رقابت و منازعه شدند. در این دوره، اوج منازعات نخبگان سیاسی را شاهد هستیم که ثبات سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران را در سطوح مختلف (عمدتاً در سطح حکومت و رژیم) به چالش می‌کشند.

بر اساس فرضیه‌ی دوم این تحقیق، بی‌ثباتی سیاسی در ایران دوران دولت آقای خاتمی (۱۳۷۶ - ۱۳۸۴)، عمدتاً نتیجه‌ی منازعه‌ی نخبگان سیاسی بوده است. این فرضیه، بر اساس اهمیتی که کارگزاران و عاملان انسانی در وقوع پدیده‌ها یا تحولات اجتماعی دارند، ارائه شده است. البته این بدان معنا نیست که «ساختار» در پدیده‌های منتجه، همچون بی‌ثباتی سیاسی بی‌تأثیر یا کم‌تأثیر است. بلکه منظور آن

^۱ جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های مربوطه به هر کدام از شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی و منازعه‌ی نخبگان سیاسی با توجه به حساسیت‌های آن، علی‌رغم تمام تلاش‌های نگارنده و مراجعه‌ی مستقیم و مکرر به وزارت کشور و نیروی انتظامی، آن‌گونه که انتظار داشتیم، میسر نگردید. اگرچه برخی اطلاعات از طریق ارتباطات شخصی و سفارش‌های معمول و مرسوم جامعه‌مان تهیه گردید، ولی قطعاً نمی‌تواند مبنای کامل برای تحقیق کاملاً علمی باشد. از این رو هنگامی که سخن از ارتباط متغیرها گفته می‌شود، چون مبانی اطلاعاتی آن کامل نیست، لذا می‌بایست با تأمل و دقت بیش‌تری به آن ارتباط نگریست.

است که تصمیمات و دلایل کنش‌گران اجتماعی، همان «عاملیت»، بر وقوع یا تشدید رخداد‌های بی‌ثبات‌کننده، تأثیر مهمی می‌گذارد. مد نظر قرار دادن نخبگان سیاسی به عنوان عاملان یا کنش‌گران اصلی در وقایع بی‌ثبات‌کننده، مستلزم شناخت ویژگی‌ها و همچنین منابع، سازمان، و نوع ایدئولوژی آن‌هاست. متأسفانه داده‌های مناسبی که بتواند این جنبه‌ی تأثیرگذار بر بی‌ثباتی سیاسی را مورد سنجش قرار دهد، به آسانی و حتی با زحمت فراوان نیز قابل دسترسی نیست. با وجود این، برای آزمودن فرضیه‌ی فوق، ابتدا روند تغییر در وضعیت نخبگان سیاسی جامعه، شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی و سپس زمینه‌های منازعه بین آن‌ها را تشریح نموده و در ادامه، داده‌های مرتبط با شاخص‌های منازعه‌ی نخبگان سیاسی را جمع‌آوری نمودیم. پس از طی این فرآیند، فرضیه‌ی دوم تحقیق نیز به تأیید رسید. همان‌گونه که در بخش دوم تحقیق ذکر شد، پس از خرداد ۷۶ و روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی، تحول چشم‌گیری در روند شکل‌گیری احزاب و تشکل‌های سیاسی پدید آمد. از این تاریخ به بعد، تقاضا جهت تأسیس حزب و گروه سیاسی و نیز تشکیل سازمان‌های غیر دولتی افزایش چشم‌گیری یافت. تا قبل از دولت خاتمی، تنها ۳۸ حزب، گروه، و تشکل سیاسی در کشور دارای مجوز فعالیت بودند که حتی این مقدار نیز در عمل، کم‌تر وارد عرصه‌های سیاسی می‌شدند. اما پس از خرداد ۷۶، احزاب و گروه‌های سیاسی با سلیقه‌های مختلف و دیدگاه‌های گوناگون ظهور یافت؛ به گونه‌ای که از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۷۶ تا نیمه‌ی اول سال ۱۳۸۳ - حدود هفت سال - ۱۸۲ حزب، گروه، و تشکل سیاسی از کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب، مجوز فعالیت گرفتند. فعالیت این احزاب و گروه‌های سیاسی، و در رأس آن‌ها نخبگان سیاسی، علاوه بر این که از نظر کمی رشد قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد، از نظر کیفی و میزان فعالیت نیز دارای رشد قابل توجهی بوده است. بنابراین انتظار افزایش منازعه بیش از پیش وجود خواهد داشت. گروه‌های سیاسی فعال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا انحلال حزب جمهوری اسلامی (۵۷ - ۶۶) عمدتاً به حزب جمهوری اسلامی، جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحصر می‌شد. این سه گروه، در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی و در مجلس اول، به شکلی هم‌سو و متحد فعالیت داشته و مهم‌ترین عرصه‌ها برای فعالیت نیروهای معتقد به انقلاب بودند. ولی با اتفاقاتی که بعدها رخ داد، زمینه‌های اختلاف در آن‌ها به وجود آمد که طی آن، حزب جمهوری اسلامی و جامعه‌ی روحانیت در یک سو، و سازمان مجاهدین در سوی دیگر قرار گرفتند. پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی تا خرداد ۷۶، از میان احزاب و گروه‌های موجود در جامعه، تنها چهار گروه به صورت فعال در مسائل جامعه مشارکت داشتند. اما بعد از خرداد ۷۶، گروه‌ها و احزاب در قالب دو طیف چپ و راست، و به عبارتی اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، به فعالیت‌های سیاسی خود تسریع بخشیدند. طیف اول که به جبهه‌ی دوم خرداد نیز معروف شد، از هیجده گروه و تشکل سیاسی تشکیل گردید. حمایت از سید محمد خاتمی و مقابله با رقیب سیاسی، تنها نقاط اشتراک این تشکل‌ها بود و در عمل و نظر، اختلافات بنیادی با یکدیگر داشتند. طیف دوم که در رأس آن‌ها جامعه‌ی روحانیت مبارز قرار داشت نیز از گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی مختلفی تشکیل شده بود. سرآمدان این دو طیف، که هر کدام مناصب و جایگاه‌های رفیع سیاسی را در جامعه در اختیار داشتند، در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلفی با یکدیگر در منازعه بودند. ما این منازعه را در این تحقیق، در عرصه‌هایی چون استیضاح، رد صلاحیت، توقیف نشریه، سؤال و تذکر، رد لایحه، و رأی عدم اعتماد برشمردیم.

استیضاح یکی از بهترین شاخص‌هایی است که نشان می‌دهد صورت شدید رقابت یا همان منازعه بین بازیگران سیاسی در حال شکل‌گیری است. هنگامی که نمایندگان در امر استیضاح، انگیزه‌های سیاسی دارند و عمدتاً در راستای به چالش کشیدن دولت حاکم دست به استیضاح می‌زنند، بروز منازعه بین دولت - که از وزیران تشکیل شده است و عمدتاً اکثریت آن از جناح پیروز در انتخابات می‌باشند - و مجلس (اکثریت نمایندگان یا تعدادی از آن‌ها) را شاهد خواهیم بود. استیضاح در این صورت، اوج چالش قانونی بین جناح‌های موجود در جامعه، و به عبارت دقیق‌تر، بین نخبگان سیاسی وفادار به جناح‌های سیاسی است. انگیزه‌ی سیاسی استیضاح را از نشانه‌های مختلف می‌توان استنباط نمود. این که آیا نماینده‌ی استیضاح‌کننده و وزیر استیضاح‌شده، در دو طیف متفاوت هستند و همچنین از نطق‌های نمایندگان و دلایل استیضاح، ترکیب مجلس و دولت، مغایرت دیدگاه اکثریت نمایندگان با دیدگاه سیاسی وزیران استیضاح‌شده، تاریخ استیضاح وزیر در زمان فعالیت و یا مدت فعالیت مجلس در زمان استیضاح و تعداد استیضاح‌ها در یک دوره می‌توان به انگیزه‌ی آن پی برد.

از ابتدای تشکیل مجلس شورای اسلامی تا پایان دولت خاتمی (۱۳۸۴)، جمعاً چهارده استیضاح در صحن مجلس صورت گرفته است که هفت مورد از این استیضاح‌ها در دوران دولت سید محمد خاتمی بوده است. سه مورد از این استیضاح‌ها (عبدالله نوری، عطاءالله مهاجرانی، و احمد خرم) توسط اکثریت نمایندگان مجلس پنجم (دو مورد اول) و مجلس هفتم (یک مورد) که از اعضای جناح رقیب دولت بودند، صورت گرفته است و چهار مورد دیگر نیز توسط اقلیت نمایندگان که از جناح رقیب دولت بوده‌اند. ارقام فوق نشان‌های قابل توجهی از شدت منازعه در قلمرو زمانی این تحقیق ارائه می‌دهد. چرا که هم تعداد استیضاح‌ها، هم زمان انجام آن‌ها، هم استیضاح‌شوندگان و هم استیضاح‌کنندگان و دلایل آن‌ها، گویای تفاوت اساسی است که بین این دوره و دوره قبل، از نظر منازعه وجود دارد.

تعداد رد صلاحیت شدگان داوطلبی نمایندگی مجلس و شوراها، شاخص دیگری برای سنجش منازعه‌ی نخبگان سیاسی در دوران دولت سید محمد خاتمی است. در این مدت، در مجموع، هفت دوره انتخابات سراسری برگزار گردید که عبارت بودند از: دو دوره انتخابات ریاست جمهوری (دوره‌ی هشتم و نهم)، دو دوره انتخابات مجلس (دوره‌ی ششم و هفتم)، دو دوره انتخابات شوراها (دوره‌ی اول و دوم)، و یک دوره انتخابات مجلس خبرگان رهبری. در دو انتخابات مجلس ششم و هفتم شورای اسلامی، که در دوره‌ی آقای خاتمی برگزار گردید، در انتخابات مجلس ششم از میان ۶۸۵۳ نفر داوطلب نمایندگی مجلس، ۱۱/۱۲ درصد از آن‌ها رد صلاحیت شدند. اما در انتخابات مجلس هفتم که به تدریج شدت منازعه بین نخبگان افزایش می‌یابد، از میان ۸۱۷۲ نفر داوطلب نمایندگی، بیش از یک چهارم آن‌ها، یعنی ۲۶/۷۳ درصد آن‌ها، رد صلاحیت شدند. اگر انتخابات پنجمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۴) را مستثنی بدانیم، رد صلاحیت‌های مجلس هفتم بیش‌ترین تعداد رد صلاحیت‌ها را در ادوار مختلف مجلس شورای اسلامی داشته است. بیش‌تر رد صلاحیت‌شدگان این مجلس، مربوط به یک طیف و از میان نخبگان و حامیان یک جناح بوده است. با توجه به این که تعداد زیادی از رد صلاحیت شدگان افرادی بودند که در دوره‌ی قبلی مجلس تأیید صلاحیت شده بودند، می‌توان به سیاسی بودن و لذا منازعه‌ای بودن این رد صلاحیت‌ها اشاره نمود.

روند برگزاری انتخابات مجلس هفتم و نحوه‌ی رد صلاحیت‌ها، یکی از نشانه‌های بارز منازعه میان نخبگان سیاسی را به نمایش می‌گذارد. مشاهده نمودیم که در جریان انتخابات مذکور، رئیس‌جمهور و رئیس وقت مجلس، در اجلاس مشترک سران نظام، پی‌گیر رد صلاحیت داوطلبان انتخابات بودند و در بنی رد صلاحیت شدگان، جمع زیادی از نمایندگان مجلس ششم نیز حضور داشتند که به همین دلیل، بسیاری از آن‌ها در تحسن تاریخی مجلس شرکت کرده و استعفا نامه‌ی خود را امضا نمودند. چالش‌های انتخابات مجلس هفتم منجر شد که برخی از احزاب و گروه‌ها در انتخابات شرکت نکرده و بسیاری از فعالان سیاسی نیز از صحنه‌ی رقابت حذف شوند. از این رو این انتخابات به یکی از پرسروصداترین انتخابات‌ها تبدیل گردید. اعتراضات به روند برگزاری انتخابات تا بدان‌جا پیش رفت که حتی استانداران سراسر کشور و مدیران اجرایی، در نامه‌هایی به رئیس‌جمهور و وزیر کشور، تقاضای کناره‌گیری از سمت خود را کردند. اما با دستور رئیس‌جمهور، استعفای آنان پذیرفته نشد. در مورد انتخابات شوراها نیز با توجه به شواهد موجود، می‌توان این وضعیت را شاهد بود. یعنی افزایش منازعات میان نخبگان خود را در افزایش رد صلاحیت‌ها نشان می‌دهد.

توقیف نشریات، شاخص دیگری است که در این تحقیق برای سنجش منازعه میان نخبگان سیاسی در نظر گرفته شده است. با روی کار آمدن دولت خاتمی و سپردن وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به شخصی چون مهاجرانی، نشریات از جهات مختلفی تفاوت‌هایی با گذشته پیدا کرد. به عنوان مثال، تعداد روزنامه‌هایی که در سال ۱۳۷۵ در کشور منتشر می‌گردید، ۲۵ روزنامه بود. در حالی که تعداد آن‌ها در سال ۱۳۷۹ به ۹۱ روزنامه افزایش پیدا کرد. عرصه‌ی نشریات و اختلافات و چالش‌هایی که در این حوزه رخ داد، شاهد دیگری است بر مدعای این تحقیق، در خصوص افزایش منازعات در دوران دولت سید محمد خاتمی و تأثیری که این منازعات بر بی‌ثباتی سیاسی جامعه‌ی ایران بر جای گذاشت. انتشار روزنامه یا مجله از یک طرف، و توقیف آن از طرف دیگر، حکایت از منازعه‌ی بی‌پایان نخبگان سیاسی در این دوره دارد. بدین صورت که در این دوره، هنگامی که نشریه‌ای (عمدتاً روزنامه) با مساعدت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

و هیأت نظارت بر مطبوعات موفق به کسب مجوز انتشار می‌شود، عمدتاً در راستای تمایلات جناحی و در مخالفت با جناح رقیب به چاپ می‌رسد و پس از گذشت چند ماه از انتشار آن، همین نشریه بر اساس تمایلات حزبی و جناحی توقیف می‌گردد. پس از آن، گردانندگان آن مجدداً مجوز نشریه‌ی دیگری را می‌گیرند و یا نشریه‌ای را اجاره می‌کنند و بعد از مدتی دوباره نشریه توقیف می‌شود. به عبارت دیگر، در این دوره (دوره‌ی اوّل دولت خاتمی)، چرخه‌ای از انتشار نشریه، توقیف نشریه، انتشار مجدد و توقیف مجدد و... را شاهد هستیم. در اردیبهشت ۱۳۷۹، به طور کلی هیجده روزنامه و هفته‌نامه، به طور یک‌جا توقیف گردید. توقیف این تعداد از نشریات به طور یک‌جا، نشان از شدت منازعات در این دوره دارد.

میزان سؤالات و تذکرات نمایندگان از دولتمردان، شاخص دیگری است که منازعه‌ی میان نخبگان سیاسی - خصوصاً نخبگان درون مجلس و دولت - را آشکار می‌سازد. با توجه به آماری که در خصوص تذکرات نمایندگان به مسئولین اجرایی کشور در دوره‌های مختلف مجلس شورای اسلامی ارائه شد، ملاحظه نمودیم که تقریباً در تمام موارد، تعداد تذکرات نمایندگان مجلس به وزرای دولت خاتمی، بیش‌تر از تذکرات آن‌ها به وزرای دولت قبل بوده است. در خصوص تعداد سؤالات نمایندگان از وزرا و مسئولین اجرایی کشور نیز وضع به همین گونه بوده است. نمایندگان مجالس دوران آقای خاتمی سؤالات بیش‌تری نسبت به نمایندگان مجالس قبل از ایشان، از وزرا و مسئولین اجرایی کشور داشته‌اند. حتی تعداد سؤالات و تذکراتی که از شخص آقای خاتمی شده نیز نسبت به آقای هاشمی رفسنجانی بسیار بیش‌تر بوده است.

در خصوص تعداد لوایح رد شده‌ی دولت از سوی مجلس و رأی عدم اعتماد نمایندگان به وزرای معرفی شده از سوی دولت، که به عنوان شاخص دیگری برای افزایش منازعه‌ی نخبگان سیاسی در نظر گرفته شده است، چندان نیاز به بحث و بررسی نیست. چرا که لوایح بسیاری در این دوره نسبت به دوره‌ی آقای هاشمی از سوی مجلس (خصوصاً مجلس پنجم) رد شد و یا این که وزرای معرفی شده به مشکلات جدی در هنگام گرفتن رأی اعتماد از مجلس مواجه گردیدند.

با توجه به آنچه ذکر شد، متوجه می‌شویم که نرخ منازعه‌ی نخبگان سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی نسبت به قبل، افزایش چشم‌گیری داشته است. بر اساس فرضیه‌ی دوم تحقیق، میان این دو نرخ از یک طرف و نرخ بی‌ثباتی سیاسی در این دوره از طرف دیگر، نوعی رابطه‌ی علی و یا حداقل همبستگی معناداری وجود دارد. چرا که به تناسب افزایش منازعه میان نخبگان سیاسی، ما شاهد افزایش بی‌ثباتی سیاسی در جامعه هستیم. به عنوان مثال، اگر توقیف نشریات را که یکی از شاخص‌های منازعه‌ی نخبگان سیاسی است در نظر بگیریم، ارتباط منازعه‌ی نخبگان و بی‌ثباتی سیاسی روشن می‌شود. هنگامی که دادگاه ویژه‌ی روحانیت پس از تصویب طرح اصلاح قانون مطبوعات و کلیات آن توسط اکثریت مجلس پنجم - در رقابت با جناح رقیب - و چاپ سند مربوط به ارتباط این طرح با طرح پیشنهادی سعید امامی، روزنامه‌ی سلام را توقیف کرد، در شام‌گاه ۱۷ تیر ۱۳۷۸، عده‌ای از دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در اعتراض به توقیف روزنامه‌ی سلام، تجمع اعتراض‌آمیزی برپا کردند که این تجمع، نقطه‌ی آغاز بحرانی بود که به کوی دانشگاه معروف شد. در ۱۸ تیر ۱۳۷۸، با حمله‌ی نیروی انتظامی به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران و ضرب و شتم و دستگیری تعدادی از دانشجویان، تشنج در برخی دانشگاه‌ها و شهرهای کشور آغاز شد. در برخی خیابان‌های تهران، طی چند روز آشوب و بلوا به پا گردید. در دانشگاه تبریز، اعتراضات دانشجویی اوج گرفت که در نهایت با حمله‌ی پلیس، دستگیری تعدادی از دانشجویان و کشته شدن یک نفر تا حدودی آرام شد. حوادث رخ داده در چند روز پس از آن حادثه، مصداق بارزی برای بی‌ثباتی سیاسی تلقی می‌گردد. حوادث مذکور، یا به عبارت دقیق‌تر بحران خلق شده، کاملاً در ارتباط با منازعه‌ی جناح‌های سیاسی کشور و رقابت نخبگان درون مجلس و دولت قرار داشت. به گونه‌ای که با بیانیه‌ها و سخنرانی‌های نخبگان اوج گرفته و یا آرام می‌شد. سایر شاخص‌های بی‌ثباتی در این دوره، نظیر تجمعات و اعتراضات گسترده، قتل فعالان و نویسندگان سیاسی، وقوع شورش‌ها و ناآرامی‌ها در برخی شهرها، اعتصابات معلمین و... همگی به نوعی با منازعه‌ی نخبگان سیاسی مرتبط بوده است.

فرضیه‌ی سوم تحقیق نیز با توجه به شواهد موجود و گردآوری‌شده به تأیید رسید. بر اساس این فرضیه، درست است که منازعه‌ی نخبگان سیاسی منجر به تضعیف برخی مؤلفه‌های ثبات سیاسی نظیر مشروعیت و وفاق عمومی گردید، ولی به تقویت برخی از آنها نیز کمک نمود. مهم‌ترین این مؤلفه‌ها، افزایش مشارکت سیاسی و امکان رقابت انتخاباتی بود. با توجه به آنچه آمد، بیش‌ترین میزان مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، مربوط به دوره‌ی هفتم (۱۳۷۶) با ۷۹/۹۳ درصد بوده است و دوره‌ی هشتم نیز با ۶۶/۷۸ درصد، نسبت خوبی را در مقایسه با سایر دوره‌ها نشان می‌دهد. در مورد انتخابات مجلس شورای اسلامی نیز میزان مشارکت در دوره‌ی ششم (۱۳۷۸) پس از دوره‌ی پنجم مجلس، مقام دوم را با ۶۷/۳۵ درصد داراست. میزان رقابت انتخاباتی در دوره‌های ششم و هفتم مجلس، به ترتیب با ۶۱/۹۱ درصد و ۵۹/۱۴ درصد، بیش‌ترین میزان رقابت انتخاباتی را نسبت به تمام دوره‌های مجلس داشته است. فرضیه‌ی سوم تحقیق، با فرضیه‌ی چهارم به گونه‌ای دارای ارتباط است. چرا که بر اساس مدعای فرضیه‌ی چهارم، بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت آقای خاتمی عمدتاً در سطح رژیم اتفاق افتاده است. منظور ما از رژیم در این تحقیق، قواعد حقوقی رسمی و غیر رسمی حاکم بر حل مناقشات درون نظام می‌باشد. بیش‌تر منازعات مابین نخبگان سیاسی در دوران مذکور، دقیقاً همین قواعد را هدف قرار گرفته و آنها را به چالش می‌کشیدند. حتی فراتر از این، برخی از منازعات، هدفشان مبانی و چارچوب‌های نظری و مشروعیت‌ساز نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. به گونه‌ای که در این دوره، برخی از این مبانی و اصول مورد تشکیک قرار گرفتند. اصولی مانند ولایت فقیه و مبانی شرعی و الهی نظام، و نهادهایی چون شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، از جمله‌ی اصول و نهادهایی بودند که در قانون اساسی مورد تأکید واقع شده و به عنوان اصول اساسی پذیرفته گردیده‌اند. در حالی که منازعات این دوره، این اصول و نهادها را نیز مورد هدف قرار دادند.

پایان



تهیه شده در کتابخانه‌ی مجازی گرداب - دی ماه ۱۳۸۸

اگر مایل به همکاری در خطایابی املایی این کتاب هستید، ما را در جریان گذارید.

در گرداب بجوید:

